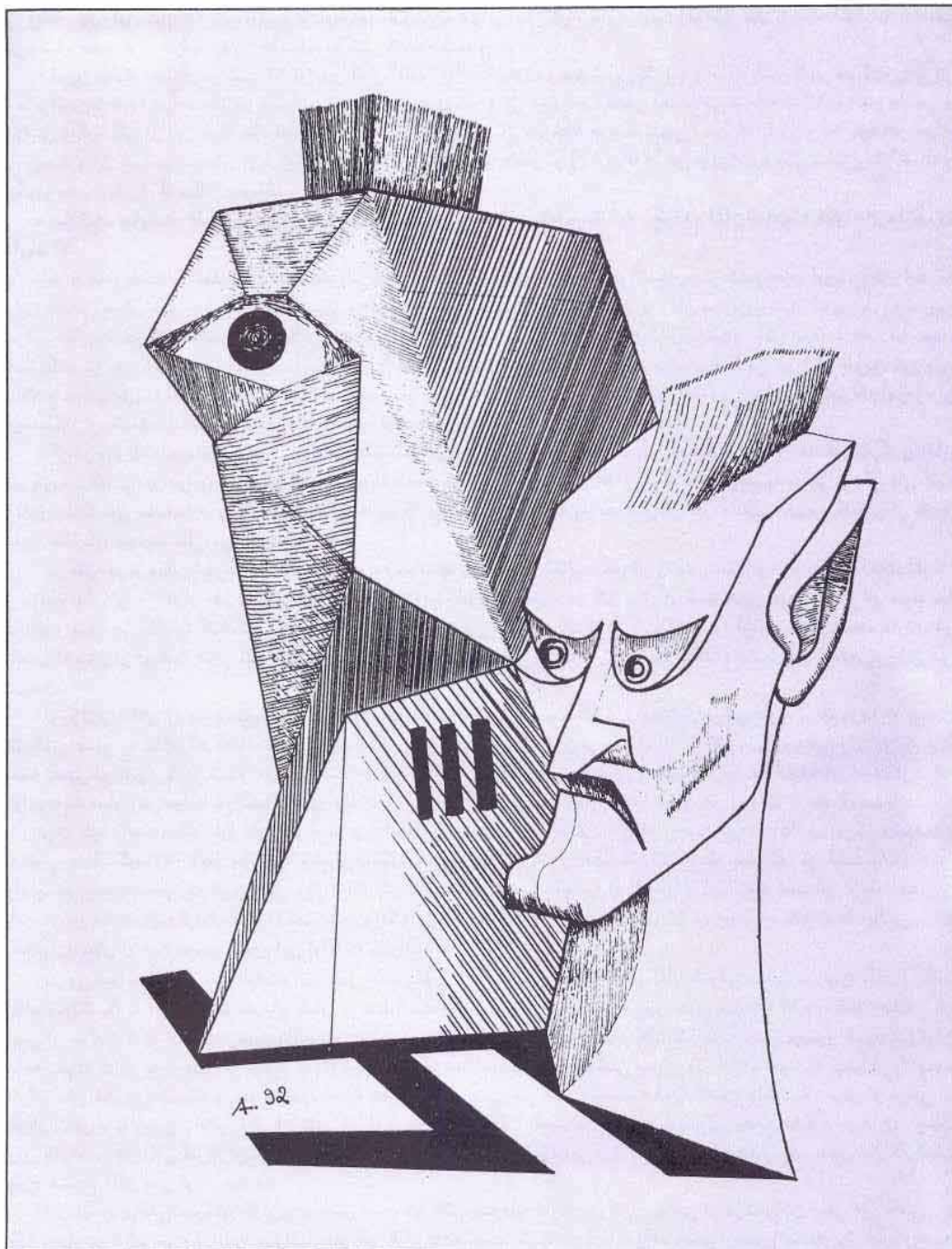


- نیشتری بر دُملی : غلامحسین ساعدی • تبعید، کابوس طولانی ست •  
 نگاهی نیچه وار به فرهنگ اسلامی ایران • ما، بچه ها و زبان فارسی •  
 تلفیق شعر نو و کهن در شعر نادرپور • گزارشی از مرکز اسناد و پژوهش  
 های ایرانی • گفتگو با علی میرفطروس ، محمد نوری ، کارلوس فوننتس • نقش جنگ در اقتصاد آمریکا • پرویز  
 دهداری از زبان پرویز • داستان : اکبر سردوزامی، مسعود نقره کار • شعرهایی از مهدی اخوان لنگرودی، مینا  
 اسدی، اسماعیل خویی، مریم غفاری، رضا فرمند، پریتیش ناندی • با آثاری از : ناصر رحمانی نژاد، نسیم  
 خاکسار، جلال سرفراز، باقر شاد، مجید شاملو، افسانه راکی و . . .



## شلیک هنوز وحشتناک است

آلمان ۱۹۹۲: خانه‌ها به آتش کشیده می‌شوند، انسانها سوزانده می‌شوند، زیرا که خارجی هستند. خانه و آسایشگاه معلولین مورد هجوم قرار می‌گیرد و خودشان به قصد کشتن آزار می‌بینند زیرا که معلولند و حمایت و مراقبت از معلول خلاف تئوریهای هیتلر است. قبرستانها تخریب می‌شوند چرا که به یهودیان تعلق دارند. آلمانی مخالف کشته می‌شود چرا که نمی‌خواهد دگر بار بوران هیتلر تکرار گردد. «شلیک» نوز وحشتناک است» این گفته ی پرشت، پس از چهل سال، بیان واقعیتی است که برابر چشمهایتان جاری است.

دولت حاکم در پس لجنخنده ای از حوادث اظهار نگرانی می‌کند، چرا که می‌خواهد از این حوادث مستمسکی بسازد برای تغییر قانون اساسی در مورد پذیرش پناهنده. طبق آمار ارائه شده از طرف دولت آلمان، در این کشور ۲۵ هزار نفر نژاد نازیست وجود دارد و همینها هستند که در این سال بر خلاف تمامی قوانین موجود می‌تازند و به تاراج می‌برند. آیا واقعاً ۷۵ میلیون جمعیت نمی‌توانند این موج خطرناک را مهار کنند؟

شهرهای آلمان یکی پس از دیگری آماجگاه «کله سفیدان» واقع می‌شوند، حرکات حساب شده است. خانه‌های پناهندگان هدف اصلی است. کانالهای تلویزیونی هر شب با فیلم، تفسیر این فجایع را باز می‌تابانند. دولت حاکم تنها به دستگیری چند نفر و یا احياناً محکومیت کوتاه مدت بسنده می‌کند. فریاد هر روزه اپوزیسیون و زنگ خطرش به گوش کسی نمی‌رسد. طی این سال ۱۶ نفر توسط فاشیستها، نژاد نازیستها و دیگر گروه‌های راست افراطی کشته شده‌اند. ۱۹۰۰ نفر مورد سوء قصد قرار گرفته‌اند، ۶۰۶ خانه به آتش کشیده شده و ...

آخرین حادثه امسال در شب ۲۴ نوامبر اتفاق افتاد. ساعت دوازده و نیم شب زنگ تلفن اداره پلیس شهر «موان» واقع در شمال آلمان به صدا درآمد «آن ور خیابان راتزیبورگ می‌سوزد - هایل هیتلر» و دقایقی بعد تلفنی مشابه به اداره آتش نشانی و آدرسی دیگر، یکی از این خانه‌ها متعلق به ارسلان، کارگر یکی از کارخانه‌های نساجی است که با زن و دو بچه اش در آن می‌زیست و آن شب دو میهمان از ترکیه نیز داشتند. در این حادثه دختر او (۱۰ ساله) و دو میهمانش، یکی دختری ۱۴ ساله و دیگری مادر زنش (۵۱ ساله) سوختند.

«عایشه، عایشه، قلب من، دردانه ام، آنها با تو چه کردند؟ عایشه، عایشه، چرا در آلمان آدمها اینگونه از ما نفرت دارند؟»

این مویه ی مادر یست بر جنازه سوخته دختر ده ساله اش که از کانالهای تلویزیونی بسیاری از کشورهای اروپا پخش شد. با اولین دقایق پخش خبر موج اعلام انزجار و اعتراض از سراسر جهان به سوی آلمان سرازیر شد. اعتراض عمومی سراسر آلمان را نیز فرا گرفت. نویسندگان و هنرمندان آلمانی در رأس این اعتراضات قرار داشتند. هنوز چند ساعت از پخش خبر نگذشته بود که «گوتتر گراس» نویسنده نامی آلمان در محل حادثه حاضر شد. میلیونها آلمانی او را از طریق تلویزیون دیدند و حرفهایش را شنیدند که می‌گفت «من خودم را سرزنش می‌کنم ... من شرم می‌کنم» و همین شرم بود که امروزه از نویسندگان و هنرمندان آلمان پرچمدار مبارزه علیه فاشیسم و تبعیض نژادی ساخته است.

«گوتتر والراف» نویسنده جنجال برانگیز آلمانی که خود سالها در لباس يك «کارگر میهمان» ترك در مناطق کارگری آلمان کار کرده و کتابی نیز در این مورد نوشته و خود ماهیست که در پی تهدید به مرگ از طرف نژاد نازیستها مخفی زندگی می‌کند، فریاد حادثه طی مصاحبه ای گفت «من شکی ندارم که نژاد نازیستها از طریق يك سازمان بین المللی عمل می‌کنند و از طریق همین سازمان حمایت مالی می‌شوند».

در کلن، بن و دیگر شهرها صد ها هزار نفر به خیابانها ریختند تا مخالفت خویش را با راستها و دولت حاکم اعلام دارند. در مونیخ بیش از ۴۰ هزار نفر ساعتها در خیابان به راهپیمایی پرداختند. در کلن بیش از صد هزار نفر تا صبح در خیابانها ماندند و تنها در یکشنبه گذشته بیش از يك میلیون نفر به خیابانها آمدند تا نفرت خویش را از راسیسم اعلام دارند. در هامبورگ بیش از دویست هزار نفر ده کیلو متر زنجیر از انسان پدید آوردند که در دست هر کدام مشعل و یا شمع روشن می‌سوخت.

بزرگترین نقش را در بسیج مردم هنرمندان موسیقی راك به عهده داشتند و همانان در بسیاری از شهرها از دعوت کنندگان اصلی به تظاهرات به شمار می‌روند. «امروز او، فردا تو» شعاری بود که تحت آن کنسرتهای عظیم راك در این چند هفته اخیر در آلمان برگزار شده. «برای راست امروز فقط نفرت باقی مانده، برای ما عشق» این ها قطعه ای است از ترانه «آزادی» که «ماریوس مولر» خواننده مشهور راك در تظاهرات فرانکفورت خواند و ۱۵۰ هزار نفر آنرا تکرار می‌کردند.

راك علیه راست، راك علیه نفرت، راك برای عشق، راك برای زندگی. «آلفرد بیولک»، «اوتو لپر»، «هانس یورگن وسوف»، «هانس رودلف گوتتر»، «پتر مافای»، «یولی نایگل»، «اوبو لیند نبرگ» و دهها خواننده دیگر ساعتها نواختند و خواندند. «راسیسم ایست»، «هربرت کورون مایر» در ترانه اش خواند «ما باید راستها را به آشغال برگردانیم و همچنین سیاستمداران را»، «راین هاردمای» ترانه سوم اکتبر خود را که در قتل يك کارگر ترك در سال ۹۱ سروده بود خواند با این آرزو که «امیدوارم بیش از این مجبور نشوم این ترانه را بخوانم».

در پی حوادث اخیر سرمایه داران ژاپنی و آمریکایی و ... که می‌خواستند در آلمان شرقی سابق سرمایه گذاری کنند اعلام نمودند که با این حوادث سرمایه شان در خطراست و آنان حاضر نیستند در چنین جوی سرمایه گذاری کنند. هفته پیش، پس از حوادث شهر «موان» رئیس کارخانجات اهل بر صحنه تلویزیون ظاهر شد و گفت کارخانه بدون حضور خارجیان توان ادامه حیات ندارد چون بیش از نیمی از کارگران خارجی هستند. مؤسسه ماشین سازی بنز اعلام نمود که بیش از يك سوم کارگرانش خارجی هستند و جو موجود آینده کارخانه را تهدید می‌کند. مؤسسه فورده اعلام داشت که بیش از نیمی از کارگران فورده خارجی و اکثراً ترك هستند. کارخانه های دیگر آلمان بخصوص صنایع شیمیایی وضع مشابه ای دارند. پست ترین کارها را در آلمان کارگران خارجی که عموماً ترك، یوگسلاو، ایتالیایی و ... هستند به عهده دارند. بدون این کارگران چرخ صنایع آلمان نمی‌تواند بچرخد.

این تهدید واقعی سرمایه گذاری در آلمان است که اغلب سرمایه داران بزرگ و بخشی از دولت مردان فعلی این کشور را بطور جدی در برابر موج فزاینده ی راست افراطی قرار داده است. نتیجه به کجا خواهد رسید؟ معلوم نیست، ولی مسلم است که آزادی انسان نمی‌تواند بدون عشق به ممنوع وجود داشته باشد.



مدیر مسئول: پرویز قلیچ خانی

دبیر تحریریه: مهدی فلاحتی (م. پیوند)

\* همکاری شما آرش را پر بارتر خواهد کرد  
 \* برای آرش، خبر، مقاله، شعر، عکس و طرح بفرستید  
 \* در مورد مقالات ارسالی چند نکته گفتنی است:  
 \* طولانی تر از سه صفحه مجله نباشد.  
 \* گنجایش هر صفحه آرش ۱۱۰۰ کلمه است.  
 \* همراه با ترجمه ها، نسخه ای از متن اصلی نیز فرستاده شود.  
 \* آرش در حکم و اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ نظر نویسنده آزاد است.  
 \* پس فرستادن مطالب امکان پذیر نیست.

ARASH  
 6 S.Q. Sarah Bernardt  
 77185 LOGNES FRANCE  
 Tel : 40. 09. 99. 08

## برگ اشتراك

آرش ماهنامه ای ست فرهنگی، اجتماعی، ورزشی که از بهمن ماه ۱۳۶۹ (فوریه ۱۹۹۱) منتشر شده است. در آرش علاوه بر مقالات ادبی، علمی، اجتماعی، فرهنگی، ورزشی، معرفی و بررسی کتاب، آخرین خبرهای فرهنگی داخل و خارج را می خوانید.  
 با اشتراك آرش، انتشار نشریه خود را تضمین کنید.

مایلم که با پرداخت ۱۷۰ فرانک فرانسه برای اروپا، ۴۰ دلار آمریکا، برای کانادا و آمریکا آرش را از شعارة ... برای یکسال مشترك شوم.  
 وجه اشتراك را به صورت حواله پستی و برگ پر شده اشتراك را به نام و نشانی آرش بفرستید.

بها ۱۲ فرانک فرانسه

## مقالات

غلامحسین ساعدی

اسد سیف

ناصر رحمانی نژاد

نسیم خاکسار

ترجمه ی: امین

افسانه راکی

۴ - نیشتری بر نملی

۶ - ما ، بچه ها و زبان فارسی

۸ - تبعید ، کابوس طولانی است

۹ - ادبیات تبعید

۱۵ - عمر خیام ، دانشمندی که مورد بیمه‌ری قرار گرفته است

۱۹ - در یکصدمین سالگرد تولد شاعر بزرگ روس

## اقتصادی

مرتضی محیط

۲۲ - نقش جنگ در اقتصاد آمریکا

## گفتگو

بهروز رفیعی

محمود فلکی

بوخانان شلیم - ترجمه ی ع - آهنین

۱۰ - با علی میر فطروس

۱۶ - با محمد نوری

۲۰ - با کارلوس فونتنس

## شعر

۲۶ - مهدی اخوان لنگرودی ، مینا اسدی ، اسماعیل خوئی ، مریم غفاری ، رضا فرمند

## نقد و بررسی

جلال سرفراز

باقر شاد

۲۸ - تلفیق شعر نو و کهن در شعر نادرپود

۳۰ - نگاهی نیچه وار به فرهنگ اسلامی ایران

## داستان

اکبر سروزازی

مسمود نقره کار

۳۲ - حکایت آن روزها

۳۶ - داش علی

## خبر و گزارش

محمد رضا همایون

امین

محمود هوشمند

۴۰ - مرکز اسناد و پژوهش های ایرانی در پاریس

۴۳ - «شهامت کشتن» در استکهلم

۴۸ - خبرهایی از ...

## ورزشی

مجید شاملو

۴۴ - المپیک بارسلون و گرد گیریهای بی حاصل

## نیشتری بر دُملی

۲۳ نوامبر ۱۹۸۵ ، دکتر غلامحسین ساعدی (گوهر مراد) ، ما را و جهان را واگذاشت. در سالروز درگذشتش ، امسال نیز مانند هر سال ، خانواده و بوستانش بر مزار او در گورستان پرلاشز پاریس گرد آمدند.

• • •

«نیشتری بر دُملی» ، نوشته ای ست که ساعدی برای دوستی در آمریکا ارسال کرده بود تا ترجمه و به زبان انگلیسی منتشر شود. این نوشته در همان زمان (۱۹۷۹) در مقدمه ی کتاب Gilles - Peress به نام Telex IRAN - در نیویورک منتشر شد. انتخاب این مطلب از میان دستنوشته های ساعدی و درج آن در سالرکش به این دلیل است که این نوشته ، نمونه ای از نگاه انسان بزرگ و نویسنده ی چیره دستی است که تا اعماق جامعه را می دید و در مواجهه با «تعفن بیداد» ، دستمالی در برابر بینی نمی گرفت» و معتقد بود «برای مبارزه با زشتی ، باید زشتی را نمایاند».

• • •

انتخاب عنوان این مطلب - نیشتری بر دُملی - از آوهی است .

نماند، همیشه دست به نمایش می زد. درها را باز گذاشته بود تا ماشین های ساخت اروپا و امریکا به داخل کشور سرازیر شوند و آنگاه برای حل مشکل ترافیک پل های عظیم خیابانی می زد.

این چنین بود که دهاتی ها و ساکنان شهرهای کوچک برای پیدا کردن کار به طرف شهرهای بزرگ هجوم می آوردند. و بدینسان حاشیه نشینی وسیعی پیدا شد که در برپایی رژیم جدید، نقش عمده ای را برعهده گرفتند. دستجات لومپن و بی کاره و حاشیه نشین های کوچ کرده که بیشترشان مذهبی بودند و هیچ وقت شغل ثابتی نداشتند، با حضورملایان در صحنه قدرت، شغل ثابتی پیدا کردند. و آن شرکت مدام در مراسم دسته جمعی بود. جماعتی که وسایل کارشان عبارت بود از مشق و لگد و چوب و چماق و زنجیر و پنجه بوکس و اسلحه گرم و کار ثابت شان حمل عکس آیت الله ها و ملاها، حمل علم و کتل، سینه زدن و برسر کوبیدن و نعره کشیدن و مهم تراز همه نعرش کشی. پایگاه عمده این عده قبرستان ها شده بود. هرچسندی را که وارد قبرستان می کردند، اگرچه کشته نشده بود و به مرگ طبیعی مرده بود، از دست صاحبانشان درمی آوردند و با فریاد «شهید، شهید، شهید» دورتا دور قبرستان می گشتند و صاحبان مرده زورشان نمی رسید تا جسد عزیزشان را از دست آن ها دریابورند. بسیاری اوقات مرده ها جا به جا می شدند و در قبرهای عوضی جا می گرفتند.

کلمه شهید که درفرهنگ ایران اسلامی، معنی خاصی داشت و آن عبارت بود از ایثار جان خویش برای يك هدف یا يك ایده آل، و گاهی به جا و گاهی بی جا مصرف می شد، به کمک این دستجات لومپن معنی عام یافت. و ملاها ازاین کلمه عام شده استفاده فراوانی بردند. چرا که اگربرماه های عزاداری مذهبی و روزهای شهادت امام ها آن ها نقش عمده ای داشتند و روضه می خواندند و شیون می کردند و مردم را به گریه و زاری وا می داشتند و پول فراوانی به چنگ می آوردند، حال که دراین قیام هرکشته یا مرده ای را شهید می نامیدند، بازارآن ها رونق بیشتری پیدا کرده بود. تا بدان جا که به صراحت خود این نکته را علنی کردند و مهم ترین روز عزای مذهبی درسال یعنی شهادت امام حسین را که عاشورا نامیده می شد و اعتباری داشت، گسترش دادند و به صورت شماری درآوردند که: «هر روز ما عاشورااست».

مظلومیت نیز معنای شهادت پیدا کرده بود، هرکسی که نقص عضوی داشت و معلوم نبود به چه علت و به چه دلیلی، بخصوص اگر عامه ای نورس می پیچید و زیرلب دعا می خواند، او را نیز شهید زنده می نامیدند. شهید زنده و شهید مرده هر دو ارج و قرب یکسانی داشتند. شهید پرستان هم چنان که تابوت مرده ها را به بوش می کشیدند و فریاد و فغان برمی آوردند، شهدای زنده را نیز کول می کردند و به نمایش می پرداختند. و همین جماعت بودند که آخرسر به «حزب الهی» ها معروف شدند و یا به عبارت دیگر به اصطلاح رژیم جمهوری اسلامی «مردم همیشه حاضر در صحنه». بله، بتدریج با تثبیت رژیم جمهوری اسلامی، بسیاری از آن ها در نهادها و کمیته های گوناگون صاحب شغل ثابت تری شدند. بسیاری سپاه پاسداران را تشکیل دادند، بسیاری گروه های ضربت را تشکیل دادند. گروه های سیاسی مسلح که بتدریج زیرزمینی می شدند، این دسته چات بیشتر رو می آمدند و بازوی اصلی قدرت حاکم می

شخصی و فامیلی نیز بر دیوارها نقش می بست. بدینسان می شد فهمید که رژیم مسلط شاه که به ظاهر متمدن می نمود، هم چون قالی زیبایی بود که روی لجن زاری پراز کرم و حشرات ناشناخته ای پهن کرده باشند و چون آن قالی پس زده شد، همه آن حشرات ریز و درشت، ریز خوار و درشت خوار به يك باره بیرون ریختند.

آنگاه که رژیم ملایان به تدریج بر همه جا مسلط می شد، مأمورین و چماقداران رژیم تازه، تمام شجرها را پاک می کردند و دیوارها را با گفته های خمینی می آراستند. و هرچه را که به نفع رژیم جمهوری اسلامی نبود، می زدودند، حتی شمارهای تبلیغاتی را. بسیاری اوقات جوانان پرشور و سوادزده که می خواستند مطلبی روی دیوار بنویسند به ضرب گلوله پاسداران پای دیوارها در خون خود می طپیدند. مردم از ترس این که مبادا مورد سوء ظن قرار بگیرند، از دیوارها فاصله می گرفتند.

دیوارها، آئینه های تمام نمای وقایعی بودند که نشان دادند چگونه يك رژیم دیکتاتوری از پای درآمد و رژیم دیکتاتوری بدتری جانشین آن شد. درکشور بی برنامه و بی هدفی که شاه درست کرده بود، این چنین وقایعی باید اتفاق می افتاد. اجتناب ناپذیربود. از يك طرف مدام اوله کشی نفت و گاز بود از کنار آبادی های گلی و قدیمی و دهکوره های غرق در فقر، برای صدوربه خارج، و از طرف دیگر آپارتمان سازی کنار خانه های يك طبقه ای. رژیم شاه برای این که از قافله تمدن عقب

گرد بادی که درسال ۱۲۵۷ به نام انقلاب در سرتاسر ایران وزید و چرخید و همه چیز را درهم ریخت، ابتدا قیام عظیم همه توده ها بود. يك پارچگی و هم آهنگی علیه رژیمی که سال ها خفقان و سال ها اهانت برآنان روا داشته بود. درآن ایام اگر غریبه ای از شهری می گذشت و تنها دیوارها را می دید به آسانی درمی یافت که چه اتفاقی دارد می افتد. دیوارهای همه شهرها پر بود از نوشته هائی با يك نیت و يك قصد برای ساقط کردن رژیم سلطنتی. ولی پس از سقوط رژیم شاه که دسته بندی ها شروع شد و قدرت طلبان به جان هم افتادند، نوشته های روی دیوارها نیز از هم گئی و یکسانی درآمدند و تنوع غریبی پیدا کردند. هزاران شعار، آشفته و درهم، همه بر روی يك دیوار، شعاریوسان اندک احترامی به همدیگر قائل نبودند. نوشته ای را پاک کرده یا نکرده، مطلب دلخواه خود را می نوشتند. و این چنین بود که اگرآن غریبه، دیوارها را تماشا می کرد، درمی یافت که چه آشفته بازاری راه افتاده است. جنگ اضداد، شمارهای تند سیاسی، شمارهای احزاب و دستجات مختلف، تهدید ها، فحش های خصوصی، با انشاء و املاء مفلوط. پوسترها و عکس های جورواجور آدم های آشنا یا نا آشنا، طومارهای بلندی که به انواع و اقسام تهمت ها آغشته بود و به نام افشاکاری نه تنها از طرف گروه ها که از طرف يك صنف یا يك فرد، خصوصی ترین نکات زندگی اشخاص مهم یا غیر مهم را نیز مطرح می کردند. و کاریه جایی رسیده بود که دشمنی ها و کینه های

شدند که هم اکنون نیز هستند. و بسیاری دیگر به ظاهرسیاهی لشکر قضیه بودند، ولی نقش بسیار عمده ای را بازی می کردند، با موتورسیکلت هائی که حکومت نراختیارشان گذاشته بود، پرچم های مذهبی به بوش می بستند و با فریاد «الله اکبر» به خیابان ها می ریختند و مایه ترس و ارباب می شدند، به محوطه دانشگاه ها هجوم می آوردند و دانشجویان را مضراب می ساختند، اجتماعات ده ها هزار نفری را از هم می پاشیدند، یک مرتبه از گوشه ای ظاهر می شدند و دفاتر جمعیت های دموکراتیک را در یک چشم بهم زدن تروم می ریختند. کتابفروشی ها و کتابخانه ها را غارت می کردند و کتاب ها را به آتش می کشیدند. موتورسیکلت و صدای موتورسیکلت نشانه هجوم و حمله بود. موتورسیکلت سواری از گوشه ای پیدا می شد و یک مرتبه موهای زن بی حجابی را می گرفت و او را به قصد کشت بر زمین می کوبید. چند موتورسوار با فریاد «الله اکبر» بساط دست فروش های بیچاره را غارت می کردند و اگر درگیری پیش می آمد، پاسداران با تیرهایی، فروشندگان را متواری می ساختند تا موتورسواران کار خود را به راحتی انجام دهند و این چنین عملیاتی تنها به آن نیت نبود که صاحب هر دکه و بساط فروشی ممکن است چریک مسلحی باشد، بلکه اگر مستضعف است چرا به جرگه آنان نپیوسته است. مستضعف حتماً باید آلت قتل جمهوری اسلامی باشد.

موتورسیکلت های بی راکب نیز که با شعارهای مذهبی و عکس رهبران مذهبی به قدرت رسیده ترین شده بود، درکنار هزارانم دیده می شد و نگفته پیداست که صاحب موتور برای انجام وظیفه ای به میان جمعیت رفته است.

همه سیاهی لشکرها صاحب موتور نبودند، بسیاری از آن ها تسبیح به دست و زنجیر و پنجه بوکس و چاقو درجیب بر پیاده روها می گشتند و اگر کسی، عینک به چشم، یا کتابی زیربغل داشت، بطرفش هجوم می بردند و می گفتند: «من زمان انقلاب شیشه های پنجاه بانک را شکسته ام، تو چند تا را شکسته ای؟» و آنگاه وی را با مشت و لگد بر زمین می انداختند و عینکش را می شکستند و کتابش را پاره می کردند.

هرکس پاکیزه و تمیز بود، لباس مرتبی به تن داشت، ضد انقلابی معرفی می شد. حاشیه نشین های بی کاره که اکنون صاحب شغل شده بودند، همه شهر را آلوده می کردند. دانشگاه ها در تصرف آن ها بود، به همه جا سرکشی می کردند، در آزمایشگاه سرم شناسی کف زمین می نشستند و ناخن می گرفتند، در تالاهای درس لم می دادند و سائنسچی می خوردند، تمام اسباب و ابزار علمی را واری می کردند، می شکستند، نومی ریختند.

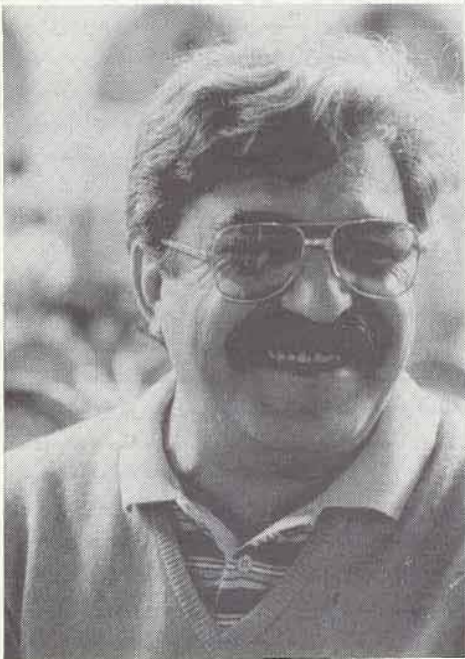
لجام گسیختگی باعث شده بود که آن ها علاوه بر لیخن رضایت، همیشه خود را خشماکین نشان بدهند، خشونت این چنین بالا می رفت و مردم عادی نیز به ژنده پوشی آراسته می شدند، انگار که برخلاف مار، به جای پوست انداختن باید در جلد کهنه و پوسیده ای فرو روند.

هیستری همگانی از همان روزهای اول اعتراض یا قیام، از همان تظاهرات دسته جمعی، زن و مرد را زیر چتر خود گرفته بود، ولی زنان بیشتر گرفتار شده بودند. آنچه به نام «آزادی» و «حقوق» در دوران حکومت پهلوی، به زن داده شده بود، شامل همه زنان نمی شد. زنان طبقه متوسط و بالا می توانستند بی حجاب ظاهر شوند چرا که چندین دست لباس داشتند، می توانستند آراسته

جلوه کنند، بسیاری از آنان از مواهب تحصیلات عالی برخوردار بودند. ولی اکثریت زنان، یا به حکم فقر و یا به حکم مذهب همیشه زیر چادر بودند. و بیشتر همین گروه از زنان خانه نشین بودند که در تظاهرات جمعی مجال خودنمایی یافتند و توانستند با اجازه مردهاشان به خیابان ها بپردازند و خودی نشان بدهند. در چنین گیر و داری عده ای از این زنان، زیر پوشش اسلامی به بزرگ صورت خویش توجه می کردند، و عینک های جور و اجوری به چشم می زدند نه برای این که مردان نا محرم چشم آن ها را نبیند، بلکه به این دلیل که بیشتر جلب توجه کنند. در صورت و نگاه بسیاری از آنها می شد حالات «اروتیک» را به عیان دید. وقتی دسته زنان از کنار مردان تفنگ به بوش رد می شدند، مشت بالا می بردند و همراه با لبخندی «درو، درو» می گفتند و بدین سان «نالوکراتیسم» به شکل کاملاً عینی ظاهر شده بود. بسیاری از زنان عاشق تفنگ شده بودند. نه که اسلحه هرگوشه ای ریخته بود و همه جا گیر می آمد، آن ها نیز با به دست گرفتن اسلحه و تمرین تیراندازی به خود شخصیت می بخشیدند و بدین سان خود را هم طراز مرد می دانستند.

ولی نکته این جاست که چون قرار شده بود انقلاب «اسلامی» باشد، زن و مرد با این که همدیگر را خواهر و برادر صدا می کردند، باید از هم جدا می بودند. دسته مردها جلو و دسته زنان عقب. اول مردها شعار می دادند و بعد زن ها به آن ها جواب می دادند، همه با آهنگ های نوحه خوانی. مثل این که معاشقه جمعی درکار است. اما همیشه نوربین عکاسی متوجه دسته جات زنان می شد، عده ای اندکی روی خویش را باز می کردند و لبخند می زدند و به نوربین خیره می شدند. توده زنان سیاهپوش درهم رفته، شبیه جانوری بود که انگار هزاران چشم دارد. به او گفته بودند زن باید زیر پوشش مذهب باشد، مذهب چتر نرخشانی است که بالای سر آن ها گسترده است. دسته جمعی راهی زیارتگاه ها می شدند، زیر سقف های آئینه بندی جمع می شدند و ضمن دعا برای سلامتی رهبر و نفرین برامریالیسم که نمی دانستند چیست و چه ریخت و قیافه ای دارد، چشم به بالا می نواختند. زنان در قبرستان ها نقش عمده تری داشتند، بخصوص زنان پیر. قبرستان هائی که پراز عکس شهدا بود، قبرها کنارهم و بسیاری از قبرها انباشته از گل، قبرستان هائی که روز به روز توسعه پیدا می کردند، و زنان که دور قبرها می نشستند و برسر و سینه خود می زدند و نوحه و شیون سر می دادند، و بدین ترتیب از بین زنان مادران دروغین ولی رسمی، برای شهدای ناشناخته از طرف حکومت برگزیده شدند که همیشه در قبرستان ها حضور داشتند و با آوردن جسد پاسداری سینه چاک می کردند، بازگرانی بودند که نقش مادر شهید را بازی می کردند و پاداش کافی نیز دریافت می کردند.

اما کارگردان اصلی تمام این ها ملاما هستند که همه جا حضور دارند، نه تنها بالا سر هر مزاری هستند، نه تنها بالای هرمنبر و پشت هر میکروفونی نشسته اند، یا همیشه در صفحه تلویزیون ظاهر می شوند، بالا سر هر اداره و سازمانی نیز ملایمی نشسته است. پخش اغذیه، امر جیره بندی و تصمیم گیری در همه امور. سوار ماشین های آخرین سیستم می شوند، چندین پاسدار همراه آن هاست، آنان قانون گذاران واقعی هستند، قوه مقننه و مجریه، همه آن ها هستند.



غلامحسین ساعدی

حکومت بردست آن هاست، دانشگاه ها را آن ها اداره می کنند، حکم اعدام همیشه باید از طرف ملا امضاء شود. وقتی ملاما دورهم جمع می شوند، سعی دارند که لبخندی بر لب نداشته باشند، فکرمی کنند که نشانه قدرت دراینست که اخمو و غضب آلود باشند. صاحبان قدرت به ندرت لبخند می زنند، همه عیوس هستند.

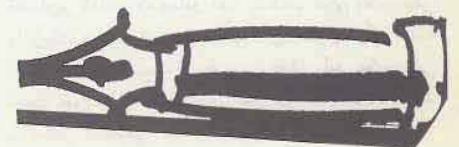
دراین میان جنگ قدرت، یا قدرت نمایی بین ملاما نیز وجود دارد. بخصوص درمیان دو قطب عمده روحانیت، یعنی خمینی و شریعتمداری. شریعتمداری نیز طرفدارانی دارد، عکس او نیز به همه جا چسبانده شده، ولی کار او به جایی نمی رسد، ریش بلند او بادهائی نیست که بتواند این کشتی شکسته را به جایی بکشد یا حتی قایقی را به چلو براند. بدین سان او را نیز از صحنه بیرون می رانند. و آنگاه تمام ملایان به طرف کفه سنگین ترازو هجوم می آورند و از دامن خمینی آویزان می شوند.

بدین ترتیب درهرگوشه و کنار عکس ملایان، حواریون امام به دیوارها و شیشه های تمام مغازه ها و ادارات نوازی چسبانده می شود. ملاما به این قانع نیستند، عکس آن ها باید درکف بشقاب ها نیز باید چاپ شود. در زمان گذشته نیز چنین بود، تصاویر شاه و شهبانو کف بشقاب های پلاستیکی را زینت می بخشید و معنی این تمثیل براین نکته است که همه بعد از خوردن غذا باید عکس ولی نعمت خویش را ببینند، می خواهد عکس شاه باشد یا عکس خمینی. عکس رهبران درته بشقاب ها، صاحب خانه را موافق و مطیع رژیم نشان می دهد و او را از گزند مأمورین مخفی درامان نگهدارند.

ولی تنها با چاپ عکس و ظاهرشدن بز تلویزیون که نمی شود سکان قدرت را بردست داشت. برای هر حکومتی اهمی لازم است، اهم حکومت ملایان مرگ است، کشتن است، کشتن به بهانه جاسوسی، کفر، الحاد، یا داشتن مال و منال، و بخصوص عقیده ای مخالف عقیده آن ها. ملاها همه مبلغ مرگ هستند، مبلغ شهادت هستند، ولی مرگ و شهادت برای دیگران نه برای آن ها. ملاها برای دوام و بقای خویش جنگ ایران و عراق را بهانه می کنند. هزاران هزار جوان مبارز را گوشت دم توپ می سازند، بسیاری را به عنوان خائن به جوخه اعدام می سپارند. اما از هر گوشه کشور سر و صدائی بلند است. اعراب خوزستان را تار و مار می کنند، صدای مردم ترکمن صحرا را در حنجره خفه می کنند و تنها کردستان باقی می ماند. کردها دلیرانه می ایستند، و مسلحانه می جنگند، ولی رژیم جمهوری اسلامی مدام دهات کردنشین را بمباران می کند، زن و بچه و پیر و جوان را می کشد. اما کردها ضربت می خورند و ضربت می زنند. ولی پا عقب نمی کشند. آن ها گریان، نمش بچه های خویش را در بغل می گیرند و می گریزند و لحظه ای بعد سینه خیز، از تپه ای بالا می روند تا رود روی رژیم ملاها بایستند.

و اما مهم ترین که زندگی خصوصی هیچ کسی درامان نیست. رژیم جمهوری اسلامی از همان روزهای اول برای بقای خویش مداح بیچارگی و درماندگی بود. ولی بیچاره ها و درمانده ها را بیشتر از همه نابود می کرد. و از طرف دیگر برای ارشاد، همه را به پاکیزگی دعوت می کرد. کافه ها و رستوران ها را بست، فیلم های سینمایی را به شدت سانسور کرد. رادیو و تلویزیون به منبر وعظ و خطابه تبدیل شد، در دانشگاه ها را کل گرفت. و جوانان درمانده از همه جا پناه بردند به مواه مخبر. نور هم جمع می شدند، حشیش می کشیدند، و هروئین زیاده از حد رواج پیدا کرده بود. زمان شاه نیز معتاد کم نبود. هر چند روز يك بار نمش کشتی می آمد و جسد عده ای را روی هم تل انبار می کرد و به گورستان می برد. زمان شاه قانونی گذراندند که قاچاقچی ها را می گرفتند و اعدام می کردند ولی در دیکتاتوری جمهوری اسلامی، معتادین بدبخت را جمع می کنند و به جوخه اعدام می سپارند.

در جمهوری اسلامی، درمان همه گرفتاری ها مرگ است. بهر حال جامعه ای که می خواست از بندهای اسارت رها شود، از تله بزرگی رها نشده، در تله تنگ تری گرفتار شد. چاه «آرتزین» زده شد که به ناگهان لجن و عمامه و شیون و گرسنگی و جنگ و اعتیاد و خشونت و ساندویچ و مرده و دعا و تعویذ و حجة الاسلام و عقاید حوزه های متروکه طلبه ها و رسائل پوسیده و کانادانرای و بلند گو، همه به يك باره بیرون زد. آنچه به نام «انقلاب ایران» نامیده شد، نیشتری بود بر دملی که صد ها سال بیمار خود از آن خبر نداشت!



## ما ، بچه ها و زبان فارسی



### ۲... مثل آغاز

اسد سیف

فراگیری زبان فارسی و آموزش آن به کودکان ایرانی در خارج از کشور، یکی از مشغله های بزرگ فکری اکثر والدین ایرانی است. این نگرانی که نوعی از آن در مقاله آقای عباس سماکار (مندرج در آرش شماره ۱۶) به چشم می خورد، محرک اصلی من در نوشتن این مطلب بود. به این امید که انعکاس نظرات گوناگون شاید در نهایت مفیدی باشد برای يك آغاز، آغاز تعلیم صحیح و مطابق با زمان و مکان زبان فارسی به کودکان ایرانی در خارج از کشور.

آمار دقیقی از ایرانیان مقیم خارج از کشور در دست نیست. قدر مسلم اینکه بیش از دو میلیون و به روایتی دیگر قریب چهار میلیون نفرند و طبیعی اینکه حداقل ۷۰۰ هزار کودک ایرانی در مهاجرت به سر می برند. بسیاری از اینان چند کلاس و یا شاید بیشتر در ایران درس خوانده اند ولی اکثر این افراد هم اکنون در وضع بلاتکلیفی جهت آموزش

زبان فارسی به سر می روند. کمتر پدر و یا مادری را می توان یافت که به این مهم نیاندیشیده باشد. برای برون رفت از این مشکل در بسیاری از شهرها به همت والدین و یا گروه های فرهنگی کلاسهای آموزش زبان فارسی دایر شده است. در برخی از کشورها (چون سوئد) دولت جهت فراگیری زبان مادری بوجه و کلاسهای ویژه در اختیار مشتاقان می گذارد. به طور کلی وضعیت کلاسهای آموزش زبان فارسی در خارج از کشور بدین قرار است:

- ۱ - کلاسهایی که دولت ایران در برخی از شهرها و عمدتاً مراکز کشورها دایر نموده است.
- ۲ - کلاسهایی که گروه های فرهنگی ایرانی و والدین مشتاق تشکیل داده اند.
- ۳ - کلاسهایی که به کمک مالی برخی از دول (طبق قوانین آن کشور) جهت آموزش زبان مادری برای فرزندان پناهندگان ترتیب داده شده است.

۴ - کلاسهای مراکز علمی و دانشگاه ها با حذف بند چهار که شمول ویژه ای دارد و کنار گذاشتن بند یک به این دلیل که اکثر خارج نشینان مهاجر و یا تبعیدی هستند و علاقه آنچنانی برای رابطه با ارگانهای رسمی رژیم ندارند، بحث را بر بوند باقی مانده ادامه می دهیم.

آموزش و یا ادامه آموزش زبان فارسی از جنبه های گوناگون قابل بررسی است. حداقل اینکه وسیله ای ست موثر جهت فراگیری فرهنگ ایران، پیوند و شناساندن آن به مردم دیگر کشورها و در نهایت تبادل متقابل فرهنگی.

قبل از اینکه فرزندانمان را به فراگیری زبان فارسی وا داریم لازم است خود به چند سؤال پاسخ گوئیم:

- ۱ - چرا می خواهیم فرزندانمان فارسی یاد بگیرند و اصلاً چه مقاصدی را در این زمینه دنبال می کنیم؟
  - ۲ - چه کسانی زبان فارسی را یاد می گیرند؟
  - ۳ - معلم این زبان کیست؟
  - ۴ - از چه شیوه ای برای آموزش زبان فارسی بهره می جوئیم؟
  - ۵ - کدام زبان فارسی را یاد می دهیم؟
- ساده ترین پاسخ به سؤال اول همان است که آقای سماکار در مقاله شان متذکر شده اند و آن اینکه کودکان می توانند از طریق فراگیری زبان فارسی به فرهنگ ایرانی دست یافته و حتی عامل انتقال آن باشند. برای نمونه اگر به حضور گسترده ترکها و یونانیها در اروپا بپردازیم، می توان به خیل دستاوردهای آن اشاره نمود. وفور ترجمه ادبیات این کشورها به زبان های اروپایی و بالعکس، اشتیاق اروپاییان به یادگیری زبانهای این کشورها، مسافرت های روزافزون توریستی به این مناطق و... نام برد. یکی از علل عمده این روابط کودکانی بوده اند که تحصیلات خود را در این کشورها به پایان رسانده اند و در طول این سالها از فراگیری زبان مادری غفلت نورزیده اند. نتایج دراز مدت این کار نه تنها در حوزه های فرهنگی بلکه اقتصادی و سیاسی و علمی و... نیز غیرقابل چشم پوشی است.

طبیعی است که با توجه به شرایط زندگی کودکان، نواصل آنان با فرهنگ کشور میزبان رشد می یابند و در واقع زبان فارسی برایشان به منزله زبان نوم است. به صرف چند ساعت فارسی صحبت کردن در خانه که شاید روزانه به بیش از صد جمله محاوره ای نرسد، نمی توان از کودک انتظار داشت که به این زبان تسلط داشته باشد و در واقع باید پذیرفت که زبان مادری او، متأسفانه زبان نومهش است. پس باید انتظار را تا سطح زبان نوم پایین آورد. شاید والدین پاسخ دیگری نیز بر این پرسشها داشته باشند ولی قدر مسلم اینکه برای آموزش فارسی باید انگیزه و احساس نیاز آن را در کودک ایجاد کرد. آیا کودک آنچه از کتاب و یا کلاس زبان فارسی یاد می گیرد - جز ارتباط با والدین - برایش کار برد دیگری دارد؟ آیا کودک یاد گرفته ها را مصرف می کند؟ در این شکی نیست که اگر زبان کاربرد نداشته باشد، انگیزه یادگیری یا اصلاً ایجاد نمی شود و یا اگر هم ایجاد شود به زودی از بین می رود.

ابزار آموزش زبان فارسی که طبیعی است به فراگیری خواندن و نوشتن محسوب است، امروزه عمدتاً بر کتبی استوار است که در مدارس ایران تدریس می شود. واقعیت این است که محتوای این کتب آنقدر به جمود و خمود و کهنگی آغشته است

که نه تنها هیچ جذابیتی برای دانش آموز ایرانی ندارد، بلکه زنگ خطری ست برای نسل آینده ایران (۱). در خارج از کشور نیز تا آنجا که من اطلاع دارم دو کتاب چاپ شده؛ اولی توسط انتشارات مهر آلمان که با حذف برخی از دروس قبل از انقلاب و اضافه نمودن چند شعر، تقریباً همان کتابی است که در ایران تدریس می شد. نومی کتابی است از انتشارات حزب کمونیست ایران (کومه) که گویا برای آموزش به فرزندان پیشمرگان تهیه شده است. این کتاب نیز با تمام زحماتی که بابت تألیف آن کشیده شده، از آنجا که به روانشناسی کودک توجه نشده، مطالب غیر ملموس و عمدتاً سیاسی است.

تجربیات آموزشی و متون درسی کشورهای غربی، سطح بالای مواد و محتوای کتب درسی که با توجه به آخرین رهاوردهای روانشناختی و جامعه شناسی و دیگر داده های علمی تألیف شده، همه و همه باعث می شود که دانش آموز ایرانی در ترک تفاوت های فنی، علمی و آموزشی و در تطبیق آن با کتابهای درسی ایران، عملاً از ادامه آموزش شانه خالی کند. کتابهای درسی فارسی نه تنها جذبه ای برایش ندارد، بلکه به مضحکه و مسخره تبدیل می شوند.

زبان سراسر تشبیه است و استعاره. آنچه نزد ما نیکوست، شاید در زبان کشور میزبان زشت شمرده شود و یا بالعکس. مثلاً اگره فلانی موش است» را ما به ترسویی تشبیه کنیم، آلمانی به زیبایی و ملوس بودن از آن یاد می کند. چه بسا در زبان آلمانی اصطلاح «موش کوچک» را برای کودک و معشوقه به کار می برند و یا اگر گاو نزد ما احق قلمداد می شود، انگلیسی زبان از این تشبیه پرزوری را استنباط می کند و همین هاست که کودک را درابتدا سرگردم می کند و در نهایت در دنیای دیگری را بر رویش می گشاید. او تعابیر گوناگون را می بیند و نگاه ها و دیدهای مختلف از واژگان را. از همین زاویه است که روانشناسان معتقدند فراگیری زبان نوم به رشد فکری شخص کمک می کند. زیرا تصور انسان بر پایه تفکرش استوار است و یاد گیری زبان نوم تصورات جدیدی را در فرد به وجود می آورد.

به این نکته نیز باید توجه نمود که زبان فارسی در بسیاری از رشته های جدید علمی کاملاً فقیر است و نمی تواند نیازهای لازم را پاسخ دهد. از طرفی دیگر طی چند سال پس از انقلاب ۵۷، با هرج و مرجی که در عرصه زبان فارسی بروز نموده، سیل واژگان عربی و یا «قرآنی»، کاربرد غلط لغات، ناپدید گرفتن موازین دستوری که عملاً از طریق رسانه های گروهی و مطبوعات اعمال می شود، همه و همه اشکالات فراوانی را در زبان فارسی پدید آورده است. در نتیجه تنها متنی از کتاب درسی می تواند کاربرد داشته باشد که مولفین آن به این لغزشها توجه داشته باشند. زبانی که دانش آموز یاد می گیرد باید زبان ساده ای باشد که از جذابیت لازم بهره مند باشد. مولفین باید بین ادبیات فارسی و متون آموزشی مدارس اینجا پلی بزنند و در این میان قادر باشند که در تحلیل و ارزیابی تطبیقی دو زبان، چگونگی تفاوت های واژگانی، دستوری و آوایی را به طریقی حل کنند.

به دنبال این مسائل آموزگار زبان فارسی مطرح است. تنها آموزگاری در این عرصه، در کارش موفقیت پیگیر خواهد داشت که گذشته از تجربه تعلیم در ایران، به شیوه های آموزشی کشورهای اروپایی آشنایی داشته باشد. تا او

نتواند تعادل طبیعی را از برخورد دو شیوه تدریس (اروپایی و ایران) بدست آورد، نمی تواند در کارش موفق گردد. آشنایی به زبان و فرهنگ کشور میزبان همانقدر کاربرد موثر دارد که آشنایی با شیوه های تدریس آنها.

نکته آخر زمان و مکان آموزش و سن آغاز آن است.

در بسیاری از کشورها، دانش آموزان ایرانی جزو نخبه ها هستند. این سرآمد بودن بهانه ای شده تا برخی از ایرانیها از آن برداشت های برتری طلبی و یا سوء استفاده های دیگر کنند. واقعیت این امر در یک پدیده علمی نهفته است و آن اینکه کودکان نوزادانه در بسیاری از مسائل سرمعترو دقیقتر از کودکان یک زبانه هستند. این امر در نزد ایرانیها چه بسیار که تشدید نیز شده است. زیرا زبان فارسی چه بسا خود زبان نوم برخی ایرانی هاست. در نتیجه کودک در آغاز ورود به دبستان، نه دو زبان، بلکه سه زبانه است. در همین جا شاید به جاست اگر به این نکته اشاره شود که: روانشناسان معتقدند آموزش زبان نوم باعث می شود تا تعصب به دیگر ملیتها کاهش یابد. براین اساس است که یونسکو گنجاندن آموزش زبان نوم را جزو تعلیمات عمومی به کشورهای عضو توصیه می کند.

اگر آموزش زبان فارسی (خواندن و نوشتن) در سنین پایین آغاز شود، با این شرط که با شیوه اصولی و امکانات لازم آموزشی پیش برده شود، نه تنها مضرنیست بلکه بسیار کارآست. در بسیاری از ممالک آموزش زبان نوم را از سنین ۹ تا ۱۲ سالگی آغاز می کنند و آموزش دبستانی را بین ۵ تا ۷. با توجه به تجربیات شخصی، سال قبل از ورود به مدرسه که در برخی از کشورها ۵ و در برخی دیگر ۶ ساله است. بهترین موقعیت و زمان برای آموزش (خواندن و نوشتن) زبان فارسی است به این دلیل که اولاً با دروس مدرسه تداخل نمی یابد، ثانیاً شوق و نوق آموزش در این سن بسیار بالاست. از آن گذشته از نظر روانشناسی، کودک در این سن در بهترین شرایط یادگیری قرار دارد. درسال قبل از ورود به مدرسه او می تواند با توجه به وقت کافی خواندن و نوشتن را یاد بگیرد و در سالهای بعدی طی برنامه ای منظم و با اختصاص ساعاتی کمتر به آن، امر آموزش را پیش ببرد.

**جمع بندی و پیشنهاد**

از آنچه گفته شد می توان به این نتیجه رسید که آموزش زبان فارسی به کودکان ایرانی در خارج از کشور مشکلی نیست که نتوان بر آن غلبه نمود. با این حساب که واقعیت خارج از کشور و موقعیت کودک را دانسته و درک کنیم. سو گام اول، مشکل اصلی، کتاب ویژه درسی است. این مهم خرج زیادی نمی طلبد. جهت تألیف آن محتاج یک گروه کوچک هستیم که تخصص کافی و تجربه لازم را داشته باشند. خرج تألیف و چاپ کتاب گره گاه اصلی است. این همت را باید از گروه ها و بنیاد های فرهنگی و یا شخصیت های با فرهنگی توقع داشت که امکانات مالی دارند و می توانند تمام و یا حد اقل جزئی از مخارج تألیف و چاپ کتاب را بر عهده بگیرند.

آلمان - شهریور ۷۱  
 (۱) برای اطلاع بیشتر رجوع شود به مقاله «پاسگرایی در کتابهای درسی» به همین قلم در آرش شماره ۱۱

به کین برخاسته و قصد آن ندارد که زهر خود را درکام تو فرو ریزد. در آن کنج پنهان و تاریک سلول، با چشم های خونین و از حدقه درآمده بر تو خیره گشته و لحظات را وزن می کند تا تو چگونگی و تا چه مدت نوام می آوری. و سرانجام زمانی فرا می رسد که دیگر هیچ چیز نمی فهمی. تنها چرخش سنگین و سیال خون را در سر و چشمهای خود حس می کنی، و دیگر تاریکی ... در نمی یابی چه زمانی بر تو گذشته است، اما می پنداری همه های خفه ای را، از نور، در گوش های بیخ زده خود می شنوی؛ همه های خفه و بیخ - بچه های تیزی که بیشتر بادی موزی و سرد و گزنده را می ماند، و حس می کنی که پوکف سرد و سیمانی یک زیرزمین گسترده و تاریک، با سقفی کوتاه، لغت و سنگین افتاده ای ...

ناصر رحمانی نژاد

## تبعید ، کابوس طولانی است

این هم گونه ای از بی خوابی است. یا آنگونه که ویکتور هوگو به تلخی توصیف کرده، آیا بی خوابی طولانی و بی صبحگاهی تبعید را تجربه کرده اید؟ به اجبار از سرزمین مادری خود رانده شده باشی، و در تبعید برای آنکه فعلاً زنده یعنی تا زمان بازگشت به سرزمین مادری فرا رسد، تن به کار غیر خلاق و اسارت باری بدهی که می پنداری موقتی است و بالاخره روزی، بهمین زودیاها، به حرفه خودت راه خواهی برد و نان روزانه ات را - اگرچه نان خالی و باندازه کف دست - از طریق حرفه ات بدست خواهی آورد، و با این پندار، تا پایان کار جهان، راه شبانه طولانی تبعید را بگویی؟!

### «تبعید نوعی بی خوابی طولانی است.»

اما، من می گویم تبعید نوعی کابوس طولانی است. ده سال است که من در این شب سنگین و بی سرانجام این بی خوابی، این کابوس، بسر می برم. در تمام این مدت همواره یک خیال خام پنهانی موزیانه در ذهن من می لولید. که بالاخره دری به روشنایی باز خواهد شد. اما نیازهای ناگزیر روزانه، مرا در چنگال خود گرفته بود و هرروز صبح تا شب بکار بی حاصلی که تنها نان روز مرا تأمین می کرد ادامه می دادم، و در پایان روز آنچه از من باقی مانده بود تنی خسته و فرسوده، ذهنی از کار باز مانده - که تلاش می کرد به چیز مفیدی مشغول شود - بود. و سرانجام پایان شب، و صبح فردا: روزی دیگر. این تلاش اضطراب آلود و واهمه از آینده ای مبهم حاصل زندگی ده سال اخیر من بوده است.

آری، تبعید نوعی خواب، نوعی کابوس طولانی است.

در عین حال من کوشش می کنم با ادبیات و هنر این سرزمین آشنا شوم؛ به تئاتر می روم؛ به سینما می روم؛ در واقع من یک مصرف کننده هستم، گیرم که نه یک مصرف کننده عادی. اما، آن ارتباط زنده، فعال، خلاق، یعنی آن ارتباط دو جانبه زاینده و باروری را که ضرورت بی چون و چرای آفرینش ادبی و هنری است، ندارم. شما می دانید که ارتباط متقابل میان خالق یک اثر و مخاطب اثر چقدر شگفت، و درعین حال برای کار خلاقه تا چه حد ضرورت دارد. چرا که تنها در مخاطبان، و از طریق مخاطبان، می توان بازتاب اجتماعی یک اثر ادبی یا هنری را مشاهده و ارزیابی کرد. این ارتباط متقابل عامل آفرینش و درعین حال تداوم کار ادبی و هنری است.

نویسنده یا هنرمند، همانقدر که از توانایی ها، خاطرات، آموخته ها و تجارب گذشته اش کمک

مطلبی را که ملاحظه می کنید، متن سخنرانی ناصر رحمانی نژاد، چهره ی آشنای تئاتر ایران است که نوره ی همکاری و تلاش مشترکش با زنده یاد سعید سلطانیور و محسن یلفانی، همانند اجراهای بزرگ او چون «گلگه گردها و گلگه تیزها»، همیشه به یاد ماندنی ست. این سخنرانی در ۹ نوامبر امسال برای International Writing Program (IWP) به دعوت دانشگاه آیوا در آیوا سیتی (آمریکا) ایراد شده است. "IWP" هر سال به مدت سه ماه در دانشگاه آیوا برگزار می شود و نویسندگانی برای شرکت در این برنامه از بسیاری کشورها در آن حضور می یابند. امسال شهرنوش پارسی پور به عنوان داستان نویس و ناصر رحمانی نژاد به عنوان نمایشنامه نویس، نو دعوت شونده ی ایرانی برای شرکت در این برنامه بودند.

نشود. واقعیت جهان امروز دشمن آفرینش های ادبی و هنری است. گفتنی است که در این بحث، من قصد ندارم خود را در چهارچوب صوری موضوع بالا محبوس و مقید کنم. من کوشش خواهم کرد پرتوی، اگرچه ضعیف، برجسته تاریک، و در واقع درونی و پنهان این مساله بیندازم. در این کار من بیشتر از تجربه های فردی خود کمک خواهم گرفت. ویکتور هوگو در جایی گفته است: «تبعید نوعی بی خوابی طولانی است.» \*

آیا تا کنون بی خوابی را تجربه کرده اید؟ شب ها و شب های بیپایی، در حالیکه نگهبان نادانی را بر تو گماشته اند، با پاهایی آماس کرده و چرکین، روی یک پا، در حالیکه پای دیگری را از میان دست های دست بند زده شده گذرانده باشند و نگهبان نادان سرتاسر شب چشم از تو بر ندارد مبادا که چشم هایت را لحظه ای ببندی و یا پای معلق ات را، بر اثر عدم تعادل به زمین بگذاری، یا به زمین بخوری، و نگهبان با آن پوتین های سنگین و خشن خود به ساق های پای تو بکوبد که بلند شو؟! و پس از چندین شب که نگهبان آنقدر بر ساق های تو کوبیده که دیگر توانی در تو باقی نمانده تا برخیزی، و بی خوابی تو را از پای درآورده، برای خلاصی خود مرگ را می طلبی؛ اما مرگ نیز با تو

نمی توان از External Literary Influenc- es و Leavening from Abroad صحبت کرد و از ادبیات و هنر تبعید سخنی به میان نیاورد. بنظر من، اینها دو مبحث بهم پیوسته اند. حتی می توان گفت دو جنبه از یک بحث در ادبیات و هنر معاصر محسوب می شوند. اما این خود هنوز یک جنبه از کل موضوع مورد بحث است. جنبه دیگر این بحث رابطه متقابلی است که باید به آن توجه لازم کرد.

هنگامی که واژه "External" را بکار می بریم، ذهن ما بلافاصله متوجه وجه دیگر موضوع، یعنی "Internal" می شود. این موضوع یک رابطه دو جانبه گرفتن و دادن است. بطور مثال، تأثیر و نفوذ ادبی، هنری، علمی و فرهنگی مهاجران آلمانی در عرصه های مختلف زندگی آمریکائی در سالهای ۴۰ را چگونه می توان توضیح داد؟ - البته این امر در مورد اکثر اقلیت های دیگر، کم و بیش، صدق می کند. بنابراین، هنگام بحث در این باره، باید نهایت دقت و ظرافت را بکار برد. تأکید بر نمونه های شناخته شده و جهانی، اما تعمیم ناپذیر، حد اکثر تنها یک سوی این مساله را بیان می کند. نادیده گرفتن سوی دیگر مساله، و تعمیم پذیر، سبب می شود که واقعیت جهان امروز ما بدرستی ترمیم



می گیرد، از حضور و موقعیت خود در زمان حال نیز الهام می گیرد. حال اگر نویسنده ای از زمان گذشته اش منفصل شده باشد و در زمان حال نیز حضور نداشته باشد از او چه می ماند؟ جز خاطراتی که هرروز بطور افزاینده ای کمرنگ و کمرنگ تر می شود؟ سایه مرده و مشکوک و رنگ باخته ای که پس از زمان کوتاهی از او هیچ نشانی نمی توان مشاهده کرد. گذشته يك نویسنده زمانی بکار می آید و الهام بخش اوست که رشته هایی آن را با زمان حال پیوند دهد؛ و حضور او در زمان حال، تنها با عمل اجتماعی و شرکت او در حیات اجتماعی محیط زندگی و حرفه ای او معنی پیدا می کند.

همه مشغله ذهنی من این است که چگونه می توانم از رنگ باختن خاطره ها و تجارب گذشته ام، از رنگ باختن همه آنچه که همچون سنتی هویت مرا قوام بخشیده، جلوگیری کنم. چطور می توانم از پژمردن ایده ها و تصویرهای هنری ای که می تواند دستمایه های کار يك نویسنده یا هنرمند باشد، مانع شوم. تصویرها، ایده ها و رویاهایی که بدلیل فقدان شرایط مناسب، جایی در گوشه ذهن به انتظار می مانند، و پس از مدتی بتدریج درخشش خود را از دست می دهند، و بالاخره می پژمردند و زیر فشار انبوه رویاهای ناکام دیگر مدفون می شوند. ایده هایی که در بستر خاک مناسبی قرار نگرفته اند، از نور و آب و آفتاب محروم مانده اند، و پیش از آنکه رویای جوانه در ذهن جوانشان شکل گیرد، پوسیده اند.

و بالاخره آنکه چگونه می توانم از کابوس وحشت هایی که از آنها گریخته ام، و هنوز پس از ده سال شب ها بسراغم می آیند، رها شوم. و کابوس های جدید: در قرآنسه که بودم، همواره يك تصویر، يك داستان، در ذهن من به بازی مشغول بود. داستان پناهنده ای که خسته و وامانده از بوندگی ها و کاغذ بازیهای دست و پا گیر و پوسیده اداری به اطاقک محقر خود، در آخرین طبقه يك ساختمان پنج طبقه بدون آسانسور باز می گردد، روی صندلی فرسوده ای ولو می شود و پیش از آنکه نفس تازه کند انبوه کاغذهای اداری که چهار دیوار اطاقک را تا سقف بالا رفته اند، بر سرش آوار می شوند و زیر آنها مدفون می گردد. و در اینجا، در آمریکا، داستانی مدام ذهن مرا آشفته می کند: مردی از شهری که قبلاً محل اقامت او بوده باز می گردد. مرد به مناسبت کریسمس برای دیدن دخترش به آن شهر رفته بوده، اما ناکام بازگشته است. در میان جاده، در يك تصادف دهشتناک اتومبیل، لابلای پاره های آهن گیر می کند و در حالیکه اتومبیل آتش گرفته، مرد در کام شعله ها می سوزد.

این تصویرها زائیده شرایط بد زندگانی این جهان است. باید برای يك جهان بهتر کار کرد. يك جهان صلح آمیز؛ جهانی که دشمنی ها و بیگانگی های فعلی از آن رخت بر بسته باشد؛ جهانی که برای تحقق آرمان های زیبای انسانی جای مناسبی باشد؛ جهانی که از آفرینندگان این کابوس ها سلب قدرت کرده باشد.

اگر قبول داریم که چنین است، پس این کرد هم آیی ما را ارج بگذاریم و برای دوستی و رابطه ای گرم تر قدم پیش بگذاریم.

\* به نقل از آندره ژاک در Les Déraçinés ، از انتشارات La Découverte ، پاریس ، ۱۹۸۵

### نسیم خاکسار

شاعران و پژوهشگران تبعیدی خلق شده است و رقم آن ها به گزارشی به ۴۰۰ اثر می رسد جز تک و توکی شعر و داستان که گاه بی نام نویسنده در این یا آن صفحه این و یا آن نشریه ادبی درآمده است یکی از آنها هم بطور کامل در ایران بچاپ نرسیده اند. مثال زنده: از نوازده کتابی که من در خارج از کشور چاپ کرده ام شامل چند مجموعه داستان، رمان، نمایشنامه، شعر و ترجمه هیچکدام در ایران چاپ نشده اند؛ با این که برخی از آن ها به زبان های اروپائی: انگلیسی، هلندی و آلمانی ترجمه و چاپ شده و با آن ها از دیدگاه های نقد ادبی برخوردار شده است.

این گونه ادبیات در جهان معاصر ما ریشه داراست. بعد از برخاستن غول فاشیسم در اروپا، هنرمندانی همچون برتولت برشت به خارج از کشور گریختند و بیرون از وطن، محلی برای فعالیت های ادبی و هنری آن ها شد. وقتی آثار برخی از نویسندگان و شاعرانی از کشور شوهرها مثل اوسپ ماندلشتایم، بوریس پاسترناک و سواژنیستین در درون کشور داغ باطله خوردند، در بیرون چاپ و منتشر شدند. جلو تر که بیانییم به نویسندگانی از آمریکای لاتین همچون مارکز و آستوریاس برخورد می کنیم که برای مدتی بیرون از وطن را عرصه فعالیت های ادبی خود کرده بودند. در این زمینه باید از ریتسوس یونانی نیز که در تبعید آثاری بس درخشان و جهانی خلق کرده است یاد کرد. با نگاهی به این کارها درمی یابیم که ادبیات تبعید، سهم قابل توجهی در رشد و تکامل ادبیات جهانی داشته است. سهم عمده و مؤثر این ادبیات ستیزه گر تا بدان جااست که برخی با اشاره به زندگی ساموئل بکت و جوئیس و نویسندگانی دیگر از جمله ژوزف کنراد، نابوکف معتقدند که اصولاً ادبیات دنیای معاصر را باید ادبیات تبعید نام نهاد.

اگر چنین ادبیاتی نمی توانند به کشورهای خودی راه یابند، باید آن را یکی از تراژدی های تاریخ معاصر ما دانست. تراژدی ئی که مسئول مستقیم ایجاد آن، حکومت ها و سانسوراست. اکنون با داشتن چنین تعریفی از ادبیات تبعید، سعی می کنم از چهره این ادبیات ویژگی های چند بر شمارم. قدر مسلم به عنوان يك نویسنده ایرانی بناچار و بناگزیر ادبیات سرزمینی را مورد ملاحظه قرار می دهم که با آن جوش خورده ام. یعنی ادبیات تبعید نویسندگان ایرانی. و مشخص تر ادبیات تبعیدی که از سال ۱۹۸۲ با چاپ اولین شماره نشریه الفبا در پاریس از سوی گرامی یاد ساعدی، نمایشنامه نویس بزرگ ایران پا گرفت.

با نگاهی به این جنگ ها و جنگ های دیگری از این دست که در آن سال ها درمی آمد می توان چهره نو نوع ادبیات را همزمان و هم شانه با هم در آن ها دید. ادبیاتی با مضمونی سیاسی، یعنی ادبیاتی که به وضوح و رها از تیغ سانسور، به افشای آشکار اعمال حکومت موجود در ایران می پردازد و ادبیاتی که به جامعه بیرون از کشور خیره شده و همچون يك زمینه کار، زندگی مهاجرین را زیر نره بین گذاشته است: دو مجموعه داستانی که من در سال های ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ به نام های «بقال خرزویل» داستان هائی درباره تبعید و «مرائی کافراست» چاپ کرده ام گواهی بر این مدعااست.

مضمون نخست یعنی پرداختن صریح به حوادث درون کشور با زمینه های سیاسی به مرور ایام بی رنگ شده و مضمون نومی همچون زمینه ای باز و گسترده پیش روی نویسنده و شاعر

## ادبیات تبعید

از ۹ تا ۱۶ سپتامبر، کنگره ی «بین الظیق تاجیکان و موسلمان خارج» برای نخستین بار در شهر مهنیه (تاجیکستان) برگزار شد. در این کنگره، تعدادی از نویسندگان و شاعران ایرانی - از داخل و خارج از کشور - حضور داشتند که نسیم خاکسار، در شمار این شرکت کنندگان بود. نسیم خاکسار درکنگره ی مزبور، متنی را قرائت کرد که در زیر ملاحظه می کنید.

من در این گفتار کوتاه برآنم که از ادبیات تبعید تعریفی دهم. تردیدی نیست که واژه «تبعید» معنای سیاسی در خود دارد. و این، یعنی ادبیات تبعید به دلیل همین تعهدش از آن دست ادبیاتی است که جایی در وطن خودی و چه بسا در بسیاری جاهای دیگر ندارد. حکومت های موجود هر کشوری که ادبیات تبعیدی هم دارد به این محصولات جان و روح اجازه ورود به کشور نمی دهند. برای نمونه از کل آثاری که از سال ۱۹۸۰ تا کنون درخارج از ایران توسط نویسندگان و

ایرانی قرار گرفته است. چرا که پرداختن نویسنده تبعیدی به زندگی خود بناچار و بناگزی نتیجه دیدار هر روزه با واقعیت سختی است که نویسنده با آن روبرو است.

نویسنده و شاعر، اگرچه نگاهم در این جا بیشتر بسمت نویسنده است، به مرور برمی یابد که باید پاسخی ادبی، پاسخی که از کوره جان و خردش برآمده، برای همه آنچه تا کنون با آن روبرو بوده است بیابد: مثلاً وطن چیست؟ عشق به وطن چیست؟ او در این جا چه می خواهد؟ چرا اینجاست؟ با آنچه که در پیرامونش می گذرد چه ارتباطی دارد؟

من وارد شدن در چنین موقعیتی را در ادبیات داستانی تبعید وارد شدن به موقعیتی تراژیک که موقعیت تاریخی و اکتونی جهان ماست می دانم. تفاوت این موقعیت با موقعیت های دیگر در این است که انسان تبعیدی به یکباره در می یابد در پس پشت خود دیگر چیزی ندارد. او فردی است پرتاب شده به جهان. کره ای است چرخان در میان میلیون ها کره چرخان دیگر، بی یافتن آرامجائی، که خود چنین نا آرامی هویت اصلی او را می سازد. او در قرار گرفتن در چنین موقعیتی است که از هویت واقعی خود آگاه شده و یا به هستی خود پی می برد.

این حس دردناک با فاصله به خویش نگریستن و با فاصله به هرآنچه بخشی از هستی او را ساخته و می سازد نگاه کردن نطفه آگاهی برترینی است که انسان تبعیدی تا پیش از رسیدن به آن، مجالی برای دریافت آن را نداشته بود.

نورده های مختلف رسیدن به این زایش نو و یا به این تولد نو را درکارهای ادبیات تبعید همه نویسندگان جهان و هم چنین درکار ادبیات تبعید نویسنده و شاعر ایرانی می توان دید.

«انواربو گالیانو» نویسنده آرژانتینی که مدتی از عمرش را در تبعید و در پاریس گذرانده بود در مقاله ای بنام «ملال غربت» می نویسد که نخست در تبعید با این اندیشه شروع کرده بود که چشم و گوش هایش را ببندد، زیرا همه مناظر خوب و همه صداهای گوشنواز، فرسنگ ها دورتر از او می گذرد. اما بعد ها به این نتیجه رسید که باید برای دیدن بیشتر به تعداد چشم هایش بیافزاید و گوش هایش را نیز بیشتر کند تا از همه رنگ ها و همه صداهای پیرامونش بهره ببرد. این رسیدن به یک آگاهی است. و این آگاهی و خود برخاسته از جان و روح را می توان درکار شاعران، نویسندگان، نمایشنامه نویسان و فیلم سازان ایرانی در تبعید برای مثال درآفریده های اسماعیل خوئی، نعمت آرم، میرزا آقا عسگری، محسن یلفانی، اکبر سروازی، رضا علامه زاده و دهها هنرمند دیگر دید.

با اینکه شاعر و نویسنده تبعیدی با تحقیر و سختی ها و ناملائیمات فراوانی روبروست و این شرمی است بر چهره تاریخ معاصر، اما باید گفت با همه این سختی ها آن ها ادبیاتی را خلق می کنند که سهمی عظیم در تاریخ ادبیات دارد. و این همه به گمان من از همان موقعیت تراژیکی برمی خیزد که زندگی انسان تبعیدی صورتی آشکار از آن است. موقعیتی که در آن انسان رها شدگی و ول بودن خود را، که هیچ اسطوره و تاریخ و پیش از تاریخی در پس پشت ندارد، می بیند. یعنی او راه افتاده تا مهر و نشان خود را بر تاریخ بکوبد.

سپتامبر ۱۹۹۲ دوشنبه، تاجیکستان

## « هویت ملی »

مجموعه درک و دریافت من (به عنوان یک ایرانی)  
از جهان و جامعه است

متنی را که ملاحظه می کنید، بخشی از نخستین قسمت از گفتگوی مفصلی ست که بهروز رفیعی با نویسنده ی پژوهشگر، علی میرفطروس، انجام داده است. متن کامل این گفتگوی مفصل، به صورت کتابی با نام «دیدگاه ها» منتشر خواهد شد که حاوی پنج قسمت است: تاریخ اجتماعی ایران، بنیاد گرای اسلامی، انقلاب ایران، ادبیات و شعر امروز ایران، حلاج.



### گفتگو با علی میر فطروس

بهروز رفیعی - شما از «ملیت» و «هویت ملی» در قرن هفتم و هشتم میلادی صحبت می کنید در حالیکه می دانیم که این پدیده از دستاوردهای تحولات سیاسی اروپا در قرن ۱۹ میلادی است. آیا این، نوعی «قرینه سازی تاریخی» نیست؟

علی میر فطروس - حقیقت اینست که من با درک رایج درباره «ملیت» موافق نیستم، بلکه معتقدم که مردم ما - از دیر باز - بسیاری از عناصر تشکیل دهنده «ملیت» را می شناخته اند: تصور سرزمین مشترک، زبان مشترک، آئین ها و احساسات مشترک، جشن های مشترک، پرچم مشترک و خصوصاً تصور «ایران زمین» و «قوم آریائی» و وجود نوعی «هوشیاری تاریخی» در تاریخ و فرهنگ ما - و خصوصاً در ادبیات حماسی ما - بخوبی نمایان است. بقول یکی از محققان: «این عناصر، چیزهایی نیستند که از «خارج» وارد ایران شده باشند. این عناصر، زاده و پرورده تاریخ و فرهنگ کهنسال ما هستند و در سیر تاریخ ایران و پیدایش جنبش های مختلف اجتماعی، سیاسی و مذهبی، تجلیات اساسی داشته اند...» در فرهنگ و ادبیات ما، مفهوم «وطن» و «ملیت» (به معنای سیاسی فلسفه ناسیونالیسم) بطور کلی شناخته شده بود، این مسئله، در اشعار و سروده های حماسی ما (خصوصاً در شاهنامه فردوسی) کاملاً نمایان است و در اشعار سایر شاعران ما نیز - بخوبی - بچشم می خورد. «نظامی» (در قرن ۱۲ میلادی) گفت:



همه عالم، تن است و ایران، دل  
نیست گریخته زین قیاس خجل  
چون که ایران دل زمین باشد  
دل، ز تن به بود، یقین باشد  
«حافظ» نیز در قرن ۱۴ میلادی سرود:  
غریب را دل سرگشته در وطن باشد

در قرن ۱۶ میلادی، «هویت ملی» ما، زیر آوار نوعی «هویت مذهبی» (شیعی) مدفون شده بود و به خاطر اختناق سیاسی و مذهبی پادشاهان صفوی، بسیاری از شاعران و متفکران ایرانی به «هند» گریختند. در اشعار این شاعران و متفکران، «مهر وطن»، «علاقه به خاک» (ایران)، آرزوی بازگشت به «ایران» و بسیاری از ویژگی‌ها و مشخصات «ناسیونالیسم» را می‌توان یافت. به عنوان مثال: «کلیم کاشانی» - یا این اعتقاد که «در خاک وطن، تخم مرادی نشود سبز» عازم «هند» گردید، اما - همواره - «پاد وطن» را در دل و نام «ایران» را بر لب داشت، بطوریکه بزودی از ترک ایران پشیمان شد و ...

مهر وطن نگر که ز گل چشم بسته ایم  
نتوان ولی ز مشت خسی آشیان گذشت

موجم که سفر از وطنم ، دور نسازد  
آوارگیم ، باعث دوری ز وطن نیست

گرچه در خاک وطن ، گوشه آبادی نیست  
باز دلپسته آن خاک خراب آبادم

اسیر «هند» م و زین رفتن بیجا ، پشیمانم  
کجا خواهد رساندن پر فشانی ، مرغ بسمل را  
به ایران می رود نالان «کلیم» از شوق ، همراهان!  
پای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را

بنابراین : من فکر می‌کنم که استخراج همه مقولات فرهنگی، سیاسی و فلسفی ما (از جمله «ملیت») از درون تاریخ سیاسی و فلسفی «غرب» نادرست باشد. خود «تاریخ فلسفه غرب» هم اصطلاح نادرست و یا غیر دقیق است، زیرا که «تاریخ فلسفه غرب» چیزی جز تاریخ اخذ و اقتباس از فرهنگ و فلسفه یونان و روم نیست و فرهنگ و تمدن روم و یونان نیز به نوبه خود، حاصل اختلاط دیگر فرهنگ‌های مدیترانه و حتی مصر و ایران است. بقول گروهی از محققان: باید از «تاریخ سبب فلسفه در غرب» سخن گفت نه از «تاریخ فلسفه غرب» ... حتی خود این تقسیم بندی رایج در «دوره بندی تاریخ جهان» هم، چندان دقیق نیست، مثلاً: «قرون وسطی». می‌دانیم زمانی که اروپا (غرب) در تاریکی‌های قرون وسطی به سر می‌برد، در ایران، دانش و فلسفه و هنر و ادبیات، رونق بسزایی داشت ... می‌خواهم بگویم که اینگونه «نسخ برداری» ها، چندان تطابقی با سیر تاریخ و فلسفه ایران ندارد.

پ. و - این «ملیت» و «هویت ملی» که شما از آن صحبت می‌کنید ، چیست؟ چه مشخصاتی دارد؟ خاستگاه اساسی آن کجاست؟

ع. م - «ملیت» اساساً در برابر «دیگران» خود را بروز می‌دهد. تاریخ ایران، تاریخ هجومی‌های اقوام مختلف و لذا : تاریخ حضور این «دیگران» است. منظوم از «هویت ملی» مجموعه درک و دریافت من (یعنوان یک ایرانی) از جهان و جامعه است. مجموعه کردارها، منش ها، احساس ها و آئین هائی است که «شخصیت» مرا (یعنوان یک ایرانی) از سایر ملت ها، مشخص می‌کند، چیزی که یکی از ایرانشناسان برجسته فرانسوی، پدروستی، آنرا L'âme de l'Iran (جان ایران) نامیده است. من در تعریف «ملیت» - مخصوصاً - بر واژه «شخصیت» تأکید می‌کنم تا جوهر معنوی و فرهنگی مفهوم «ملیت» را نشان بدهم.

خوب! این «هوشیاری تاریخی» کی و کجا خود را نشان می‌دهد؟ وقتی که یک دشمن خارجی به «شخصیت» شما (به شخصیت تاریخی شما) یعنی به «هویت» شما، به میهن و فرهنگ و تاریخ و آئین های ملی شما تجاوز کرده باشد.

بنابراین عجیب نیست که در طول حدود ۱۰۰ سال (از سال ۱۲۹ تا ۲۲۸ ه = ۷۴۳-۸۴۲) ما شاهد ۱۴۵ قیام و شورش اجتماعی، سیاسی و مذهبی مهم در نواحی خراسان، آذربایجان، سیستان، طبرستان و گیلان و کردستان ... علیه حاکمیت اعراب یا اسلام بوده ایم. چنین هوشیاری و مقاومتی در تاریخ ملت ها اگر بی نظیر نباشد، بی تردید، کم نظیر است ... نتیجه این مقاومت ها، فداکاری ها و هوشیاری های تاریخی - که اساساً در «هویت ملی» ما خود را نشان داده اند - از جمله اینست که پس از آنهم آوار سهمگین تاریخی (برخلاف بسیاری از کشورهای متمدن قدیم) زبان، ادبیات، فرهنگ و آئین های ملی ما - هنوز - زنده و پایدار است.

در این جا، دلم می‌خواهد به گوشه تاریکی از تاریخ ایران اشاره ای بکنم

تا هم شاهدهی برای حرف هایم ارائه داده باشم و هم ادای دینی کرده باشم به آن قهرمانان گمنامی که امروزه ما، همه هستی تاریخی و فرهنگی خودمان را مدیون فداکاری ها و پایداری های آنان هستیم : من درباره قتل عام ها، غارت ها، ویران کردن شهرها و آتش زدن کتابخانه ها و آواره کردن دانشمندان شهرهای نیشابور، بخارا، مرو، خوارزم، سمرقند ... (که از مراکز مهم علمی و فرهنگی ایران و جهان در قرون وسطی بودند) بوسیله «قتیبه بن مسلم» (سردار اموی و فرستاده «حجاج» در خراسان) در کتاب «ملاحظاتی در تاریخ ایران و اسلام» صحبت کرده ام. در «تاریخ سیستان» آمده است : وقتی که سپاهیان «قتیبه» ، سیستان را به خاک و خون کشیدند، مردی چنگ نواز، در کوی و برزن شهر - که غرق خون و آتش بود - از کشتارها و جنایات «قتیبه» قصه ها می‌گفت و اشک خونین از دیدگاه آتانی که بازمانده بودند، جاری می‌ساخت و خود نیز، خون می‌گریست ... و آنگاه ، چنگ خویش بر می‌گرفت و می‌خواند :

با این همه غم در خانه دل  
اندکی شادی باید

که گاه نرویز است ...

پ. و - ظاهراً این «هوشیاری تاریخی» یا «خود آگاهی ملی» با آنچه که در انقلاب اسلامی سال ۵۷ دیده ایم، متفاوت است. علت این «تناقض تاریخی» چیست؟

ع. م - ظاهراً بله ! بسیاری از محققان و خصوصاً روزنامه نگاران خارجی کوشیده اند تا برای «فناتیسیم» کنونی حاکم بر ایران یک «توجیه» یا «علت تاریخی» دست و پا کنند و این «فناتیسیم» را مسئله ای ریشه ای (یا تاریخی) و برخاسته از فرهنگ و «اسلامیت» مردم ایران قلمداد کنند. عده ای هم کوشیده

اند تا ظهور «آیت الله خمینی» را تبلوری از «استبداد آسیایی» بدانند ... من فکر می‌کنم که یکبار برای همیشه، باید به این «سوء تفاهم» (یا سوء نیت تاریخی) خاتمه داد. انتساب یا تعمیم جنایات جمهوری اسلامی خمینی به تاریخ و فرهنگ ایران همانقدر بی اساس است که مثلاً بخواهیم نازیسم هیتلری، فاشیسم موسولینی، و استالینیسیم را محصولی از تاریخ و فرهنگ مردم آلمان، ایتالیا و روسیه بشمار آوریم. می‌خواهم بگویم که در مقایسه با کشورهای دیگر اسلامی (مثل پاکستان، مصر، سوریه، الجزایر، لبنان، عربستان سعودی و ...) جامعه ایران را می‌توان فقط به طور «نمادی» (سمبلیک) یک جامعه اسلامی دانست. «نهاد مذهب» - آنچنانکه در کشورهای فوق عمل می‌کند، در جامعه معاصر ایران - یعنی از انقلاب مشروطیت تا قیام ۵۷ - نقش تعیین کننده ای نداشته و ...

پ. و - در اینصورت شما «انقلاب اسلامی» سال ۵۷ را چگونه توضیح می‌دهید؟

ع. م - اجازه بدهید به این مسئله - بعداً - اشاره کنم.

پ. و - همانطور که اشاره کردید : در بررسی تاریخ اجتماعی ایران ، مسئله «دینیت» یا «اسلامیت» فرهنگ ایرانی، اخیراً مورد توجه بعضی محققان قرار گرفته ، شما این «دینیت» و «اسلامیت» را چگونه توضیح می‌دهید؟

ع. م - یک تناقض درونی یا نا آگاهی در اینگونه «توضیحات تاریخی» هست و آن اینک : این دسته از محققان توجه ندارند که نه تنها فرهنگ ایرانی، بلکه فرهنگ جهانی (و خصوصاً فرهنگ اروپائی) در سراسر قرون وسطی آشخور «دینی» داشته است. این «دینیت» با توجه به درجه تکامل اجتماعی و محدودیت های تاریخی قرون وسطی، بسیار طبیعی است و غیر از این نمی‌توانست باشد . سراسر تاریخ و فرهنگ اروپا در قرون وسطی، یعنی : تاریخ و فرهنگ کلیسا، یعنی : تاریخ سلطه تاریک ترین باورها و خرافه های مذهبی، یعنی : تاریخ خونین ترین جنگ های مذهبی و فرقه ای، یعنی : تاریخ خونین ترین و خشن ترین سرکوب های آزادی اندیشه و فلسفه. لغت «انگلیزیسیون» یا «تفتیش عقاید» - که الان هم کاربرد وسیعی دارد - یادگار همین دوران است. و لغت «اسکولا» (در «اسکولاستیک») به معنای دستورات اولیاء مسیحیت بود و «اسکولاستیک» به معنای علم و حکمت کلیسا بود که بر اساس آن، دین و ایمان بر عقل مقدم بود. در اروپا، همه جلوه های فرهنگ بشری - خصوصاً فلسفه - «در بیان کلیسا» بشمار می‌رفتند.

از این گذشته، کسانی که برای «فناتیسیم مذهبی» حاکم بر ایران، علل «طبیعی» یا «دینی» دست و پا کرده اند و یا جامعه ایرانی را «دین گرا» و جامعه اروپائی را «عقل گرا» نامیده اند، باید به خاطر بیابورند که «دین مسیح» که در فلسطین (آسیا) متولد شد، در آنجا رشد و گسترش نیافت، اما در «اروپای عقل گرا» مورد پذیرش و استقبال قرار گرفت. باید به خاطر بیابورند که آئین های ایرانی «مانویت» و «میترانیسیم» (مهر پرستی) قرن ها در «اروپای عقل گرا» مورد توجه و استقبال گسترده مردم بود، بطوریکه اگر «مسیحیت» نمی بود، اینک «مهر پرستی» آئین رسمی اروپائیان بود. این محققان باید به خاطر بیابورند که خود اروپا، مدت چندانی نیست که از «فناتیسیم مذهبی» رها شده است، مثلاً : در اواخر قرن ۱۷ میلادی، فیلسوف معروف فرانسوی (پی یر - بیل) می‌گفت :

«شگفت انگیز است که ما - اروپائیان - تا بُرد پارتو ترین انسان ها هستیم ، در حالیکه دین مان توسط کسی پدید آمده که سرشار از گذشت و مدارا بود ...» در برابر این «فنا تیسیم مذهبی» بود که «ولتر» یکی از معروف ترین رسالات خود را بنام «مدارا» Tolerance را منتشر ساخت.

ب. و - همه اینها «غیر مذهبی بودن» یا «غیر اسلامی بودن» ما را ثابت نمی کنند. فکر می کنم که باید در این باره بطور «مستند» حرف بزنیم و از «قرینه سازی های تاریخی» بپرهیز کنیم ...

ع. م. - ببینید ! معمولاً ادبیات يك ملت را «آینه تمام نما و شفاف روح آن ملت» قلمداد می کنند. ادبیات - از این دیدگاه - سند ارزشمندی برای شناخت روحیات فرهنگی، اخلاقی و دینی ملت هاست. با این توضیح، در يك مقایسه تطبیقی، ما می بینیم که برخلاف ادبیات اروپا، ادبیات ایران در قرون وسطی، حامل نوعی «آزاد منشی» ، «تسامح مذهبی» و «همبستگی انسانی» است : «عسی به دین خود، موسی به دین خود» و «بنی آدم، اعضاء یکدیگرند» نخستین اصل اخلاقی و مذهبی ایرانیان بود و یا :

جنگ هفتاد و دو ملت (یعنی مذهب) همه را عذر بنه !

\*

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است :  
با دوستان، مروت . با دشمنان، مدارا

\*

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن  
که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست  
منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن  
منم که دیده نیالوده ام به بد دیدن  
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم  
که در طریقت ما، کافری است رنجیدن  
مبوس جز لب مشوق و جام می «حافظ»  
که دست زهد فروشان، خطاست بوسیدن

این تعالیم، جوهر اساسی همه ادبیات و فرهنگ ما - در سراسر قرون وسطی - است. اساساً یکی از ویژگی های برجسته فرهنگ ایرانی، همین روحیه مدارا و عدم تعصب دینی است. در حالیکه برای یهودها، «توراه» و برای مسیحی ها، «انجیل» و برای مسلمانان، «قرآن» ، کلام اول و آخر بود و همه امور هستی را از این سه کتاب برداشت می کردند، ایرانیان - برعکس - چندان به «کتاب مقدس» متکی یا متمصب نبودند. نوعی مدارای مذهبی - همواره - سیاست مذهبی ایرانیان بود : «تسامح گورشی» معروف تر از آنست که بخواهیم در اینجا از آن سخن بگوئیم و مدارای مذهبی «یزد گرد اول» نسبت به ادیان دیگر، آنچنان بود که از طرف مؤیدان زرتشتی به عنوان «یزد گرد پزهاکار» لقب گرفت. ایران، بارها - پناهگاه فلاسفه یونانی بود که برای گریز از تکفیر و تعقیب به این سرزمین گریخته بودند ... تنها پس از گذشت قرن ها (آنها تحت فشار ادیان بیگانه) و به خاطر «بدعت» ها و تفسیرهای مختلف از تعالیم زرتشت (ظهور مانی و مزدک) مؤیدان زرتشتی به تنظیم «کتاب مقدس» (اوستا) پرداختند. حتی در آموزش های «زرتشت» ، جنبه های اخلاقی و «این جهانی» بر جنبه های متافیزیکی (الهی) غالب است. در آموزش های زرتشتی گرایش انسان به نیکی، در حکم همکاری او با «اهورا» در ساختمان هستی است. این تعالیم - اساساً - ناظر بر زندگی روزانه آدمی و در جهت ارتقاء شرافت و فضائل انسان است (بندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک) این آموزش ها - بیشتر - متوجه شاد زیستی و شاد خواری آدمی است ... ایرانیان - هیچگاه - دنیا را بنام «دین» به خون و آتش نکشیدند، جنگهای صلیبی راه نیانداخته اند، به کشتارها و قتل عام های مذهبی (نظیر کشتار مخوف «سن بارتلمی») دست نزده اند، «کوره های یهود سوزان» و «ادگاه های «انکیزیسبون» درست نکرده اند، بلکه - همواره - «ارامنه» را در داخل خانه هایشان پذیرفته اند، یهودیان را از اسارت «بابل» آزاد کرده اند، یونانی های مطرود را پناه داده اند ... به قول «استاد عبدالعسین زرین کوب» : «تسامح و عدالت خواهی ۲ بال قوی ای بود که فرهنگ ایران را در گذشته به اوج انسانیت رسانید.»

نکته مهم اینکه : در سراسر تاریخ و فرهنگ اروپا در قرون وسطی، «دبیران» (نویسندگان، روشنفکران، مورخین، مستوفیان، شاعران، پزشکان، ستاره شناسان، سند نویسان یا دیوانیان) همواره با کلیسا و روحانیت مترادف و یکی بوده اند، در حالیکه در ایران، «دبیران» از دبیران (یعنی از بوره خامانشیان و ساسانیان) از حوزه «دینیت» (روحانیت) خارج بوده و خود، طبقه یا قشر مستقلی برکنار «ولت» و «روحانیت» بشمار می رفتند. بعد از اسلام و خصوصاً با آغاز خلافت عباسیان، بخاطر نیاز حکومت ها به عوامل دیوانی و اداری، دبیران و نویسندگان ایرانی، استقلال خود را حفظ کردند و باعث

پیدایش ادبیاتی گردیدند که در مجموع، ادبیاتی است «غیردینی» ... سخن شاعران و متفکران ما، آنچنان آکنده از تفکرات غیردینی و گاهی ضد اسلامی است که يك مسلمان معمولی، جرأت شنیدن آنرا - حتی - ندارد :

گویند کسان : بهشت با حور خوش است  
من می گویم که : آب انگور خوش است  
این نقد بگیر و دست از آن نسیه بردار  
کتواز دهل شنیدن از دور خوش است

\*

ما «کبر» قدیم نا مسلمانیم  
نام آور کفر و ننگ ایمانیم  
کی باشد و کی که ناگهانی ما  
این پرده ز کار خویش بدرانیم

\*

پیااله بر کفتم بند ! تا سحر که حشر  
به می ز دل ببرم هول روز رستاخیز

\*

مهل که روز وفاتم به خاک بسپارند  
مرا به میکده بر، در خم شراب انداز  
مرا به کشتی باده برافکن ای ساقی !  
که گفته اند : نکونی کن و در آب انداز

\*

بر سر تربت من می و مطرب منشین  
تا بیبوت ز لحد رقص کتان برخیزم  
این «کفریات» - که از خیام و عطار و حافظ نقل شده - چه مناسبتی با باورهای اسلامی دارند ؟ بقول «حافظ» :

صلاح کار کجا و من خراب کجا  
بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا  
چه نسبت است به رندی، صلاح و تقوی را  
سماح و عطف کجا ؟ نغمه ریاب کجا  
دل ز صومعه بگیرت و خرقة سالوس  
کجاست دیر مفان و شراب ناب کجا  
عدم تعصب دینی در ایران بعد از اسلام نیز ادامه یافت و این امر - خصوصاً - در ادبیات عرفانی ما چشم گیر است. بقول «مولانا» و «عطار» :

\*

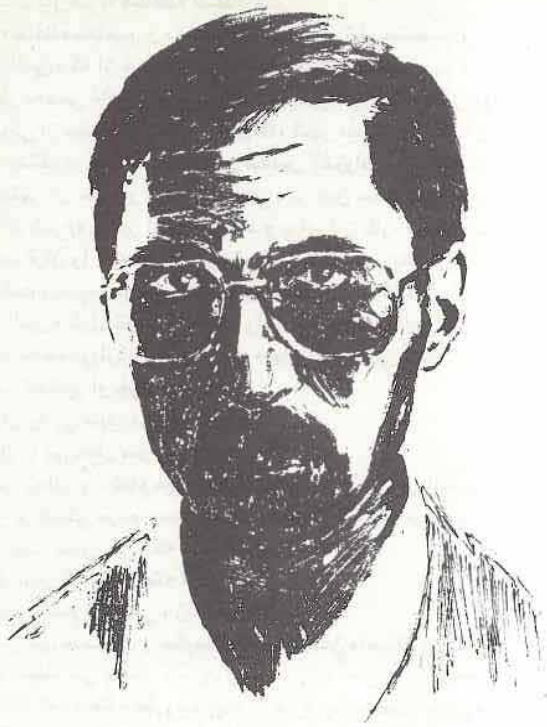
ای تعصب بند بندت ، کرده بند !  
چند گونی چند ؟ از هفتاد و اند  
در تعصب می زند جان تو جوش  
عاشقان را جان چنین نبود خموش !

با این «آزاد منشی» و «تسامح مذهبی» است که «مولانا» و دیگر عارفان ایرانی «قرآن» را فقط «پوست» ی می نامند و ذکر و نماز و روزه را بیسوده می دانند :

ما ز «قرآن» مغز را برداشتیم  
«پوست» را بهر خزان بگذاشتیم  
آتشی از عشق در جان بر فروز  
سر به سر ذکر و عبادت را بسوز !  
«حکیم عمر خیام» نیز می گوید :

یکدست به مصحفیم و یکدست به جام  
که مرد حلالیم و گهی مرد حرام  
مانیم در این گنبد فیروزه خام  
نه کافر مطلق ، نه مسلمان تمام

می دانیم که فرهنگ ایرانی ، بیشتر در شعر و ادب ایران خود را نشان داده است. شعر ایران کوشیده تا هم بار فلسفه ایرانی را بدوش بکشد و هم بار اساطیری، هنری، سیاسی و عارفانه فرهنگ ایرانی را. بهمین جهت می توان گفت که تاریخ و فرهنگ ایران توسط شعرش از گذشته به آینده تداوم یافته است. شعر ایران، بهترین جایگاه تجلی روح ایرانی بعد از اسلام است و لذا بهترین سند برای ترک «دینیت» و «اسلامیت فرهنگ ایرانی» می تواند باشد. مثلاً به «حافظ» توجه کنید (که گویا «قرآن را به چهارده روایت می خوانده» و دکتر «باستانی پاریزی» در مقاله ارزشمندی نشان داده که عنوان «حافظ» بیشتر از جهت آگاهی و تسلط حافظ بر موسیقی به وی داده شده است، بطوریکه خود حافظ هم تاکید می کند : ز چنگ زهره شنیدم که صیحه می گفت / غلام حافظ خوش لهجه خوش آوازم) توجه کنید که «حافظ» چه نگاهی نسبت به تاریخ و



فتنه از عمامه خیزد ، نی ز می

\*  
چو هست مایه واعظ چو همت او پست  
از آن چه سود که سازد بلند ، منبر خویش

\*  
می فروشی هرچه هست از خود فروشی بهتر است  
چند عیب می فروشان می کنی ؟ ای خود فروش !

\*  
ای مفتی شهر ! از تو پُر کارتیم  
با این همه مستی، از تو هشیارتریم  
تو خونِ کسانِ خوری و ما خونِ بزآن  
انصاف بده ! کدام خونخوارتریم ؟

\*  
لاف جمعیت دل می زنی ای شیخ ، ولی  
پای تا فرق همه تفرقه و وسواسی

\*  
چیست شیخی ؟ به غیر از این گرمی :  
قد و ریش دراز و بیشمرمی

آه از این واعظان منبر کوب !  
شرمشان نیست خود ز منبر و چوب

آن نماز دراز کردن تو  
وز حرام احترام کردن تو

نه به دانش دل تو گردد نرم  
نه سرت را ز خلق و خالق شرم

چیست این تزهات بیهوده ؟  
نقره ای بر سر مس ، اندوده

اعتماد تو بر چماق امیر  
بیش بینم که بر خدای کبیر

از برون ، خرقه های صابونی  
از درون ، صد هزار مابونی

شب کس را کجا کند چون روز  
بیر محراب کوب منبر سوز ؟

باز هم برای نمونه می توانیم به اشعار شاعران سه دوره مختلف اشاره کنیم. مثلاً دوره تیموری (و آل مظفر) ، دوره صفوی ، دوره مشروطه. وجه اشتراک این سه دوره تاریخی اینست که هر سه، از سیاه ترین دوره های استبداد سیاسی و مذهبی است. با این حال، مقابله شاعران ما علیه «دین» و نمایندگان آن (صوفی، فقیه، زاهد، واعظ) بسیار چشم گیر است.

برای دوره اول (دوره تیموری) من از یکی از برجسته ترین نمایندگان آزاد

فرهنگ و اخلاق و فلسفه هستی دارد :

بیا ساقی آن می که حال آورد

کرامت فزاید ، کمال آورد

بمن ده که بس بیدل افتاده ام

وزین هردو ، بی حاصل افتاده ام

بیا ساقی آن می که عکسش ز جام

به کیخسرو و جم فرستد پیام

بده تا بگویم به آواز نی

که جمشید کی بود و کاوس کی

بده ساقی آن می کز جام جم

زند لاف بینائی اندر عدم

دم از سیر این دیر دیرینه زن !

صلاتی به شاهان پیشینه زن

بیا ساقی آن آتش تابناک

که زرتشت می چویدش زیر خاک

بمن ده که در گیش رندان مست

چه آتش پرست و چه دنیا پرست

مفتی کجائی به گلپانگ رود

بیاد آوردن خسروانی سرود

الا ای همای همایون نظر!

خجسته سروش و مبارک خبر!

فلک را گهر در صدف چون تو نیست

فریدون و جم را خلف چون تو نیست

مفتی ! نوای طرب ساز کن !

بقول و غزل ، قصه آغاز کن

روان بزرگان ز خود شاد کن

ز پرویز و از بارید یاد کن

چنان برکش آواز خنیاگری

که ناهید چنگی به رقص آوری !

اینهمه «هادی» و «شاد خواری» ، اینهمه «بزم نامه» ها و «ساقی نامه» ها و «مفتی نامه» ها تنها و تنها، متناثر از آئین های ایرانی قبل از اسلام (یعنی آئین

«میترائی» و «زرتشتی») می توانند باشند و «روح اسلام» از آنها بیزار و گریزان است. در حقیقت شاعری مانند «حافظ» آنقدر که از ارزش های «دیرینه» و

«پیشینه» (یعنی ایران قبل از اسلام) سخن گفته، از ارزش های اسلامی - بطور کلی - غافل است. مثلاً توجه کنید که «حافظ» چقدر از سیاوش، مغان،

پیرمغان، خرابات، جمشید، فریدون، کاوس، جام جم، کیخسرو، بارید، نکبسا، مانی، مهر، شیرین، خسرو، آتشکده، زرتشت و ... یاد کرده و چه مقدار مثلاً از

«حضرت محمد» و «علی» ... ؟ (تقریباً هیچ) در حالیکه «حافظ» تقریباً حدود ۱۲۵۰ بار به نام ها و اصطلاحات و آئین های ایرانی پیش از اسلام اشاره کرده

است. با این حساب، کسانی که از «روح اسلامی» بر اشعار حافظ سخن گفته اند، تنها از روح خودشان حرف زده اند ! ... اگر - به راستی - فرهنگ ایرانی،

«اسلامی» (و خصوصاً شیعی) بود، امروزه بزرگترین و معروف ترین شاعران ما، نه فریوسی و حافظ و نظامی و مولانا و سعدی، بلکه سرایندگان کتاب های

«طریق الیکاه» و «طوفان الیکاه» «روضه الشهداء» می بودند (که شعرها و مرثیه های درباره «شهیدان گریلا» سروده اند).

ب. و - من فکر می کنم که در یک جمع بندی کلی می توان گفت که ما، بعد از حمله اعراب ، در دین : اسلامی ، اما در فرهنگ : ایرانی پائی ماندیم ...

ع. م - شاید ! شاید به توان این ارزیابی را پذیرفت. اما من می خواهم به یک نکته در بررسی تاریخ و ادبیات ایران بعد از اسلام اشاره بکنم که در حقیقت

«دینیت» و «اسلامیت» ما را مورد سؤال قرار می دهد. اگر قول بعضی از محققان را بپذیریم که : «عرفان (وحدت وجود) - انکار مؤبدانه خداست» ، آنگاه

، می توان گفت که فرهنگ ایران بعد از اسلام - در مجموع - فرهنگی «غیر دینی» و حتی «ضد اسلامی» است. من به نمونه هایی از این اندیشه های غیر

مذهبی و ضد اسلامی اشاره کرده ام. حال بهتر است که به سیمای نمایندگان دین برآئینه شعر فارسی نگاه کنیم : سیمای «اهل دین» (زاهد ، صوفی ، فقیه و

واعظ) در سراسر فرهنگ و ادب ایران به عنوان : راهزن ، شیطان ، دیوسیرت، آلوده لباس ، شمعیده باز، خود فروش ، خونخوار و ... تصویر شده است. به

جرات می توان گفت که در ادبیات هیچ ملتی در قرون وسطی مانند ادبیات ایران، اینهمه به دین و حامیان و نمایندگان آن، حمله یا «دهن کجی» نشده است.

درواقع، ادبیات ایران از اشعار و ابیاتی از این دست ، سرشار است :  
نیست انکار چو گویند که زاهد ملک است  
حرف ما نیز همان است که او ، آدم نیست

\*  
\*

اندیشی یعنی «عماد الدین نصیمی» در کتابی بهمین نام صحبت کرده ام، در اینجا بهتر است باز هم به «حافظ» استناد کنم :

«حافظ» معاصر و معاشر پادشاه عرب تبار متعصب و متدین است بنام «مبارزالدین» که از فرط تعصب به دین اسلام، می خواست آرامگاه «سعدی» را (بخاطر بعضی اشعارش) بسوزاند. «مبارزالدین» ، سلطانی بود که برای یافتن تار موئی از حضرت محمد ، سال ها ، شهر «بم» و «کرمان» را زیر و رو کرد و برای استقرار اسلام، جنگ های مقدس (غزوات) براه انداخت و برای اجرای کامل «نهی از منکر» و «حلول اسلامی» در عین سلطنت، خود، وظیفه «محتسب» و «حاکم شرع» را نیز انجام می داد و برای این کار، در حال عبادت حتی ، نماز و قرائت قرآن را ترک می کرد و متهمانی را که به نزدش آورده بودند بدست خود می کشت و سپس بر می گشت و به ادای نماز و تلاوت قرآن مشغول می شد. «مبارزالدین» بقول خودش ۸۰۰ تن را بدست خود کشت.

«حافظ» درباره خونریزی های «مبارزالدین» می گوید :

آنکه از شمشیر او خون می چکید  
سردران را بی سبب می گرد هیس  
کردن آن را بی خطر سر می برید

در زمان او ، تمام میخانه های شیراز را بستند و بار دیگر «فقها» و «حکام شرع» بر هستی مردم، مسلط شدند بطوریکه «حافظ» می گوید :

بیانگ چنگ مخور می ، که محتسب تیز است  
به عقل نوش که ایام ، فتنه انگیز است  
که همچو چشم صراحی ، زمانه خون ریز است

در ظل حمایت و حکومت چنین سلطان «اسلام پناه» ی ، «حافظ قرآن خوان» منطقاً می بایست شعرهای فراوانی در مدح «مبارزالدین» سروده باشد ، اما شگفتا که «حافظ» حتی يك بیت در مدح این سلطان متدین و متعصب ندارد ، - برعکس - بر طعنه به «مبارزالدین» و بر مبارزه با «زاهدان ریائی» ، «فقیه شهر» و «شیخان گمراه» شعرهای فراوانی سروده است :

واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر می کنند  
چون به خلوت می روند ، آن کار دیگر می کنند

ما شیخ واعظ ، کمتر شناسیم  
یا جام باده ، یا قصه کوتاه

حافظا ! می خورد و رندی کن و خوش باش ، ولی  
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

امام شهر که بودش سر نماز دراز  
به خون بخت رز ، خرقة را قصارت کرد  
اگر امام جماعت طلب کند امروز  
خبر دهید که حافظ به می طهارت کرد

از دست زاهد ، کریم توبه  
وز فعل عابد ، استغفرالله

نصیب ماست بهشت ای خدا شناس برو !  
که مستحق کرامت ، گناهکارانند  
برو به میکده و چهره ارغوانی کن  
مرو به صومعه کانجا سیاه کارانند

ما مرد زهد و توبه و طامات نیستیم  
با ما به جام پر دل صافی ، خطاب کن

نور «صفوی» نیز، نوره شدید ترین استبداد سیاسی و مذهبی بود. این حکومت - اساساً - حکومتی دینی بود و بهمین جهت ، علمای مذهبی بیش از رجال سیاسی و علمی، مقام و اهمیت یافتند. حکومت های «صفوی» با آوردن گروهی از علمای شیعی از نواحی «لبنان» (جبل عامل) کوشیدند تا اصول ایدئولوژیک يك حکومت شیعی را تئوین کنند و لذا «بحارالانوار» ها و «حق الیقین» ها (محمد باقر مجلسی) پایه کار و «قانون اساسی» حکومت صفوی قرار گرفت. با رسمیت یافتن و استقرار مذهب «تشیع» (که با قتل عام ها و کشتار های گسترده همراه بود) همه متفکران، فلاسفه و شاعران آزاد اندیش و حتی پیروان مذاهب «تسنن» مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند (بطوریکه بفرمان «شاه عباس» بزرگترین و معروف ترین نویسنده «خط نستعلیق» یعنی «میر عماد قزوینی» را به اتهام «تسنن» قطعه قطعه کردند). ممنوعیت علم و فلسفه و تشویق و ترویج تعزیه، گریه، نوحه خوانی، عزاداری و رواج خرافات مذهبی، بار دیگر، جامعه ایران را بسوی انحطاط فرهنگی و اجتماعی سوق داد و باعث شد تا بسیاری از شاعران و متفکران آزاد اندیش از ایران گریخته و به هندوستان

متواری شوند. در چنین شرایط دشواریست که فیلسوف بزرگ (ملا صدرا) از «حرکت جوهری» سخن می گفت و شاعران و متفکران فراوانی، علیه خرافه پرستی مذهبی و «زاهدان ریائی» مبارزه می کردند که از میان آنان می توان به شعرهای «صائب تبریزی» اشاره کرد :

پشه از شب زنده داری خون مردم می مکد  
صائبا ! از زاهد شب زنده دار اندیشه کن !

تا از این بعد چه از پرده برآید ، کامروز  
نورِ پرواری عمامه و قطر شکم است

عکس خود را دید بر می زاهد کوتاه بین  
تهمت آلوده دامانی به جام باده نیست

مبحث عشق است ای زاهد ، خموشی پیشه کن !  
طول علم و مو شکافی ها ، به عرض ریش نیست

گر ، به عمامه کسی کوس فضیلت می زد  
گنبد «مسجد شه» ، از همه فاضل تر بود

حدیث زاهد دم سرد ، بسته گوشت را  
ترانه من آتش زیان ، چه می دانی ؟

در کعبه ، ز اسرار حقیقت خبری نیست  
این زمزمه از خانه خمّار بلند است

مخور «صائب» فریب زهد از عمّامه زاهد  
که در گنبد ز بی مغزی صدا بسیار می پیچد

نصیحت تو بجائی نمی رسد زاهد !  
تو و تلاوت قرآن ، من و دعای قدح

شاعران و متفکران نوره «مشروطیت» - اساساً - دارای سه وجه مشخصه بودند! اول : ارزشگزاری به میراث ملی و توجه به تاریخ و تمدن ایران باستان (ناسیونالیسم). دوم : مبارزه بی پروا علیه دین و خرافه پرستی. سوم : اعتقاد به جلب و جذب تمدن و پیشرفت های علمی اروپا. این هر سه مشخصه را در آثار «میرزا فتحعلی آخوند زاده»، «میرزا آقا خان کرمانی» ، «عاشقی» و «عارف قزوینی» می توان یافت.

«عارف قزوینی» شاعر ملی ایران و ترانه سرای بزرگ انقلاب مشروطیت در مبارزه با «دین» و پاسداران و نمایندگان آن (شیخ، زاهد و واعظ) شعرهای بسیاری سرود. او که ابتداء به اصرار و تشویق پدرش، سه سالی «روضه خوان» شده بود، خیلی زود به ماهیت «دین» و «زاهدان ریائی» پی برد. خودش می گوید:

«مرا زیر بار ننگینی بردند یعنی عمّامه بر سرم گذاشتند. اما همانطور که عمّامه مرا شرمزنده و رسوا کرد، من هم «عمامه» را پیش اهل علم، بصورت يك پول سیاه قلب، قلمداد کردم ... صحبت کفر من، اندر سر منبرها شد ...» با چنین آگاهی و دانشی بود که «عارف» علیه قید و بند های مذهبی و «ملا» های زمانه اش شورید و چنین سرود :

کار با شیخ ، هریفان ! به مدارا نشود  
نشود بکسره ، تا یکسره رسوا نشود  
شده آن کار که باید بشود ، می باید  
کرد کاری که دگر بد تراز این ها نشود

در تزویر و ریا ، باز شد ، این دفعه چنان -  
بست باید ، که پس از بسته شدن ، وا نشود  
سلب آسایش ما مردم، از این هاست ، چرا -  
سلب آسایش و آرامش ، از این ها نشود ؟

«عارف» ، چنان از «شریعت» و «شریعتمداران» بیزار بود که حتی (بر خلاف وصیت پدرش) دستور داد تا از باغ های انگوری که قرار بود درآمد آنها صرف «روضه خوانی» شود - «هرواپ» بگیرند و خود - هرساله - از تهران به قصد خوردن «شراب خانگی» عازم قزوین می شد ... گفتنی است که «عارف قزوینی» هم بعنوان يك «لا مذهب» و هم بعنوان يك «ناسیونالیست» می گفت : «آنچنان به ایران علاقمندم که حتی تمامت «بهشت» را به يك وجب خاک ایران ، معاوضه نمی کنم ...»

با آنچه که گفتم : براستی !؟ آنهمه مجالس بزم و شراب و رقص، آنهمه «ادبیات بزمی» (مانند شاهنامه قزوینی و هفت پیکر و خسرو و شیرین نظامی و غیره) که سراسر تاریخ و ادبیات ما را پوشانده اند، کجا با «دینیت» و خصوصاً «اسلامیت» همخوانی یا مطابقت دارند؟

# عمر خیام ، دانشمندی که مورد بی مهري قرار گرفته است

دکتر جاوید معتقد است که نبوغ خیام در شعر، توانائی او را در زمینه های دیگر تحت الشعاع قرار داده است. چه ، خیام در کشورهای اسلامی، بیشتر به عنوان شاعر میگساری، لودگی و گستاخی، شناخته شده است؛ در حالیکه کمتر کسی از نو آوری ها و توانائی های او در زمینه های هندسه، جبر، ستاره شناسی و فلسفه آگاهی دارد. این برداشت نادرست هنگامی ریشه گرفت که خواننده پراوازه و فقیه مصری ، ام کلثوم، گلچینی از رباعیات خیام را که سرشار از عشق و دلدادگی است ، اجرا کرد (۴) . از سوی دیگر، صاحبان بارها و کاپاره ها برای قرار دادن نام خیام بر سر در کاپاره های خود ، از یکدیگر پیشی می گرفتند و کار به جایی رسید که کمتر بار و کاپاره ای ، نام خیام را یدک نمی کشید.

## خیام ، ریاضی دان

عمرین ابراهیم خیامی که نام درست او دقیقاً چنین است (۱) ، در سال ۱۰۴۵ هجری ، دیده به جهان گشود (۵) . در دوران جوانی، او از نوسنان حسن صباح بنیانگذار فرقه حشاشین (۶) که یکی از فرقه های اسمعیلیه است، به شمار می رفت. همچنین با حسن بن علی طوسی معروف به نظام الملك که مدرسه معروف نظامیه در عراق به او نسبت داده می شود ، پیوندی نزدیک داشت (۷) .

خیام فعالیت خود را به امر ملکشاه به عنوان يك ستاره شناس در رصد خانه «ری» آغاز کرد. ملکشاه از خیام خواسته بود که باز سازی این رصد خانه و نگارش تقویم پارسی را بعهده گیرد.

در زمینه تالیفات ، خیام، چند کتاب در عرصه فلسفه و ریاضیات نوشته است. در عرصه فلسفه ، کتاب «وجود» را به رشته تحریر درآورده است. در عرصه ریاضیات ، خیام یکی از سرشناس ترین ریاضی دانان قرون وسطی بوده است. زیرا که او در آن دوران تاریخ، از تئوری مقابله در هندسه و پژوهش در تئوری های اقلیدس، سخن به میان آورده بود. خیام در تئوری های خود به ادله فلسفی محکمی استناد کرده بود که امروزه بعنوان مهمترین پژوهشهای خیام در مبحث ریاضیات، شناخته شده است.

نومین کتاب خیام که او را به والاترین مقام در مبحث جبر رسانده، کتاب جبر و مقابله است که وسیله دانشمند فرانسوی آلمانی تبار (فرانس فویک) در سال ۱۸۵۱ منتشر شده است. این کتاب دربر گیرنده يك سلسله راه حلهای هندسی با هدف حل معادله های جبری درجه سوم است.

دکتر خلیل جاوید در تفسیر این مقوله اظهار می دارد: با وجود اینکه خیام نتوانست راه حل های قاطعی در مورد این تئوری به شیوه خوارزمی در رابطه با معادله های جبری درجه دوم، ارائه دهد ، اما تلاشهای او، پایه تمامی پژوهشهای علمی (کاجیروم گاردن) در قرن نوزدهم شد.

دکتر جاوید درباره نقش خیام در عرصه گسترش ریاضیات، جبر و هندسه در قرن ها بعد در اروپا، اظهار می دارد : من کتابی نوشته ام که در آن، تئوری خیام درباره مقابله ها و تئوری دانشمند ایتالیایی (ذاکری) - قرن هیجدهم - را مورد بحث تطبیقی قرار داده ام و ثابت کرده ام که میان دو تئوری یاد شده ، وجه تشابهی وجود دارد که این نکته را نشان می دهد که دانشمند ایتالیایی تحت تأثیر خیام قرار گرفته بوده است. من برای اثبات ادعای خود ، چند دلیل دارم از آن جمله :

۱ - چهار مقوله اول در تئوری دانشمند ایتالیایی ذاکری ، درواقع همان چهار مقوله اول تئوری خیام است ولی ذاکری ، این واقعیت را نپذیرفته است.

۲ - تنها نکته تازه ای که (ذاکری) درباره این تئوری عنوان کرده ، همانا انتقاد از تئوری خواجه نصیر طوسی است که در قرن ۱۷ در دانشگاه آکسفورد به زبان لاتین ترجمه شده است.

دکتر جاوید می افزاید: نوشته های من کنجکاو بسیاری از پژوهشگران را در زمینه تاریخ علوم عرب (۱) برانگیخته است. به نحویکه برخی از آنان اکنون در فلورانس سرگرم تحقیق در نوشته های خطی عربی مربوط به سده ۱۶ هستند تا شاید از این رهگذر، این تشابه و دلایل آن را کشف کنند.

بدون شك این اجحاف در حق دانشمند ریاضی دان مسلمان عمر خیام در راستای اجحاف در حق نقش علوم و ریاضیات اعراب (۱) صورت گرفته است. به ویژه که در اروپا و از سده پانزدهم به بعد ، همواره از میراث علمی عربی ما (۱) بدون اشاره به منبع آن ، استفاده می شده است.

دکتر جاوید سخن خود را چنین خاتمه می دهد :

- بر پژوهشگران عرب است (۱) که در جهت کشف جنبه های نو آوری خیام

جا به جا کردن دانشمندان از تاریخ و فرهنگ ملی آنان، همچون تغییر دادن ملیت آثار باستانی - اساساً آفریده ی ملل بین النهرین و بویژه ایران - در محافل اروپایی و موزه های غرب، فراوان دیده می شود. اگر برخی از دلایل این کج نمایی را کم دانشی و سطحی نگری «باستانشناسان» و «شرق شناسان» مربوطه بدانیم، بی تردید دلایل دیگر آن را باید در اهداف سیاسی جستجو کرد: شاید هراس از اعتراف به اینکه ریشه های تمدن امروز غرب، در شرق امروز عقب مانده ایجاد شده است.

این کج نمایی ها، امروزه به نوعی دیگر در میان «پژوهشگران» عرب - از زاویه ی عربی یا اسلامی - در مورد دانشمندان و فرهنگسازان ایرانی رایج شده است. در مورد آثار باستانی، کافی ست سری به «مؤسسه ی جهان عرب» در پاریس بزنید تا بسیاری از آنچه را که ایرانی ست به عنوان آثار باستانی عرب و آفریده ی اعراب قدیم ببینید. همین کج نمایی در مورد دانشمندان و شاعرانی که - طبیعتاً مانند هر ملت دیگری - جزئی از هویت تاریخی و فرهنگی ما را تشکیل می دهند نیز فراوان به چشم می خورد. از مولوی که ترکش معرفی می کنند تا ابن سینا و خیام که عربشان می نامند... حساس بودن در برابر این کج نمایی ها، حساس بودن نسبت به هویت فرهنگی و تاریخی خویش است. بدیهی ست که این گنجینه های تاریخی و فرهنگی، متعلق به تمامی جهان و تمامی نسل ها و ملت هاند؛ اما آنگاه که این گنجینه های جهانی، محصور در سوء استفاده های سیاسی می شوند و وسیله ی حمله به هویت فرهنگی و تاریخی ملتی دیگر - مشخصاً ملل ضعیف - قرار می گیرند، می باید بیش از همیشه از این هویت دفاع کرد. مؤثرترین دفاع اما، برخورد و بررسی علمی و پژوهشگرانه با موضوعاتی ست که مورد تهاجم و کج نمایی قرار می گیرند. و آنگاه که میدان جدل جهانی از تاریخ شناسان ایرانی تهی ست، بدیهی ست که این کج نمایی ها وسیله امکان بروز می یابند.



متنی که ملاحظه می کنید، نمونه ای ست از این کج نمایی ها، که از سوی «دانشمندان» مسلمان عرب ، رواج یافته است.

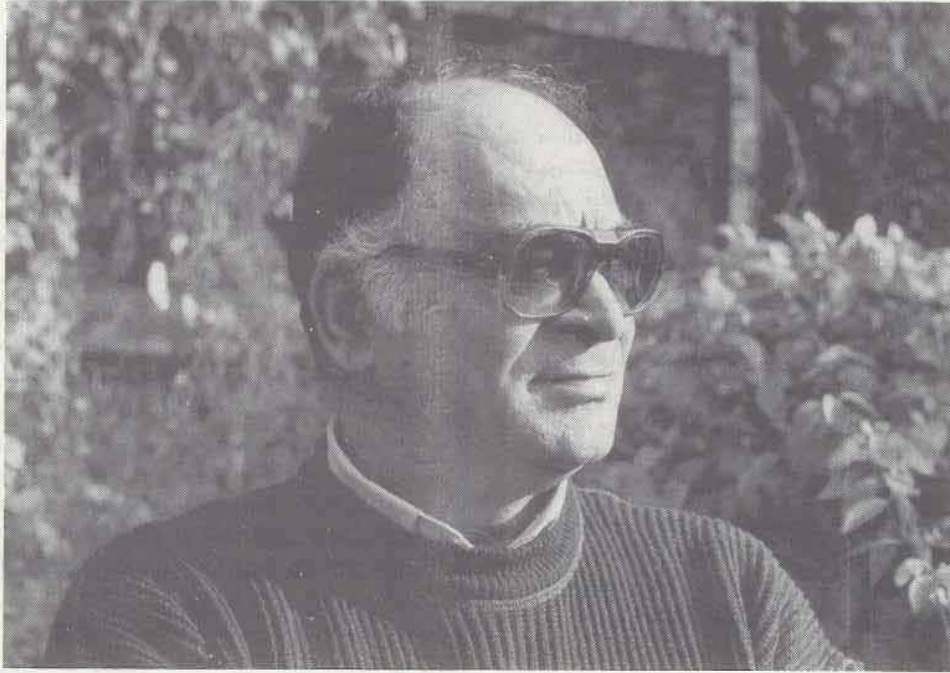
گزارش روزنامه الامرام چاپ قاهره از پاریس

ترجمه ی : امین - استکلم

در راستای علاقه فزاینده جهان غرب به اندیشه های کهن و معاصر اسلام (۱) ، محافل علمی و آکادمیک فرانسه در چند سال اخیر، توجه و علاقه خاصی نسبت به میراث علمی - ریاضی عرب (۲) و تأثیر گذاری آن بر رنسانس اروپا، از خود نشان داده اند.

تحقیقات حکیم عمر خیام در زمینه های ریاضی و جبر، بخش مهمی از این موضوعات مورد علاقه را تشکیل می دهد. يك گروه از پژوهندگان عرب شاغل در مراکز پژوهشی فرانسه ، از جمله دکتر مصری ، خلیل جاوید (۳) ، مسئولیت شناساندن خیام واقعی بعنوان يك ریاضی دان را بعهده گرفته است.

## سکوت برای اعتراض به ابتذال



### گفتگو با محمد نوری

محمد نوری، نام پرآوازه ای در عرصه موسیقی و آواز ایرانی است که سبک و روش ویژه و مستقل خود را همواره حفظ کرده است. او با آواز خوانی شعرهای نیما یوشیج، سکوت چندین ساله خود را شکست و بار دیگر در میدان آواز و موسیقی گام نهاد. در سفری که به دعوت کانون فرهنگی ایران و آلمان در هامبورگ جهت اجرای کنسرت داشته است، فرصتی پیش آمد تا با ایشان گفت و شنودی داشته باشیم.

محمود فلکی

محمود فلکی: آقای نوری! مردم همیشه (پیش از انقلاب) صدای دلنشین شما را با لذت گوش می کردند، ترانه های شما را دوست داشتند، و می توان گفت که پاره ای از آوازهای شما به خاطره عمومی تبدیل شده (مثل جان مریم). ولی شما سالها بود که سکوت کرده بودید؛ و به عبارت دیگر، رابطه هنری شما با مردم قطع شده بود. چه انگیزه یا عواملی باعث شد که سکوتی چنین طولانی را در پیش بگیرید و چگونه شد که بار دیگر به صحنه آمدید؟

محمد نوری: من در دو قسمت یا در دو دهه سکوت کردم. یکی دیروز (پیش از انقلاب) بود که من سکوتم به خاطر آن بلبشوو و مرج و مرجی بود که در موسیقی ما در گذشته وجود داشت. من به خواننده یا شاعر و نویسنده ای قصد توهین ندارم، ولی يك واقعیت تلخ را که ملموس جامعه شده بود، باید به عرض برسانم. در آن زمان ما برخورد داشتیم با آن نوع خواندن، شعرگویی و آن نوع آهنگسازی ای که اصولاً با افکار و اعتقاد و قلب مردم بیگانه بود. از بس خوانندگان خود رو توی اجتماع جوشیدند، تفکر را از مردم گرفتند. این نوع

آوازه ها نه تنها به مردم اندیشه نمی دادند، بلکه اندیشیدن را از مردم می گرفتند. آوازهای ساده، بوراز هرگونه تکنیک آهنگسازی و شعری و بیگانه با ادبیات روز. تشخیص صدای خوب، شعر خوب، آهنگ خوب از مردم گرفته شده بود و در نتیجه مردم به يك نوع مسائل بوراز هنر مبتلا شدند و به آن عادت کردند. دیگر نمی دانستند شعر خوب چیست و یا اگر فرضاً به داوری می نشستند، همان چیزهایی که روی صحنه بود، برایشان سرمشق شده بود. خوب، من در برخورد با این نوع آوازه ها تنهای تنها بودم. اگر اشعار و آهنگهای بسیار زیبایی هم داشتم، به تنهایی نمی توانستم جا باز کنم. ما باید اول مبارزه می کردیم با نحوه برداشت مردم از این نوع موسیقی مبتذل. و متأسفانه آن نوع خواننده ها نفوذ زیادی کرده بودند. در نتیجه ترجیح دادم سکوت کنم، به این دلیل سکوت کردم که شاید رادیو و تلویزیون از ادامه و تشویق اینچور آوازه ها و شعرها خسته بشوند. البته تا آنجا که لازم بود برای دوستانم می خواندم: آرام، آرام و سنگین، سنگین. البته روی صحنه نبودم. نه در جشنی شرکت می کردم و نه حتی در رادیو و تلویزیون. نمی دانستم در این ابتذال عجیب چگونه بفرارم باشم.

م. ف: در واقع این حرکت شما، این سکوت شما، نوعی اعتراض بود. م. ن: بله، يك نوع اعتراض بود. همان اعتراضی که سال ۴۸ دامنگیر آقای بنان شد. مرحوم بنان سال ۴۸ دیگر خوانده، که یکی از اساتید خوب کشور ما - که خدا ایشان را رحمت کند - به اشتباه این سکوت را گذاشت به پای عدم توان بنان در خواندن. در حالی که بنان (من خودم با ایشان يك نشستنی داشتم)، گفتند که برای کی بخوانم؟ چرا بخوانم؟ بله، بنان هم دچار همین قضیه شده بود.

در هر حال، این سکوت دلیل براین نبود که من در تلاش خودم پیگیر نباشم: در میان خانواده ها می خواندم، برای دوستانم می خواندم. این مربوط به دیروز بود. ولی من سکوتی هم در بعد از انقلاب داشتم. این سکوت جنبه اعتراضی نداشت. سکوت کردم تا ببینم هنرمندانی که امروز در ایران تلاش هنری دارند، چه می کنند؟ آیا آنها هم بدون حضور خواننده مبتذل، اسیر توهمات خودشان هستند؟ نکند اینها هم از يك طریق دیگر اذهان را آلوده کنند. سکوت بعد از انقلاب من به این دلیل بود که می خواستم ببینم که اصولاً کار موسیقی ایرانی در شرایط جدید به کجا می رسد! منظورم موسیقی سنتی



## در باره محمد نوری

- متولد ۱۳۰۸ در تهران  
- فارغ التحصیل رشته زبان و ادبیات انگلیسی از دانشگاه تهران  
- فارغ التحصیل رشته تئاتر از هنرستان تئاتر (زیر نظر استادان معزالدین فکری و علی اصغر گرمسیری)  
- دارای گواهینامه مبانی تئاتر از دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران (زیر نظر پروفسور داوید سن)  
- تعلیم صدا نزد خانم نولین باغچه بان (استاد هنرستان عالی موسیقی)  
- فراگیری نحوه اجرای آهنگ ها نزد آقای ناصر حسینی (آهنگساز)  
- فراگیری سلفژ و تئوری موسیقی از فریدون فرزانه، سیروس شهردار - پیانیست - و مصطفی پور تراب (استادان هنرستان عالی موسیقی)  
- همکاری با آهنگسازان: حسین اصلانی، سلیمان اکبری، ناصر حسینی، علی اکبر دلبری، محمد سریر، شهرام شاموردی، فریدون شهبازیان، صدیقه شهنیا، فریدون فرزانه، کامبیز مژدهی، شورا میخائیلیان، منوچهر میگه و ...  
- همکاری با شاعران: سیمین بهبهانی، ایرج جنتی عطایی، اردلان سرفراز، حسین شاه زیدی، فردغ فرخزاد، حمید مصدق، حسین منزوی، تورج نگهبان، سعید نیاز کرمانی و ...

محمد نوری که از زمره معدود ترانه خوانان فرهیخته کشور ماست، توانسته در خلال سالیان دراز خوانندگی، به دور از ابتدال رایج عصر، در خاطره دوستداران موسیقی جایی درخور بیاید. برخورداری از ذوق سلیم در انتخاب ترانه و آشنایی با دانش موسیقی سبب شده است که نوری در میان همگان خود جلوه ای کم مانند داشته باشد. صدای گیرا و دلنشین او در محدوده پاریتون دراماتیک و مکتب او در خواندن (لایت موزیک)، از ویژگی های چشمگیر اوست.  
نوری گذشته از فعالیت در زمینه موسیقی، دست به ترجمه و نوشتن داستان نیز زده است. تعدادی از داستان های کوتاه او در مجله های سخن و نگین به چاپ رسیده است. او همچنین داستان های کوتاهی از خاور دور و رمانی از یزیدی کازینسکی به نام درخت شیطان ترجمه کرده است.

اول ارزش صدایم را بشناسم؛ یعنی قدرتها و زیباییهای خواندن را.  
خوب در این صورت می توانم بروم شعری مثلاً از نیما را به آواز بخوانم. این مرحله اول، که صدا را باید درست کرد. بعد باید آنم لیاقت خواندن شعر بعضی از شاعران بلند پایه را پیدا کند. گذاشتن آهنگ روی یک شعر با ارزش، مشکل است. چون آن شغراز اهمیت خاصی برخوردار است. پس آهنگساز نه تنها باید رموز آهنگسازی را بداند، باید تکنیک شعر را هم خوب بشناسد. لاقلاً باید سی بار شعر را بخواند تا ببیند که فلان شاعر چه می خواسته بگوید. مسئله خود شعر هم اهمیت دارد. این را هم بگویم که شریف بودن در این امر بسیار مهم است. تا یک آهنگساز یا شاعر، شریف نباشد، اگرچه کارش بی نظیر باشد، برای من اهمیتی ندارد. شریف بودن، اولین وظیفه یک هنرمند است. وجود همین شرافت است که آدم را دچار تردید می کند: با خودم می گویم نکند این شعر را بد بخوانم، نکند اصلاً صدایم لایق این شعر نباشد، نکند اشعار مردم را خراب بکنم، آهنگهای مردم را متلاشی بکنم ...

م. ف: واقعیت این است که شعر آزاد ما از نیما تا کنون، هر چند که جایگاه خود را در ادبیات شعری ما پیدا کرده و تأثیرگذار و تثبیت شده است، ولی متأسفانه هنوز آنگونه که شایسته است، بهره مناسب خود را در بین مردم نیافته. یکی از طرق اشاعه آنگونه شعر، خواندن آن با آواز و همراهی آهنگ است. شما در این راه یکی از پیشگامان مستعد که تلاش پیگیری هم دارید. این کار شما مسلماً کار با ارزشی است و در تاریخ ادب و فرهنگ ما ماندنی. ممکن است واقع به چگونگی این کار و میزبان فعالیت و پیشرفت آن بیشتر صحبت کنید؟

م. ن: یک عده فکر می کنند که شعر فقط باید وزن و قافیه داشته باشد. بسیاری از این شعرها بیشتر نظم است تا شعر. شما که خودتان شاعر و نویسنده هستید بهتر می دانید. برای من، وقتی که شعر، نو آزاد است با مفهومی عاشقانه یا انسانی - اجتماعی، بهتر می توانم با آن احساس نزدیکی کنم. این مفهوم و پیوستگیهای زیبای واژگانی یا تصویری است که شعر را به وجود می آورد. مسئله این است که در شعر باید آن فروزه مطلق شعری وجود داشته باشد. یک آهنگساز باید آن شعر را بفهمد. من مصر هستم که ادبیات نوین ما را، شعر آزاد یا شعر نورا روی صحنه بیاورم. البته تلاش مشکلی است. اما این چیزی نیست که مرا از پا بیدارند. برای اینکه من پشت سر خودم دریایی از دوستان با ارزش و با هنر و با سواد دارم که به من کمک می کنند. ما باید از آن فضای کهنه گذشته کلاسیک نجات پیدا کنیم. البته می دانیم که در گذشته شاعران بسیار با ارزشی داشتیم که شعرهای با ارزشی سروده اند؛ ولی امروز

نیست. اگر هم به آن اعتراضی وارد است به من مربوط نیست. من در این کار دخالتی نمی کنم. می خواستم ببینم مردم نسبت به موسیقی آیا مانند گذشته فکر می کنند و یا وضع دیگری دارند؟ ما دیدیم که برای حرکت موسیقی - اگرچه تا حدی کند و کمی سطحی و با وجود بعضی از مشکلات - جای امیدواری است و موسیقیدانان می توانند کارهای ارزشمندی ارائه بدهند. بعد دیدم، حالا آن فرصت هست که من هم آوازم را بخوانم. و سکوت من که مثل اینکه ده - دوازده سالی طول کشیده، با اولین کارم روی اشعاری از نیما یوشیج شکسته شد.

م. ف: پیش از شما و یا همزمان، برخی از خواننده های سنتی سعی کردند روی اشعار نو آواز بخوانند. مثل آقای شهرام ناظری که شعرهای سپهری یا زمستان اخوان را خواند و یا حتی آقای شجریان، «داروک» نیما را. اما از آنجا که موسیقی سنتی به خاطر پارکلاسیکی که دارد در هماهنگی با شعر آزاد امروز که دارای بیان و ساختار نوینی است، نمی تواند در ارائه چنین فضایی موافق باشد؛ یعنی به خاطر همان ناممکنی بین ساختار کلاسیک موسیقی سنتی و ذهنیت و ساختار نوین شعر امروز ما، یک نوع تصنع یا ناممخوانی در آن حس می شود و گوش آن را زیبا و هماهنگ نمی یابد. اما وقتی آواز و آهنگ شما را روی شعر نیما (در شب سرد زمستانی) شنیدم، احساس کردم این آواز و آهنگ، همخوانی و هماهنگی لازم با شعر نیما را یافته است. می خواستم ببینم چگونه شد که شما نیما یا اصولاً شعر نورا انتخاب کردید و چه برداشتی از این مسئله دارید؟

م. ن: من نظر شما را در این مورد متین می دانم و رویش هم تکیه می کنم. در این راه چند نفر که محبت خاصی نسبت به من داشتند و خودشان هم صاحب نام هستند، خیلی به من کمک کردند. مثل استاد ارجمند آقای دکتر رضا براهنی و همچنین آقای مجابی، کاظم سادات اشکوری، عمران صلاحی و محمد مختاری و عظیم خلیلی. تلاش من این بود که بفهمم «اجاق سرد» نیما یوشیج چیست و چه می خواهد بگوید، یا همان «در شب سرد زمستانی» ... اینها را خواندم و پرسیدم. آقای سیروس طاهباز مسئول این قضیه بود و همچنین احمد رضا احمدی، شاعر نو پرداز ما. من البته مواظب این قضیه بودم که نکند از سویی من به نیما بی احترامی بشود. به دلیل اینکه او اهمیتش نسبت به من، منی که خواننده هستم، بیشتر است. من باید اول شعر را خوب می فهمیدم تا آن پست و بلندیهایی که باید برای آهنگ و صدا ایجاد کنم، دقیقاً پیاده شود. در این راه به بن بست های گوناگون برخوردیم. ولی من وقتی وحشتم را، آن چیزی را که داشت مرا از پا می انداخت، و آن برخوردهای نامقول بعضی از دوستان در مورد شعر نیما را با آقای براهنی در میان گذاشتم، ایشان گفتند که این شعر نیما را اتفاقاً شما باید بخوانید (ایشان استاد من هستند. من شاگرد ایشان در دانشگاه بودم). بالاخره با چه زحمتی این شعر را به آواز خواندم. من آهنگساز نیستم، ولی سعی می کنم آن مسائل تکنیکی را رعایت کنم. در این مورد آقای لاجینی محبت کردند و قطعاتی روی شعر نیما گذاشتند. از نظر من آن آرزویی که داشتم به این ترتیب تحقق پیدا کرد. خیلی از روشنفکران و متفکران این را پذیرفتند. اما آن سؤال شما در مورد آقای ناظری یا آقای شجریان. من با صدای آقای شجریان و آقای ناظری آشنایی دارم، و قضایای هم در این مورد نمی کنم؛ ولی همانگونه که راهها متفاوت است، باید از طریق خودمان منحرف نشویم. اگر من بخوام یک قطعه ایرانی بخوانم، خوب نمی توانم بخوانم ...

م. ف: منظور شما از قطعه ایرانی چیست؟  
م. ن: یعنی آوازهایی که جنبه سنتی دارد. من در حدی نیستم که آن مقامات و ردیفهای آواز ایرانی را بخوانم. باید خواننده های مخصوص این آوازها آنها را بخوانند، که می خوانند و حالا چگونه می خوانند، بماند. بعضی از قطعات ایرانی هست که ترانه و آواز است، ولی این نوع موسیقی، حرکاتی دارد که از حنجره من خارج است. هرکس باید حد خودش را نگه دارد، و من کار خودم را انجام می دهم. در واقع من در مکتب لایت موزیک (light music) می خوانم. البته با فرم صدای خاص خودم و بیشتر با شناخت کامل آن. به عقیده من موسیقیدان و آواز خوان باید شعر نورا بفهمند. آنها که با آهنگسازی، کاسبکارانه برخورد می کردند، دیدیم که با چه شکستی رو به رو شدند. نباید به کسی احترام کاذب گذاشت.

م. ف: آقای نوری! شما شکسته نفسی کردید و گفتید که آهنگساز نیستید؛ ولی تا آنجایی که من شنیدم و شما هم، شما برخی از آهنگها و اشعار را خودتان ساخته اید. برای آواز و کار روی آهنگ به چه چیزهایی بیشتر اهمیت می دهید؟

م. ن: البته به نام آهنگساز میل ندارم شناخته بشوم، چون آهنگساز خوب زیاد داریم؛ ولی ما از بس گرفتار ناپسامانی در بعضی از آهنگها شدیم؛ یعنی یا اعمال بود و یا عدم شناخت، این است که خودم به این کار مبارزت می کنم. هیچکس نمی داند شعر «مریم جان» یا «گل مریم» مال کیست؟ این شعر را ۲۵ سال پیش خودم ساختم.

اما در مورد چگونگی اهمیت دادن به آواز و آهنگ، طبیعی است که باید من

# بالا تر از سیاهی !

بنا به گزارش روزنامه کیهان تهران وزارت ارشاد اسلامی طی یک دستورالعمل کتبی فرمان حذف اشعار نو شاعر نامدار ایرانی اسماعیل خونی و نادر نادرپور را از مجموعه شعر شاعران معاصر ایران صادر کرد.

این دستورالعمل ظاهراً بر بند ۹ از ماده ۶ قانون مطبوعات استوار است که د چاپ و نقل مطالب احزاب و گروههای منحرف و مخالف اسلام (داخلی و خارجی) به نحوی که جنبه تبلیغ از آنها را داشته باشد، را ممنوع می دارد.

آنچه به این خبر ارزش ویژه می بخشد رسمیت بخشیدن به حرکات قانون شکنانه ایست که سالهاست در جمهوری اسلامی ایران جاری است. هیچیک از نشریات داخل کشور قبل از این دستورالعمل نیز قادر نبوده است بدون خطر کردن نامی از این نو شاعر و نیز بسیاری دیگر از نویسندگان و هنرمندان تبعیدی ایران ببرد.

تا کنون بارها و بارها مقامات بلند پایه حکومت اسلامی چنین فتواهائی را درباره نویسندگان و هنرمندان مدافع آزادی اندیشه و بیان به مناسبت های مختلف صادر کرده بودند اما طبق مقررات موجود در جمهوری اسلامی، این وزارت ارشاد است که می باید به اینگونه اظهار نظرها جنبه رسمی و قانونی ببندد و حالا با دستورالعمل تازه این وزارت خانه در مورد ممنوعیت انتشار آثار اسماعیل خونی و نادر نادرپور کام آغازین در جهت رسمیت بخشیدن بدانها برداشته شده است، گامی که ظاهراً کتر خاتمی وزیر سابق ارشاد اسلامی مدتها در برداشتنش تردید کرد و اودار به استعفا شد.

قانون شکنی، تجاوز به حقوق فردی اندیشمندان و محدودیت بی حد و مرز آزادی اندیشه و بیان، البته با روی کار آمدن علی لاریجانی وزیر تازه ارشاد اسلامی آغاز نشده است. تاریخ سیاه سانسور خشن اسلامی از اولین روزهای پس از انقلاب با شدت و ضعف های موضعی تا به امروز ادامه داشته است. دکتر خاتمی با پذیرش پست معتبر دیگری در دستگاه حکومت اسلامی بروشنی نشان داد که هیچگونه مخالفت بنیادی با رژیم آزادی کش اسلامی ندارد. صادر کنندگان دستورالعمل اخیر و همه اسلافشان که تا کنون در مصدر تصمیم گیری بوده اند باید پاسخگویی تجاوزات پنهان و آشکار به حرم مقدس آزادی اندیشه و بیان باشند.

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) دستورالعمل تازه وزارت ارشاد اسلامی را سندی غیر قابل انکار در افشای گوهر ضد فرهنگی رژیم اسلامی حاکم بر کشورمان می داند و اطمینان دارد که شاهین شعر مقاومت ایران که اشعار اسماعیل خونی دبیر ارجمند کانون، بر تارک آن می درخشند، نور پرواز تر از آنست که از حصار پوسیده فتوای اسلامی در نگردد.

## کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

۹۲/۱۱/۱۸

## اطلاعیه

در اولین ساعات بامداد روز جمعه ۲۲ آبان (۶ نوامبر ۱۹۹۲) گروهی حزب اللهی با پرتاب بطری حاوی مواد منفجره ، مؤسسه فرهنگی نشر نقره را در کریمخان زند تهران باتش کشیدند. این عمل وحشیانه خوشبختانه ضایعات جانی بیار نیارورد هرچند خسارت مالی سنگینی بجا گذاشت.

نشر نقره یکی از معدود مؤسسات انتشاراتی مستقل ایران است که با انتشار کتابهای ارزشمند و بدقت انتخاب شده جانی استثنائی در خیابان روشنفکران و کتاب خوانان ایرانی باز کرده است. گردانندگان این مؤسسه فرهنگی که علاوه بر نشر و توزیع کتاب، برپائی چندین نمایشگاه نقاشی را نیز در محل مؤسسه بعهده داشته اند محمد رضا اصلانی (فیلساز و شاعر) و همسر مترجمش سودابه فضائلی هستند. اصلانی که در سالهای پیش از انقلاب با ساختن چند فیلم کوتاه برای کودکان سینما را آغاز کرده بود با ساختن مجموعه بیاد ماندنی کودکان در کوره پزخانه های تهران در اولین سال پس از انقلاب، از سینما کناره گرفت و تمام نیرویش را برای گسترش نشر نقره صرف کرد. از کتابهای ارزشمند و نفیس منتشره توسط نشر نقره می توان به واژه نامه فلسفی (سهیل محس افغان)، گزارش ایران (مخبرالسلطنه هدایت)، پند نامه یحییویه (امیر نظام گروهی) و تاریخ ثنائی به ترجمه فاضلان محمد فضائلی اشاره کرد.

حکومت نشر نقره در بیدارگاه حزب اللهیان پیش از همه بخاطر انتشار کتاب زنان بدون مردان نوشته شهروشه پارسی پور بوده است که نه فقط نویسنده که ناشر را هم به بازداشت و محاکمه کشاند. اصلانی در محاکمه تبرئه شد اما تقاص عمل اش را مستقیماً از خود حزب الله دریافت کرد !

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) ضمن محکوم کردن اینگونه حرکات وحشیانه امیدوار است که روشنفکران متمهد ایرانی بیش از پیش به اهمیت و ضرورت حیاتی مبارزه با فرهنگ کشی ذاتی رژیم جهالت اسلامی بیاندیشند و هماهنگ تر از همیشه دراین راه گام بردارند .

## کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

۹۲/۱۱/۱۸

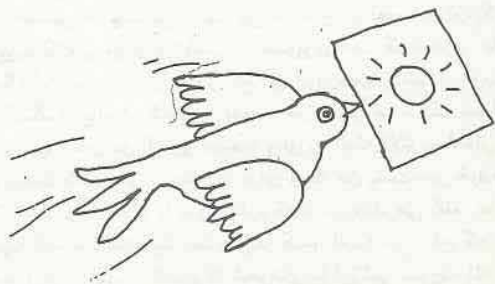
به خاطر وجود شرایط و تفکرات نو و حرکات متدوام شعر و ادب و فرهنگ، باید با همین شعر معاصر گام برداریم. این تلاش را داریم می کنیم. گاهی اوقات برمی خوریم به بعضی از اشعار نو که سمبلیک گفته شده و پیچیده است. اینگونه شعرها را نمی توانیم رویش آهنگ بگذاریم. شاید هنوز زود است. حداقل چند سالی وقت لازم است تا مردم بیشتر با آنها آشنا بشوند. ولی روی بعضی از شعرها که با آنها می شود راحت تر با شنونده رابطه ایجاد کرد، کاری کنیم. مثلاً روی شعرهای آقای برامنی، کاظم سادات اشکوری، شعر خود شما، یعنی شعر «غریبانه ها» از کتاب «زمزمه های گم» ، که داریم اجرا می کنیم، و روی شعر محمد مختاری، جواد مجابی، عظیم خلیلی، محمد خلیلی و عمران صلاهی و .... داریم کار می کنیم. احساس می کنم که موفق خواهم شد. این استنباط من است. ما باید این نوع شعرها را توی مردم بیاوریم و از این طریق با مردم رابطه ایجاد کنیم.

م . ف : در واقع شما بدین گونه به ارتقاء ذوق و سلیقه عمومی کمک می کنید. تا زمانی که به مردم آثار خوب و به لحاظ زیبایی شناختی با ارزش ارائه نشده ، نمی توان از مردم توقع تشخیص درست از نادرست را داشته باشیم.

م . ن : بله، این وظیفه اصلی من خواهد بود. ازاین نظر می خواهم آوازم با مردم رابطه نزدیک برقرار کند، با مردم رفاقت فرهنگی داشته باشد. و برای این کار امیوارم موفق بشوم.

م . ف : حتماً موفق خواهید بود. کما اینکه تا همین حد هم که خواننده اید مشتاقان زیادی یافته است. در حال ، ما ایرانیان مقیم خارج از کشور خوشحالی که شما را در کنار خودمان داریم و این فرصت به ما داده شده تا از صدای دلنشین شما بیشتر استفاده کنیم ولادت ببریم. شما وقتی که تصمیم داشتید به آلمان مسافرت کنید، چه تصویری از محیط ایرانیان مقیم خارج، یعنی مهاجرین ایرانی داشتید؟ آیا فکر می کردید که کارتان با استقبال رو به رو بشود؟ چون که من ، دستکم نوتا از برنامه های شما را شاهد بودم و دیدم که چه استقبال گرمی از آوازمی شما شد و مردم چنان ذوق زده شده بودند که پوست نداشتند سالن را ترک کنند و مرتب از شما خواستار تکرار آوازمها بودند.

م . ن : امکان اینکه با استقبال رو به رو بشوم، امیدی بود، ولی امید بسیار ضعیفی بود. چون آن خصوصیات و روحیه موسیقی دیروز با همان تجهیزات نا موزون و نامعقول به اروپا و بخصوص به آمریکا منتقل شده بود. من در اینجا کمتر آن خصوصیات دیروز را نسبت به موسیقی یا آواز و شعر دیدم. مثل اینکه آمریکا بیشتر مرکز این ابتذال هاست. پس امید بسیار ضعیفی داشتم که این جور آوازمها مورد استقبال واقع شود. وقتی اولین بار در هامبورگ، مقابل مردم قرار گرفتم، خیلی وحشت داشتم از اینکه چگونه می توانم در اینجا خودم باشم. خوشبختانه با احساسات گرم مردم رو به رو شدم. خیلی به من محبت کردند و از همه سپاسگزارم. ولی این، بر من خود ستیایی ایجاد نمی کند، بلکه یک گرمشی به من داد تا بتوانم در آینده هم از این نوع برنامه ها داشته باشم. البته در کنار آوازمهای دیگر، آهنگهای محلی هم اجرا کردم. در مورد اجرای آهنگهای محلی نظری دارم. بعضی از آهنگهای محلی به دلیل زبان و عدم آشنایی خیلی ها با این زبانهای محلی، برای مردم ناملموس است. چون مردم شعران را نمی فهمند. بنابراین موسیقی را ناقص گوش می دهند. خوب ، وقتی من نفهمم که مثلاً خواننده کرد زبان چه می گوید، چگونه از شعر لذت ببرم؟ اگرچه از آهنگ آن لذت می برم. ولی این کافی نیست. برای رفع این مشکل می شود یک قسمت از شعر محلی را در همان حالت اصلی خودش بگذاریم و بعد ترجمه فارسی آن را هم به شعر، همزمان اجرا کنیم. یعنی دو زبان خوانده شوند. به این ترتیب همان حال و هوا و احساسات و زیبایی مثلاً شعر و آهنگ کردی یا لری تقریباً حفظ می شود. البته بعضی از زبانها به خاطر نزدیکی به زبان فارسی مثل مازندرانی و گیلکی برای جامعه ملموس تر است. کما اینکه من این نوع ترانه ها را بیشتر خواندم؛ مثل «نشو ، نشو» (نرو ، نرو) ، «چمه بازار» و «سرزمین کیلان». اغلب خیال می کنند که آهنگ محلی را باید همیشه در مثلاً کردستان، لرستان، کیلان یا مازندران خواند. این آهنگها، درست است که محلی است، ولی باید برای همه آحاد جامعه ارائه بشود. در حقیقت، هرآهنگ و شعر محلی، آهنگ و شعر ملی ما هم هست. ما نباید آنها را جدا کنیم ☺



در یکصدمین سالگرد تولد شاعر بزرگ روس

## مارینا تسوتوا

افسانه راکي

تکان دهنده همچون سرنوشت خویش، غریب چون عصری که در آن زیست و پر تلاطم چون میهن اش روسیه بود. در خود، ویژگی های گوناگونی را گرد آورده بود: روس، شاعر، مهاجر، زن، مادر، معشوقه، همسر و تنهایی، سرکشی، غرور و نارضایتی او را به زنی پیچیده و غیرقابل درک برای همعصرانش تبدیل کرده بود.

انقلاب، جنگ، گریز، مهاجرت، تنهایی و فقر، عشق و جدائی را زیست. میهن اش روسیه او را از خود راند و کشور میزبانش فرانسه همچون خصمی از او پذیرا شد؛ چه او به همراه روسهای سپیدی آمده بود که قدر و منزلتی کمتر از یک انسان داشتند. فرانسه آن زمان، روشنفکران، احزاب و توده های یكددل و یکجان چشم بر شکوفایی کمونیسم دوخته بودند و یک روس سپید در نگاه آنان جز تحقیر چه می توانست جست؟ او نه تنها میهمان ناخوانده کشور فرانسه در دهه ۲۰ - ۳۰ بود بلکه با جامعه روسهای مهاجر نیز چندان خوانایی فکری، سیاسی و اخلاقی نداشت. او متهم به همجنس گرایی و برای هموطنان خود نیز غیرقابل تحمل بود. چه، همچون همه نبود و تنها در فقر و تنگدستی و فشار روانی حاکم بر آنان شریک بود. در حومه ها و محلات فقیر پاریس به سختی روزگار می گذراند و در خلوت خود می نوشت:

می خواهم بروم در جایی بمیرم  
که زاده شدم!

من تشنه نسیم تازه ای هستم  
که روز تولدم می وزید!

«مارینا تسوتوا» شاعر بزرگ معاصر روس در سال ۱۸۸۲ در خانواده ای با فرهنگ در مسکو بدنیا آمد. پدرش استاد دانشگاه و مادرش معلم موسیقی بود. او زبان فرانسه و آلمانی را در روسیه آموخت و در سال ۱۹۰۹ به همراه مادرش جهت فراگیری زبان فرانسه به پاریس سفر کرد و با تئاتر ساواا پروفادت آشنا شد. وی یکسال پیش از آن (۱۹۰۸) اولین مجموعه شعرش را در مسکو به چاپ رسانده بود. تراژدی، از کودکی تا دم مرگ با او بود؛ اولین اندوه بزرگ در ۱۴ سالگی به سراغش



آویخت در حالیکه هنوز دخترش از زندان برنگشته و همسرش سر به نیست شده بود. او در نامه ای برای پسر ۱۶ ساله اش نوشت: پسر، مرا ببخش. من در یک بن بست بودم.

آثار او عبارتند از  
داستان سوناچکا - آریان - تگرگ نور - جوان -  
اقدام به حسادت - امنیت زندگی - هنر در  
روشنایی وجدان - شیطان - نامه به پاسترناک -  
قدر و چندین مجموعه شعره

## دو شعر کوتاه از مارینا تسوتوا

ترجمه ی افسانه راکي

زندگی نه هیاهوست نه طوفان خشم

زندگی این است، بارش برف

خانه روشن شده است

کسی نزدیک می شود

زنگ در آتش می گیرد

وارد می شود

چشمانش را به سقف می دوزد

بی سر و صدا

تصاویر شعله ور می شوند

۱۹۱۵

بی کَلک تو ، صفحه ای سپیدم

یک صفحه سپید

تمام هستی ارجمند تو را نگهبان خواهم بود

من دهکده ام،

زمین سیاهم،

تو برایم بارانی، آفتابی

تو دانایی ای ، خداوندگاری

تو ، منی

زمین سیاه

و کاغذ سپید

آمد و مادرش را از او گرفت. در سال ۱۹۲۲ با در گرفتن جنگ، هنگامی که ۲۹ سال داشت، مجبور به مهاجرت شد و چندی را در برلن گذراند و سه سال در چکسلواکی اقامت داشت. وی در تمامی این دوران، روابط خود با معشوق اش نویسنده بزرگ «بوریس پاسترناک» را حفظ کرد و نامه هایی متعدد برای او نوشت که در «مجموعه نامه ها» انتشار یافته است. بعد ها کتاب شعرى به نام «جوان» را به بوریس پاسترناک تقدیم کرد. او همچنین دوست ریلک و مایاکوفسکی بود و پس از خودکشی مایاکوفسکی، تعدادی از اشعار خود را به او تقدیم نمود.

او نهایتاً به کمک بوریس پاسترناک و دوستانش به پاریس رسید، شوهرش «سرژ آفرین» قبل از او به پاریس آمده بود. در پاریس او اولین دخترش آریان ملقب به عالیا را به دنیا آورد. وظایف مادری، و مشغله زندگی طاقت فرسای آنروزگار مارینا را از نوشتن باز نداشت. بی تردید می توان او را از پرکارترین زنان نویسنده به شمار آورد. او بی آنکه پیرو مکتب خاصی باشد، مظهر مدرنیسم در شعر روس بود و بسیاری از کتابهایش را خود به فرانسه ترجمه کرد. علاوه بر شعر، چند نمایشنامه شاعرانه، نقد ادبی، و مقالاتی از خود به جا گذاشت.

در سال ۱۳۳۵، همسرش سرژ با سرویس مخفی استالین همکاری کرده و به همراه دخترش آریان به روسیه بازگشت؛ در حالیکه مارینا در اقامت کوچک در حومه پاریس در "Clamart" به همراه پسرش زندگی می کرد.

چند صباحی انتظار و دوری او را به بازگشت به روسیه واداشت و او در سال ۱۹۳۹ به روسیه بازگشت و دریافت که شوهر و دخترش هر دو زندانی رژیم استالین شده اند. برای گذران زندگی به ترجمه روی آورد زیرا ایدئولوژیهای عصر از انتشار آثار خود وی خود داری می کردند.

رژیم استالینی شاعری بزرگ و معترض را به خاموشی می خواند اما مارینا مرگ را برگزید و در سال ۱۹۴۱ در افسردگی شدید خود را به دار

۱۰ ژوئیه ۱۹۱۸



Carlos Fuentes  
(Foto: Isalde Ohlbaum)

## از فاشیسم می ترسم

گفتگو با کارلوس فوننتس

یوخانان شلیم

ترجمه ی: ع. آهنین

مهم بوده است که چهره های اسپانیایی و نیز اروپایی این نقش را داشته اند. س - عطش چیست که شعر در جهان آمریکای لاتین، حضورش این چنین نیرومند و معاصر است، در حالیکه در اروپا، بهتر بگویم، در فضای آنگلو ساکسون، حضور شکنده و اندکی دارد؟

چ - فکر می کنم که فرهنگ ما، خیلی راحت، سرشارتر از فرهنگ شماست. مردم آمریکای لاتین همواره فرهنگ بو گانه ای در اختیار داشته اند: ما می خواستیم چیزی را بدانیم که اروپا می داند، و بعد هم شناختن آن چیزی که برای اروپا ناشناخته مانده است. یعنی، ما دکارت خود را می شناختیم، اما همچنین پو پول - وو، و نیز شیلازم پالام را، و فرهنگ شعری، نزد ما بسیار قوی است. این یک بعد خودی را برای ما فراهم می کند، که بدون آن ما آمریکای لاتینی ها نمی توانیم زندگی کنیم. و ما آن را قربانی نکردیم. شاید اروپایی ها و آمریکای شمالی ها آن را قربانی کردند. تیراژ کتاب های شعر بطور محسوسی نزد ما بسیار بالاتر از تیراژ آن نزد شما در اروپا و در آمریکای شمالی است.

س - شما شهری هستید. چ - من یک انسان شهری هستم، من به روستا تعلق ندارم. مرا شهر ساخته است، اما نه یک شهر؛ بلکه چندین شهر... س - کدام؟

چ - مکزیکو سیتی، بوئنوس آیرس، سانتیاگو شیلی، واشنگتن و نیویورک. و در اروپا پیش از همه پاریس، مادرید، لندن و نیز برلین ...

س - آیا برلین به مثابه پایتخت جدید در شما ترس به وجود می آورد؟ چ - من هرگز و از هیچ چیزی ترسی ندارم. من ترسی از بیگانگان ندارم؛ از درگیری ها، از تحول، از تجربه انزوی. این جریان زندگی، تاریخ و فرهنگ است. فقط در مقابل یک چیز ترس دارم. از فاشیسم می ترسم، از نازی هایی که دوباره به پا خاسته اند، سامی ستیزی و دشمنی با خارجی ها. این موضوع است که در من ایجاد ترس می کند. با این گرایش ها باید بی درنگ مقابله کرد. س - آیا امکان گسترش این خطرها می بینید؟

چ - من این امکان را در تمام اروپا می بینم، و این امر مرا بسیار نگران می کند. آنچه امروزه به من اخطار می کند، ترسی است که در حال گسترش است. ترس در مقابل ناشناسان، در مقابل بیگانگان. این سرچشمه واکنش های فاشیستی است. بهمین خاطر من نمی توانم «پایان تاریخ» را، آنگونه که «فوکویاما» تصویر می کند، ببینم. همچنین یک سرمایه داری «نا آلوده» و «سالم»

کارلوس فوننتس، در کنار اکتاویر پاز، یکی از برجسته ترین نویسندگان مکزیک با آوازه ای جهانیست.

گفتگوکننده، پس از اشاره به دشواریهای یافتن او برای این مصاحبه - چرا که وی گاه در مکزیک گاه در دانشگاه هاروارد گاه در لندن و گاه در آمستردام است - از وی می پرسد:

س - این مکزیکی کی و کجا گاو می کند؟

چ - من در همه جا می نویسم، هر جا باشم: در هواییما، در هتل ... من بهانه ای برای ننوشتن نمی تراشم. نمی توانم منتظران باشم که مرا در سلول پلاستیکی فرو کنند، جایی که من در حال دست و پنجه نرم کردن با مرگ، بتوانم خود را تحقق بخشم.

من وقتی می توانم بنویسم که احساس کنم با زندگی در رابطه ام. در خانه ام، همه درها بازند. می خواهم سر و صدا را بشنوم، خنده فرزندانم و موزیک شان را، و بویی را که از آشپزخانه می آید؛ همچنین دریابم که زخم پای تلفن چه می گوید. می خواهم همه آن چیزهایی را که دور و برم هستند، بشنوم. در این حال می توانم خیلی خوب کار کنم، هر زمان و هر کجا، فرقی نمیکند، این برای من مشکلی نیست.

س - فوننتس نویسنده کی و کجا آغاز کرد؟

چ - در هفت سالگی؛ زمانی که در واشنگتن با یک مداد، روزنامه نوشتم و از زیر در آپارتمان های ساختمان مسکونی مان ردشان کردم.

س - چرا؟

چ - چون مجبور به این کار بودم. احتیاج داشتم که فکرها را برای دیگران بازگو کنم: آنچه که در سینما دیده بودم. طرح هم می کشیدم. من از همان آغاز کاریکاتوریست هم بودم. من درباره آن مکزیکی می نوشتم، که آمریکایی ها از آن چیزی نمی دانستند. گزارش های خبری، کار اینطوری شروع شد. بعد ها به اسپانیایی نوشتم. وقتی که دوازده ساله بودم، در شیلی مقاله هایی در بولتن ملی شیلی منتشر کردم؛ و هم الان دارم از سانتیاگو می آیم، که نمایشگاهی از نوشته های آغازینم برگزار کرده بودند و من در آن شرکت کردم.

س - سرمشق های ادبی تان چه کسانی بودند؟

چ - البته چهره های راهنمایی داشتم. سروانتس همواره به من بسیار نزدیک بود، بالزاک و فالکنر هم. در مراحل هم نوس - پاسوس و این برای من همواره

را، که این چنین پیروزمندان به پایکوبی برخاسته، نمی بینم. آنچه می بینم، رستاخیز همان «تصاویر دشمن» باستانی است. جایگزین کردن «پوگروم» (آزار و کشتار اقلیت های ملی یا مذهبی - م) به جای «کولاک». این به نظرم بسیار سوال برانگیز است.

س - اگر درباره فرایند کنونی در اروپا سخن می گوئیم، باید به چا بجایی ایدئولوژی های نئیز به پرداژیم، چرا که با سقوط دیوار در برلین، سوسیالیسم هم در ورطه بد نامی افتاده است؛ امروزه صحبت کردن از مارکس، کهنه به نظر می آید. شما در مقابل «تئولوژی کاپیتالیسم» در مکزیک، اعلام خطر کردید. می توانید این را دقیق تر بیان کنید؟

ج - اینکه ما نمی توانیم جای دکم های مارکسیسم و تئولوژی آن را به دکم ها و تئولوژی کاپیتالیسم بسپاریم. به این ترتیب، انکار که مارکس را فقط در گور کردیم تا لاشه آدام اسمیت را از گور درآوریم. چون واقعیت بسیار پیچیده تر از آنست که این تصویر، جلوه اش می دهد. سرمایه داری «ناپ» وجود ندارد. آن کشورهایی که اقتصاد خود را بر آموزه های آدام اسمیت بنا کرده و بقیه را به مکانیسم بازار واگذار کرده اند، مثل بریتانیای کبیر تاجر و ایالات متحده رونالد ریگان، اکنون خود را با از هم پاشیدگی رو رو می بینند. پیش از همه ایالات متحده، امروز با از هم پاشیدگی سیاست اقتصادی اش مواجه شده است. در مقابل، «موفق ترین» کشورهای سرمایه داری، امروز از نظام مختلط دفاع می کنند: کشورهای مثل ژاپن، که در آنجا بطور نوظاقت، یک سرمایه داری دولتی وجود دارد، با طبقه ای از مدیران حاکم که با دولت حاکمه چنان تنگاتنگ درهم آمیخته است، که می توان تقریباً از همزیستی انواع مختلف سخن گفت. یا در اروپا که سرمایه داری مسلط، بطور موثری از حق نظر کارگری و تنظیم های اجتماعی شکل گرفته است.

اگر سرمایه داری توانست به حیات خود ادامه دهد و کمونیسم نه، باری علتش این است که سرمایه داری از نظر اجتماعی خود را متحول ساخت؛ انتقاد اجتماعی «جان - مینارد کینز» و «جان کنت گالبرایت» را، که در عرصه سیاست مدافعانی چون فرانکلین روزولت و کلمنت اتلی را یافت، به عمل درآورد. به این ترتیب در این نظامی که امروزه اقتصاد بازار نامیده می شود، بده - بستان شدیدی از ایده های سوسیالیستی و کاپیتالیستی می یابیم.

باری، آنچه می خواهم بگویم، اینست که پایان استالین در شرقی الیه (Elbe) (رودی بین آلمان شرقی و غربی سابق - م) ، همزمان پایان بی عدالتی اجتماعی، در غرب الیه و در شمال و یا جنوب ریو براوو را به همراه ندارد.

ما دشواری های اجتماعی خواهیم داشت، افزون برآن، با مشکلات رفاهی نیز مواجه خواهیم شد. مشکلات آموزشی، مشکلات در بازار مسکن، و در امور تندرستی، و مشکلات آنان که به حواشی جامعه رانده شده اند، در ایالات متحده آمریکا و نیز در آمریکای لاتین بطور چشمگیری رشد خواهند کرد. به احتمال خیلی زیاد در اروپای غربی هم. با توجه به اینکه، اروپا بطور فزاینده با جنبش مهاجرت توده ای دست به گریبان می شود که از شرق به غرب و از جنوب به شمال متمایل شده اند، که قرن بیست و یکم را نیز زیر تاثیر خواهد گرفت. همه این دشواری ها را نمی توان از میان برداشت. این دسته مسائل سیاسی، اجتماعی و انسانی را نمی توان بوسیله حضور دست نامرئی آدام اسمیت حل کرد.

در این جا، فقط یک سیاست اجتماعی سودمند، اقدام های یک چپ نیرومند و دخالت دولت، باری دهنده است. این است، آن چیزی که من می خواهم بگویم. س - در پایان تازه ترین کارتان «آینه چال شده» - تاریخ جهان اسپانیایی - دیدگاه خود را در مورد انسان نو در آمریکا تصویر می کنید. و این انسان نو، یک مکزیک است که شیانه با گذر از مرز به شمال می گریزد. یک دیدگاه پایان جهانی؟

ج - آری، اما باید این را هم گفت، که آن مکزیک که از مرز می گذرد، در خاک مکزیک است و در آنجا می ماند. چون این سرزمین، آن سوی ریو براوو، قرن ها اسپانیایی - مکزیک بود، فرهنگی که وی با آن مواجه شده، به شدت از فرهنگ اسپانیایی تغذیه شده است. البته امروزه دیگر این نباید موجب وحشت کسی شود! امروزه نفوذ ایالات متحده آمریکا در مکزیک به شدت محسوس است، اما همزمان نفوذ آمریکای لاتین و مکزیک در ایالات متحده آمریکا نیز رو به رشد است. این در طبیعت برخورد فرهنگی است. همیشه چنین بوده است. این روند تنها از آنجایی شتاب می گیرد که راههای ارتباط کوتاه تر شده اند و اقتصاد بطور جهانی متحرک شده است. من در اینجا چیز فاجعه باری نمی بینم. آینده چنین چهره ای دارد، قرن بیست و یکم، ببینید، چیزی که من در «تاریخ جهان اسپانیایی» ام ترسیم می کنم، گامهای نخستین یک فرهنگ مواجهه است. در اینجا یک درهم آمیختگی پا می گیرد، یک فرآورده مختلط. فرهنگ ناخالص است. افزون برآن می دانم که اسپانیا به خاطر باکره ماندن چنین نشده است، که امروزه هست. اسپانیای امروز، فرآورده کلت ها، ایبری ها، فنیقی ها، رومی ها، مسیحیان، یهودیان و اعراب است. بدون همه این عناصر، اسپانیا دیگر

اسپانیای امروز نبود. و زمانی اسپانیا تصمیم گرفت که گروههایی را بیرون کند، مثل یهودیان در ۱۴۹۲، مانوئی ها در ۱۶۰۳؛ و به این ترتیب به خود لطمه زد و ملت را تضعیف کرد. برآن دمی، که تلاش برای خالص بودگی را آغاز می کند، زوال آن نیز، شروع می شود. و بطور تناقض آمیزی، در لحظه ای یهودیان اخراج می شوند، که (اسپانیا) می رود که بر ایتالیایی ها پیروز شود. باری، با بیگانه ای مطلق رو رو می شود... این مایه اصلی کار من است: تنها یک فرهنگ آمیخته (مخلوط) می تواند بیابد، هر فرهنگ خالصی، می میرد.

س - همزمان به نظر می رسد که «آینه چال شده»، همراه با آثاری دیگر، یک گرایش ادبی ویژه در مکزیک را برجسته می کند. چون در این اواخر بر شمار آثاری که تاریخ مکزیک را به شیوه نویسی عرضه می کنند، افزوده می شود. در بسیاری از این آثار به دوره های فراموش شده، پس زده شده، یا تابوشده تاریخ مکزیک پرداخته می شود، تا یاد آن ها از نوزنده شود.

ج - بی تردید، تاریخ سنگ شده وجود ندارد، وگرنه می میرد. تاریخ همواره باز اندیشی می شود، (تاریخ) پس زمینه ایست از تمناها، شوها، ماتم ها، یادواره ها، و در کنار واقعی بودن، که دانش آن را برای ما تدارک می بیند، تاریخ - همچنانکه در رمان «ناقوس» من - تبدیل به پرده سینمایی برای زمان حاضر می شود. «ناقوس»، بخشی از فرهنگنامه ی تاریخی نوازده گانه من است. من در این رمان درگیر با قرن ۱۹ می شوم، اما این آمریکای لاتین، پیش از همه تصویر ذهن مرا بازتاب می دهد. همچنین است در «هکتور آگلار» و «آنخلس ماسته رتا». این یک، انکار آن دیگری نیست. مورخان و نویسندگان مکمل یکدیگرند.

اما یک چیز توجه برانگیز است و در این مورد به شما حق می دهم: در پایان این قرن می توان یک نو زایی رمان تاریخی در آمریکای لاتین را مشاهده کرد. در این زمینه شما «ژنرال در لابیرنت اش» از گابریل گارسیا مارکز را دارید، «سگهای بهشت» از آبل پوسه، «ناقوس»، «خبرهایی از امپراطوری»، «کار فرنانو دل پاسا»، «درباره هابسبورگ ها» و «جنگ در آخر زمان» از وارگاس یوسا. رمان های زیادی از آرژانتین به گذشته می نگرند، به دست و پنجه نرم کردن با دیواره جنگهای استقلال می پردازند، به دوره اشغال. باری به نظر می رسد، که انکار ما پایان قرن را با سبکباری سفر می کردیم به طرف قرن تازه ای؛ اما نخست به گذشته می نگریم، برآورد می کنیم، دوباره به آنچه گذشته می اندیشیم، آن چیزی را می نویسیم، که هرگز نوشته نشده است، فراموش شده را به یاد می آوریم و ناگفته را می گوئیم.

س - اوزیایی تان از ۵۰۰ سالگی آمریکا چیست؟

ج - پانصدمین سالگرد کشف کریستف کلمب؟ این برای من فرصتی است تا تنها به خاطر قربانیان گریه نکنم - چرا که جنایت را همه امپراطوری های بزرگ مرتکب شده اند - بلکه این نکته را یاد آور شوم که اسپانیا تنها قدرت استعماری بود که در طول اشغال، خود، مغلوب خود شد. از آن جمله اند، رفتار با حقوق بشر و منطق جنگ و فلسفه. این، فرقی میان اسپانیا و فرانسه، هلند، پرتغال و انگلستان است. به این ترتیب فرصتی است، تا ادامه فرهنگی جشن گرفته شود که امروزه فرهنگ آمریکای لاتین برآن استوار است؛ یا، برای آنکه دقیق باشیم، فرهنگ «آفریقا - ایبری - آمریکایی» ی قاره. و بدین ترتیب به پیش بنگریم. و افتخار کنیم بدان چیزی که ما، فرزندان اروپایی ها، آفریقایی ها، و سرخپوستان آفریده ایم. به پیش نگرستن، چرا که مهم تر نه ۵۰۰ سال گذشته، بلکه سال هایی است که پیش رو داریم. ما، همچنان که دیگران هم، در میانه نزاع ها و تضاد ها، به سوی قرن جدید می رویم. تاریخ یکدست و هماهنگی وجود ندارد، قرن ها سرشار از جنگ ها، فاجعه ها و نزاع هایند. گذار ما در اینجا استثنایی پدید نمی آورد. اما دشواری اساسی ما امروزه در ازدیاد جمعیت است و در تغییراتی که با شتاب همواره فزاینده تری طی پنجاه سال اخیر در جوامع ما رخ می دهند. در بیست سال اخیر، جمعیت آمریکای لاتین نو برابر شده است. ما در سال ۱۹۷۰ نوبست میلیون جمعیت داشتیم و اکنون چهارصد میلیون نفرند. و در سال ۲۰۰۰ ما نو برابر جمعیت ایالات متحده آمریکا را خواهیم داشت. این را آمریکایی ها می دانند.

و برای اولین بار در تاریخ ما، بیشتر این مردم در شهر زندگی می کنند. سه چهارم اهالی آمریکای لاتین در مراکز شهرها زندگی می کنند. درآستانه قرن گذشته ۹۰ درصد مردم، در روستاها زندگی می کردند. امروزه شمار باسوادان بسیار بیشتر است، و انسان ها سیاست را بیشتر می فهمند. آنچه که ما تجربه می کنیم، یک روند صنعتی کردن نا عادلانه و پرحرج و مرج است. افزون برآن از نظامی سیاسی برخورداریم که نمی خواهیم. چیزی که ما می خواهیم، چیزی که ما در آمریکای لاتین بدان نیاز داریم، پیشرفت، زیر سایه دموکراسی است. پیشرفت، دموکراسی و عدالت اجتماعی؛ مبارزه ما در قرن بیست و یکم برای این هدف هاست.

( برگرفته از: فرانکو تر روند شاو - ۱۵ اوت ۱۹۹۲ - )

# نقش جنگ در اقتصاد امریکا

مرتضی محیط

سال گذشته موقعیکه امریکا به خلیج فارس لشکر کشید و به خاک عراق حمله کرد، بسیاری از روشنفکران وطنی و خارجی به بهانه اینکه قصد امریکا از این جنگ دفاع از آزادی و استقلال یک کشور کوچک است بنبغ آنکشور هلهله سردادند و کف زدند.

ما در این نوشته کوتاه قصد نداریم دلائل متعدد داخلی و خارجی، سیاسی و اقتصادی تجاوز عریان و خطرناک امریکا به منطقه خلیج فارس را بیان کنیم بلکه فقط بریکی از وجوه عملکرد امریکا یعنی نقش جنگ در اقتصاد آن تکیه خواهیم کرد تا شاید گوشه ای از حقایق پشت پرده آن جنگ عیان شود. برای اینکار ناگزیر باید پیشزمینه ای مختصر و تاریخی از گردش کار اقتصاد سرمایه داری و بخصوص اقتصاد امریکا به دست دهیم تا در پرتو آن به اهمیت جنگ افروزی امریکا در دوران معاصر و بخصوص در «نظم نوین جهانی» پی ببریم.

□□□

از زمان انتشار کتاب «ثروت ملل» نوشته آدام اسمیت بنیانگذار علم اقتصاد نوین در سال ۱۷۷۶ تا چاپ کتاب «اصول علم اقتصاد» نوشته فردر مارشال در اوائل قرن بیستم، اصل کلی قبول شده از طرف اقتصاد دانان بورژوازی این بوده که تولید و عرضه کالا، تقاضای مناسب با خود را در جامعه ایجاد خواهد کرد و بنابراین سرمایه داران به خیر و خوبی می توانند به طوری بی پایانی سرمایه گذاری و تولید کرده و کالاهای خود را با سود قابل قبولی بفروش رسانند چرا که برای این کالاها تقاضای کافی وجود خواهد داشت.

از مهمترین طرفداران و مبتکرین این نظریه اقتصاد دان فرانسوی J.B.Say - یکی از پیروان آدام اسمیت - بود. دیوید ریکاردو (David Ricardo) اقتصاد دان برجسته و بنام انگلیسی نیز به طرفداری از این نظریه Say برخاست و آنرا در کتاب کلاسیک خود بنام «اصول اقتصاد سیاسی» (Principles of Political Economy) چنین بیان کرد: «هیچ انسانی دست به تولید نمی زند مگر برای مصرف یا فروش و هیچگاه دست به

فروش نمی زند مگر با هدف خرید کالائی دیگر که برایش مفید باشد یا به تولید آینده کمک کند. افراد، با تولید کالا، الزاماً یا مصرف کنندگان آن کالا خواهند بود یا خریداران و مصرف کنندگان کالای افراد دیگر».

مارکس از آنجا که احترامی عمیق برای ریکاردو به عنوان اقتصاد دان بی نظر قائل بود، این نوشته ریکاردو را «پرچانگی های Say که شایسته ریکاردو نیستند» خواند. اما همانطور که گفته شد این نظریه تا اواخر دهه دوم قرن ۲۰ با پشتوانه ای مستحکم بوام آورد چرا که گرچه تا آنموقع نظام سرمایه داری چند دوره (سیکل) اقتصادی را پشت سر گذاشته و چند بار با رکود و بحرانی روبرو شده بود اما این رکودها از طول زمانی آنچنانی برخوردار نبودند که هشدار دهنده باشند و در هر رکود با ورود به مرحله ضد تورمی (Disinflation) و پائین افتادن قیمت کالاها نوباره قدرت خرید مردم بالا رفته، تقاضا در سطح جامعه افزایش یافته، رکود از بین می رفت و رونق اقتصادی از سر گرفته می شد.

البته تمام نورا نهایی رکود بهمین سادگی قابل از میان رفتن نبود. مثلاً بعضی اقتصاد دانان بحران ۱۸۷۳ را آغاز دوران امپریالیسم و اجبار سرمایه ها به فرا رفتن از مرزها بدنبال بازارهای تازه و سودهای بالا می دانند.

اما بهر حال اقتصاد دانان رسمی هنوز براین عقیده خود استوار بودند که پایانی براین تعادل «معقول و منطقی» بین تولید و عرضه از یکسو و تقاضا و مصرف از سوی دیگر نمی توان دید. فردر مارشال در کتاب معروف خود بنام «اصول اقتصاد» (Principles of Economics) چنین می نویسد: «بهمراه پیشرفت تمدن، انسان همواره احتیاجات تازه و راههای نوین و گران تری برای ارضاء آن احتیاجات بوجود آورده است. نرخ پیشرفت گاه آهسته بوده اما اکنون با آهنگی هر سال سریعتر ادامه دارد و نمی توان حدس زد کجا از حرکت باز خواهد ماند. در هرسو موقعیتها و در پیچه های تازه ای در حال باز شدن اند که همگی گرایش به تغییر چهره زندگی اجتماعی و صنعتی مان داشته و ما را توانا به انباشت گنجینه های بزرگی از سرمایه می کنند که آن نیز مایه ارضاء خواسته های جدید و باز کردن راههای نوینی از کوشش در راه پیش بینی ارضاء خواسته های دراز مدت آینده خواهند بود. هیچ دلیل قانع کننده ای برای باور این نظریه که ما نزدیک به یک حالت سکون و نبود تقاضاهای جدیدی که باید ارضاء شوند و دیگر جایی برای سرمایه گذاری سود آور نباشد وجود ندارد».

هنوز ده سال از چاپ هشتم این نظرات پر جلال و جبروت نگذشته بود که بحران ۱۹۲۹ آغاز و پوچ بودن آنها آشکار گردید. تفاوت بحران ۲۲ - ۱۹۲۹ با بحرانها و رکوردهای اقتصادی پیش از آن فقط در عمق آن نبود بلکه در طول آن هم بود، اما آنچه اهمیت بیشتری داشت این واقعیت بود که بعد از سال ۱۹۲۳ با کاهش بحران، رونق اقتصادی که آغاز شده بود برخلاف رکودهای قبلی در نیمه راه از حرکت باز ماند و رکود مجدد سالهای ۲۸ - ۱۹۲۷ را بوجود آورد. بطوریکه میزان بیکاری که در اوج خود در سال ۱۹۳۲ به ۲۴/۹٪ رسید و در سال ۱۹۳۷ به ۱۴/۳٪ کاهش یافته بود، نوباره در سال ۱۹۳۸ به ۱۹٪ جهش یافت. «چنین اتفاقاتی رویاهای گذشته اقتصاد دانان کلاسیک را به کابوس تبدیل کرده و بر نظرات آنها لطماتی سهمگین وارد کرد. در این

زمان شاید تنها اقتصاد دانی که بطور جدی و بی نظر این رویدادها را دنبال کرده و به عمق این حوادث آگاه شده بود جان می نارد کینز (John Maynard Keynes) اقتصاد دان بنام انگلیسی بود.

آرد کینز نظرات خود را در کتاب معروفش بنام تئوری عمومی (General Theory) در سال ۱۹۳۶ ارائه داد و برای اولین بار (درمیان اقتصاد دانان بورژوازی) این نظریه را که هر عرضه ای تقاضای مناسب با خود را در جامعه ایجاد می کند و بنابراین راه غلبه بر بحران عبارت از کمک به عرضه کنندگان یا تولید کنندگان (Supply Side) است بطور اساسی زیر سؤال برده و ثابت کرد که بحران موجود در اثر افت در میزان تقاضا یعنی کاهش قدرت خرید مردم است که نمی توان آنرا از راه کمک به عرضه کنندگان (سرمایه داران) علاج کرد و باید راهی برای بالا بردن قدرت خرید مردم یعنی افزایش تقاضا پیدا کرد.

مارکس و طرفداران نظرات اقتصادی او سالها پیش این مسئله را با تئوین تئوری بحران پیش بینی کرده و راه علاج مشخص آنرا نیز ارائه داده بودند. اما جان مینارد کینز که از نظر ایدئولوژیک فوق العاده محافظه کار و از دشمنان بنیادین سوسیالیسم بود فقط به ارائه یک سلسله راه حل های جدی منتهی در چارچوب حفظ نظام سرمایه داری بسنده کرد.

بالا بردن قدرت خرید مردم (یعنی ایجاد تقاضا) راهی جز تجدید توزیع ثروت در جامعه نداشت و برای اینکار نجات نولت از طریق عادلانه تر کردن نظام مالیاتی بنبغ مصرف کنندگان و از آن مهمتر ایجاد کار توسط براه انداختن پروژه های بزرگ دولتی الزامی بود. چنین اقداماتی بدون تردید به مذاق بسیاری از سرمایه داران و نظریه پردازان محافظه کار خوش نمی آمد. اما بخشی از سرمایه داران واقع بین تر، همچون خانواده راکفلر و فورد و برخی نولتسردان واقع بین تر چون فرانکلین روزولت برای حفظ کل نظام سرمایه داری در اساس تن به قبول این نظرات دادند. در نتیجه نولت روزولت به پیاده کردن برنامه New Deal پرداخت که آنهم تا حدی در کاهش بحران اقتصادی مؤثر افتاد. اما می دانیم که حتی تا سال ۱۹۲۹ یعنی شروع جنگ دوم جهانی نه جهان سرمایه داری بطور اعم و نه امریکا بطور اخص توانستند مسئله رکود و بیکاری را حل کنند. در این زمان بحثهای مفصلی در این زمینه بخصوص در دانشگاه هاروارد بین شومپتر Schumpeter و هانسسن Hansen آغاز شده بود که با آغاز جنگ دوم جهانی هم بحثهای فوق به بوته فراموشی سپرده شد و هم مسئله بیکاری و رکود اقتصادی حل شد.

جنگ از طریق تخریب و نابودی بخش عظیمی از اروپا و جهان از یکسو و براه انداختن ماشینهای اسلحه سازی و کارخانجات وابسته بان از سوی دیگر آنچنان قدرت خرید و تقاضائی در سطح جامعه بوجود آورد که نه تنها بحران اقتصادی قبل از جنگ را ترمیم کرد بلکه به مدت ۲۵ سال پس از آن نیز تقاضاهای واپس مانده مردم امریکا را که در اثر جنگ مشاغل پران و آبی بدست آورده بودند پاسخگو شد.

البته این بدین معنی نبود که در عرض ۲۵ سال بعد از جنگ اقتصاد امریکا و جهان سرمایه داری دچار رکود نگردد چرا که دوره های چندی از رکود اتفاق افتاد اما باز هم جنگهای کره و ویتنام و تشدید و تصاعد جنگ سرد موجب ترمیم آنها گردیده و از طول و عمق آنها کاست.



علیه سرخ پوستان، چه امریکای لاتین، چه کشورهای آسیایی، بملایه جنگهای اول و دوم جهانی) نشان می دهد که ایالات متحده سه چهارم از تاریخ خود (یعنی ۱۷۸۷ ماه از ۲۴۴۰ ماه حیات خود) را بنوعی در حال جنگ با دیگران گذرانده است. <۵>

محاسبه مخارج دولت فدرال بین سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۹۲۹ برای ارتش، نیروی دریایی و مخارج بازماندگان سربازان و دیگر ارتشیان باز نشسته و بیمه آنها نشان می دهد که حداقل ۵۴٪ از بودجه دولت به نوعی صرف فعالیت‌های نظامی شده است. (فقط در دهه ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۹ مخارج نظامی بعلت بحران اقتصادی کاهش یافت) از سال ۱۹۱۷ به بعد امریکا علاوه بر جنگ علیه سرخ پوستان و کشورهای امریکای لاتین و آسیایی، برای جلوگیری از پیشرفت سوسیالیسم بر بودجه نظامی خود به طور قابل توجهی افزود.

اندیشمند بزرگ امریکائی تورستین ویلن Thorstein Veblen در تفسیری بر نتایج کنفرانس ۱۹۱۹ پاریس بعد از جنگ بین الملل اول می نویسد: «وقایع چند ماه گذشته به روشنی نشان می دهد که تصمیم محوری و لازم الاجرای قرارداد پاریس عبارت از ماده پنهانی است که دولت‌های کشورهای قدرتمند را برای سرکوب روسیه شوروی بهم می پیوندند ... بجز این اصل، ماده دیگری که متضمن ثبات و یا قابل اجرا باشد به چشم نمی خورد. گرچه تصمیم راجع به اضمحلال روسیه شوروی در این قرارداد نوشته نشده اما می توان گفت در واقع چنین تصمیمی به مثابه زمینه ایست که قرارداد مزبور بر روی آن نوشته شده» <۶>

نقش جهانی امریکا در مقابله با سوسیالیسم تا جنگ نوم جهانی از آنچنان برجستگی

نیمه رسمی کشور در ماه سپتامبر همه حاکی از روند رو به پائین اقتصاد و حرکت بی امان آن به سوی یک بحران است.

روزنامه نیویورک تایمز ۴ سپتامبر ۱۹۹۲ خلاصه ای از گزارش اداره آمار مرکزی را درباره زندگی مردم امریکا نوشته که رئوس اصلی آن به قرار زیراند:

۱- در دو سال گذشته ۴/۲ میلیون نفر بر تعداد فقرای امریکا افزوده شده. درصد فقرا از ۱۲/۸٪ در سال ۱۹۸۹ به ۱۳/۵٪ در سال ۱۹۹۰ و ۱۴/۲٪ در سال ۱۹۹۱ رسید.

۲- قدرت خرید خانواده متوسط امریکا در سال گذشته به مبلغ ۱۱۰۰ دلار کاهش یافت. میانگین درآمد خانواده های امریکائی نیز در سال گذشته به مبلغ ۱۰۷۷ دلار کاهش یافته.

۳- درآمد متوسط خانواده امریکائی با در نظر گرفتن میزان تورم از سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱، ۵٪ کاهش یافته و قدرت خرید آنان از سال ۱۹۷۹ هم پائین تر رفته است.

۴- در همین زمان ۹۲٪ از درآمد سرمایه ها (Capital Gains) نصیب یک پنجم بالای جامعه شده است.

۵- درصد خانواده های فقیر سفید پوست از ۱۰٪ در سال ۱۹۹۰ به ۱۱/۳٪ در سال ۱۹۹۱ رسید. در حالیکه در صد خانواده های فقیر سیاه پوست از ۲۱/۹٪ در سال ۱۹۹۰ به ۲۲/۷٪ در سال ۱۹۹۱ رسید.

۶- گرایش به تفاوت طبقاتی و بی عدالتی اجتماعی با شدت چند سال گذشته ادامه یافت.

۷- در سال ۱۹۹۱، ۲۵/۴ میلیون امریکائی فاقد بیمه سلامتی بوده اند. این رقم در سال ۱۹۹۰، ۲۴/۷ میلیون بود.

۸- یکی از مهمترین معیارهای سلامت اقتصادی که عبارت از درآمد سرانه حقیقی (Real per Capital Income) است در دو سال گذشته رو به کاهش داشته است.

۹- فقط در ماه اوت امسال ۱۶۷،۰۰۰ کارگر، در بخش خصوصی شغل خود را از دست داده اند. (نیویورک تایمز ۵ سپتامبر ۱۹۹۲)

این آمار و ارقام لرزه براندام حزب جمهوریخواه و شخص جرج بوش انداخت و درست هم زمان با انتشار آنها بود که او به زیارت یکی از بزرگترین کارخانجات اسلحه سازی یعنی Gener-Dynamic در تگزاس رفت و قول فروش ۱۵۰ جت جنگنده F16 را به تایوان و از آن پس وعده فروش ۷۲ جت جنگنده F15 را به عربستان سعودی داد.

□□□

نقش جنگ در تولد ایالات متحده و تبدیل آن به یک امپراتوری بزرگ و حفظ و گسترش بعدی آن تاریخی بس طولانی دارد که در اینجا فقط رئوس اساسی آن بیان خواهد شد.

پروفیسور Quincy Wright از دانشگاه شیکاگو مطالعه عظیمی درباره نقش جنگ در تاریخ امریکا کرده و نتیجه این مطالعات را در سال ۱۹۴۲ در کتابی بنام A study of war به چاپ رسانده. او در آنجا می نویسد: «ایالات متحده که بطور ناشایسته ای افتخار می کند که منادی صلح است در تمام طول تاریخ خود فقط ۲۰ سال ارتش و نیروی دریایش بطور فعال در جانی از جهان درگیر نبوده اند» <۷>

به عبارتی دیگران جنگ داخلی به اینطرف محاسبه مجموع ماههائی که ارتش و نیروی دریائی امریکا در نقطه ای از جهان درگیری فعال داشته اند (چه

بطور خلاصه می توان گفت که هیئت حاکمه امریکا از زمان روزولت به بعد تئوری کینز درباره ایجاد تقاضا برای کالاهای تولید شده را بشکل مسخ شده ای قبول کرد بدین معنی که اگر کینز پیشنهاد تجدید توزیع ثروت و ایجاد کار توسط دولت کرده بود، دولت‌های بعد از جنگ، از دموکرات گرفته تا جمهوریخواه با بالا بردن تصاعدی بودجه نظامی و نظامی کردن اقتصاد نوعی «اقتصاد کینزی نظامی» (Military Keynesianism) پیاده کردند و از طریق خرید های عظیم نظامی از کارخانجات اسلحه سازی به حل این مشکل اقتصادی یعنی کمبود تقاضا دست زدند. اقتصاد دان معروف دانشگاه هاروارد Summer Slichter در سخنانی خطاب به سناتورهای امریکائی در سال ۱۹۴۹ می گوید: «جنگ سرد تقاضا برای کالاهای را افزایش می دهد، به بالا بودن سطح اشتغال کمک می کند و موجب پیشرفت تکنولوژی و بالا نگهداشتن سطح زندگی مردم امریکا می شود... بنابراین ما باید از روسها سپاسگزار باشیم که به عملکرد سرمایه داری در امریکا چنین کمکی می کنند» <۸>. چند ماه پس از آن مجله U. S. News & World Report در مقاله ای بقلم David Lawrence همین نظریه را به شکل زیر بیان می کند: «طراحان دولتی فکر می کنند که راز سحرآمیز تنعم بی پایانی را پیدا کرده اند. حال این راز جنگ سرد است» <۹>

تفاوتی که بین دموکراتها و جمهوریخواهان در پیاده کردن این نظر مسخ شده کینز وجود داشته و دارد عبارت از اینستکه جمهوریخواهان تاکیدشان فقط بر روی کمک به مجتمع نظامی - صنعتی و بی توجهی به برنامه های اجتماعی است در حالیکه دموکراتها از طریق بعضی برنامه های اجتماعی و تجدید توزیع ثروت با سیاستهای مالیاتی به قدرت خرید مصرف کنندگان توجه بیشتری مینویسند. بدین ترتیب دوری جلوگیری از بحران دیگری از نوع بحران ۲۲-۱۹۲۹ پیدا شده بود: نظامی کردن اقتصاد.

چنین برنامه اقتصادی تا اواخر دهه ۱۹۶۰ با موفقیتی نسبی ادامه یافت. اما با این وجود از اوائل دهه ۷۰ آثار سکون مزمین دوباره دامان اقتصاد امریکا را گرفت و رکود عمیق ۷۵-۱۹۷۴ باز هم یاد آور بحران سالهای اوائل ۱۹۲۰ شد. مجموعه ای از تورم و رکود مزمین هم به ریاست جمهوری کارتر پایان داد و هم در واقع به آن نوع اقتصاد کینزی که دموکراتها به آن معتقد بودند خط بطلان کشید.

اقتصاد زمان ریگان در واقع نوعی برگشت به اقتصاد نوع عرضه گرا Supply Side Economy یعنی نوع مسخ شده اقتصاد کلاسیک مبنی بر آزاد گذاشتن و کمک همه جانبه به سرمایه داران و صاحبان ثروت از یکسو و ایجاد تقاضا از طریق نظامی کردن هرچه بیشتر اقتصاد بود.

دولت ریگان با کاهش کم سابقه مالیات بر ثروتها و سرمایه ها و تزریق دو تریلیون دلار بودجه نظامی در اقتصاد امریکا توانست بین ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۷ رونق حساب واری در اقتصاد امریکا بوجود آورد که فروپاشی بورس سهام نیویورک در اکتبر ۱۹۸۷ اولین زنگ خطر را در آن صدا درآورد.

از اکتبر ۱۹۸۷ تا تابستان ۱۹۸۹، با وجود ترمیم بازار بورس، اقتصاد امریکا توانست لنگان لنگان خود را به پیش برد اما از تابستان ۱۹۸۹ تا به امروز رکود پیگیری بر اقتصاد امریکا سایه انداخته که تا اکنون راه چاره ای برای آن پیدا نکرده اند آمار و ارقام منتشر شده در روزنامه های

برخورداری بود و در درجه اول انگلیس، فرانسه و آلمان بازیگران اصلی آن بودند. اما بعد از جنگ دوم آمریکا برای حفظ امپراتوری جهانی خود کمر به مقابله با هر نوع انقلاب آزادیبخش ملی و سوسیالیستی بست.

از آنجا که شوروی از این انقلابات حمایت می کرد آمریکا هدف اصلی خود را از پای درآوردن شوروی گذاشت و در اینراه شبکه عظیمی از پایگاههای نظامی در سراسر جهان بوجود آورد که در تاریخ سابقه نداشته است. البته همزمان با این تمهیدات نظامی با دست زدن به کودتاهای متعدد در بسیاری کشورهای آسیائی، آفریقائی و امریکائی لاتین حکومتهای ملی و مستقل آن کشورها را سرنگون کرد. گرچه تعداد واقعی پایگاههای امریکا جزو اسرار پنتاگون است اما نیویورک تایمز ۹ آوریل ۱۹۶۹ از قول یکی از افسران مسئول تفنگداران دریائی سرهنگ David Shoup چنین می نویسد: «ما ۱,۵۱۷,۰۰۰ سرباز در ۱۱۹ کشور دنیا مستقر کرده ایم. طی ۸ قرارداد نظامی ما از ۴۸ کشور باید دفاع کنیم و در صورت درخواست قادر به دخالت در آن کشورها خواهیم بود.»

امریکا در سال ۱۹۶۹ علاوه بر درگیری در جنگ ویتنام دارای ۴۲۹ پایگاه نظامی اصلی و ۲۹۷۲ پایگاه نظامی فرعی بوده است» (Magdoff).

بدین ترتیب یکی از وجوه اساسی گسترش بلا وقفه قدرت نظامی ایالات متحده، ایجاد، حفظ و گسترش امپراتوری آمریکا از سال ۱۸۰۰ به اینسو بوده است. اما وجه دیگر بودجه سرسام آور نظامی آمریکا بعد از جنگ دوم جهانی عبارت از اثرات ان بر اقتصاد آمریکا بعنوان عاملی بسیار مهم در جلوگیری از رکود و بحران بوده است در سال ۱۹۶۹، ۸/۳ میلیون نفر از شاغلین آمریکا به نوعی در ارتش و صنایع وابسته به آن اشتغال بکار داشته اند. اگر اثرات زنجیره ای این شاغلین وابسته به کارهای نظامی را در نظر بگیریم آنگاه به ابعاد اهمیت بخش نظامی اقتصاد آمریکا در کل حیات اقتصادی این کشور پی می بریم. تخمین زده می شود که بازار هر دلار که صرف بودجه نظامی می شود ۱ تا ۱/۴ دلار دیگر نیز بطور جنبی بر اقتصاد آمریکا افزوده می شود. (Magdoff p. 64).

با در نظر گرفتن این واقعیات است که حتی نظریه پردازان هیئت حاکمه نیز به اهمیت فعالیت نظامی در اقتصاد آمریکا اذعان دارند. ریچارد رگلز Richard Ruggles اقتصاد دان دانشگاه Yale در جلسه کمیته مشترک اقتصادی سنای آمریکا می گوید: «در سه دهه گذشته (۷۶ - ۱۹۲۷) اقتصاد آمریکا هیچگاه به اشتغال کامل دست نیافته مگر در اثر تقاضای برخاسته از جنگ. بجز حالت جنگ ترمیم اقتصادی قبل از رسیدن به اشتغال کامل از حرکت بازمانده و رشد اقتصادی قابل نوام نبوده است. اسناد و مدارک نشان می دهند که از جنگ دوم جهانی باین سو ۱۰ سال رکود و ۱۲ سال ترمیم اقتصادی داشته ایم، ۷ سال دیگر نیز اقتصاد زیر تاثیر جنگ بوده است. از شش دوره ترمیم (Recovery) ۴ تا قبل از رسیدن به اشتغال کامل به رکود منتهی شدند و بواتی دیگر، یکی با جنگ کمره و دیگری با جنگ ویتنام مقارن شده و درآمیختند.»

در همین ماه اوت اقتصاد دان معروف دیگری بنام Allen Munnelle به خبرنگار نیویورک تایمز می گوید: «افزایش بودجه نظامی هیچگاه باندازه امروز

برای اقتصاد نمی توانست مفید باشد. رشد اقتصادی باندازه ای آهسته است که هزینه های نظامی می توانند تعیین کننده کاهش یا افزایش بیکاری باشند» «۸» خبرنگار اقتصادی نیویورک تایمز سپس اضافه می کند: «از ۱۹۵۰ به این سو اقتصاد آمریکا هیچگاه نتوانسته است درحال کاهش بودجه نظامی از رکود بیرون آید. کاهش هزینه نظامی در ۱۸ ماه گذشته یکی از دلایل مهم فرسودگی کنونی اقتصاد است و بسیاری صاحب نظران آشکارا ابراز می دارند که دلیل بزرگ اینکه آمریکا برای بیرون آمدن از رکود فعلی دچار چنین مشکل بزرگی شده همین کاهش بودجه نظامی است.» «۹» جالب اینجاست که این سخنان در زمانی گفته می شوند که بودجه سالانه نظامی آمریکا ۱۵۰ میلیارد دلار بیش از سال ۱۹۸۰ است و کاهش آن در ۱/۵ سال اخیر از ۵٪ تجاوز نکرده است.

مخبر اقتصادی نیویورک تایمز بدنبال مصاحبه فوق می نویسد: «بودجه نظامی از آنرو اهمیت حیاتی برای اقتصاد و آنهم در شرایط کنونی پیدا می کند که اثرات آن بر اقتصاد زنجیره ایست بدین معنی که مقادیر زیادی از فرآورده های مصرف شده در اسلحه ها توسط کارخانجات غیرنظامی ساخته می شود و در واقع کارخانجات اسلحه سازی پیمانکاریهای عظیمی با تعداد بیشمار کارخانجات دیگر که بظاهریه ارتباطی با صنایع نظامی ندارند برقرار و بدین ترتیب حیات این کارخانجات بزرگ و کوچک به آن پیمانکاریها بستگی خواهد داشت.

از سوی دیگر با کاهش فعالیت صنایع اسلحه سازی و بیکار شدن کارگران آن کارخانجات، قدرت خرید در سطح جامعه بطور کلی پائین می آید. این بیکاری با کاهش تعداد نظامیان نیز تشدید می شود. فراموش نباید کرد که کارگران و کارمندان کارخانجات اسلحه سازی از بالاترین حقوق و دستمزدها و مزایا برخوردار بوده و هستند.» «۱۰»

اقتصاد دان مؤسسه امریکن انتر پرایز American Enterprise بنام هربرت استین (Herbert Stein) به مخبر نیویورک تایمز می گوید: «اثرات این کاهش بزرگتر از آنست که ارقام نشان می دهند.»

هزینه نظامی بعد از جنگ کمره و جنگ ویتنام هم کاهش یافت اما اثرات آن کاهش بهیچوجه مثل امروز نبود. قدرت خرید بسیار بالای سالهای ۵۰ (که اکنون وجود خارجی ندارد) اثرات کاهش بودجه نظامی در آن سالها را خنثی می کرد. رابرت گوردون اقتصاد دان دانشگاه نورت وسترن می گوید: «فقط بعد از جنگ کمره بود که مردم به این نتیجه رسیدند که برگشت به بحران بزرگ نا محتمل است و بنابراین شروع به پول خرج کردن نمودند.» «۱۱» مخارج اجتماعی «جامعه بزرگ» (Great Society) زمان لیندون جانسون (که باز هم امروز از آن خبری نیست) کاهش بودجه نظامی بعد از جنگ ویتنام را خنثی کرد. با تمام این احوال در هر دو مورد کاهش بودجه نظامی موجب رکود اقتصادی کوتاهی گردید (۵۸ - ۱۹۵۷ و ۱۹۷۰). «تا زمانی که جنگ سرد امید به افزایش بودجه نظامی را بالا نگه می داشت صاحبان کارخانجات اسلحه سازی می توانستند کاهشهای دوره ای بودجه نظامی قبل را با صبر و امید پشت سر گذارند و فعالیتهای خود را بر اساس دست نخورده باقی گذارند. اما با فرو پاشی ناگهانی اتحاد شوروی این امید از میان رفته است.» «۱۲»

بی جهت نیست که Les Aspen نماینده قدرتمند کنگره آمریکا و رئیس کمیته نظامی مجلس نمایندگان، از قول استاد خود ساموئل هانتینگتن چنین می گوید: «جهان پس از پایان جنگ سرد، جهانی است فاقد ثبات و روشنی زمان جنگ سرد. این جهان بیشتر مثل جنگی می ماند که دارای خطرات متعدد، تله های پنهان، وقایع غیرقابل پیش بینی نا میمون و ابهامات معنوی است.» «۱۳»

شکی نیست که این نماینده کنگره آمریکا، اکثریت عظیم بشریت را همچون جنگیانی می بیند که خود و استادش از طریق کمک به کارخانجات اسلحه سازی باید آنها را آرام نگهدارند تا وضع موجود تغییر نکند.

اما سؤال اساسی اینستکه آیا آمریکا با لشکرکشی به این یا آن کشور «جهان سومی» و سرکوب این «جنگلیان» قادر به حل مشکل اساسی بحران اقتصادی خود خواهد بود؟

آنچه اوضاع اقتصادی آمریکا را با سالهای پس از پایان جنگ کمره و ویتنام متفاوت می کند اینستکه در ۱۲ سال گذشته دولت های ریگان و بوش برای ایجاد «تقاضا» در سطح جامعه نه تنها با افزایش بی سابقه مخارج نظامی، کسری بودجه دولت و وامهای آنرا به ابعاد سرسام آوری رسانده اند بلکه مصرف کنندگان امریکائی در اثر افزایش کارتهای اعتباری (Credit card) و شرکتها بواسطه آزادی در سفته بازی نیز وامهایی بمبلغ ۷/۵ تریلیون دلار بر نوش دارند که همچون سنگی بر پای این اقتصاد آنچنان سنگینی می کند که نه بازارهای جدید روسیه و اروپای شرقی و نه ادامه بودجه های سنگین نظامی قادر به نجات آن هستند.

هیئت حاکمه آمریکا براین مسئله آگاه است و از اینرو چون مار زخم خورده ای می ماند که در هر لحظه می تواند دندان زهر آگیش را در بدن هر ملتی فرو کند.

۱۴ سپتامبر ۹۲  
نیویورک

زید نویس

- 1 - P. Sweezy, H. Magdoff : Stagnation & Financial Explosion . (Monthly Review 1988 P. 47)
- 2 - P. Baran, P. Sweezy : Monopoly Capital (1966 Monthly Review P. 212)
- 3 - همانجا
- 4 - Quincy wright : A study of war : chicago 1942 VOL 1 P. 236
- 5 - Harry Magdoff: Dynamic of U. S capitalism P. 55 (1972 Monthly Review press)
- 6 - Thorstein Veblen : "The Economic consequences of Peace" : Essays in changing order (N. Y. 1934 P. 464)
- 7 - Richard Ruggles : Economic Growwth in the Short Run : It's behaviour and Measurement - Joint Economic Committee U. S. Congress (1976)
- 8 - New York Times 12 August 1992 P. A1 - D2
- 9 - همانجا
- 10 - همانجا
- 11 - همانجا
- 12 - صفا D2 همانجا - 13

۱۳ - نیویورک تایمز ۷ ژانویه ۱۹۹۲ صفا A13



در اتاق های تاریک نمناکشان من شادی غریبی را می بینم در چشم کوبکائی که هیچ درک از هیچ چیز ندارند؛ در چشم زنانی که از بوی سیر و عرق آکنده اند؛ در چشم مردانی که شب خسته باز می گردند؛ در چشم کارگران نویتی، دستفروشان و آنان که «ریکشنا» به دوش می کشند؛ در چشم کارمندان مسلول که به قطارهای حومه ی شهر هجوم می برند.

در خیابان های این شهر، در اتوبوس های شکسته ی پرسه زن، در کنار جذامی جویده دست در پیوند گاه سه کوچه ی تاریک، آنجای که بود و بوی ادرار هوا را آکنده ست و کودکان سیاه روی برهنه زیر آفتابِ نهران بازی می کنند، در انجمن های سیاسی روی دیوارها، در مستراح های عمومی، به خطِ خوش نام تو را می نویسم.

میهنم! نام تو را با خطوطِ جسارت روی بال های شب می گم تا کلماتم رنج رودخانه هایت را به آتش کشد؛ هنگام که در خیابان های «بالگوره» گام می زنی، آنجای که اعتصابگران را حزب های مبارز راهبری می کنند و خونی تیره از جوی های شهر می گذرد. نام تو را در سکوتِ وهنناک آن شب ها می نویسم که هواپیما ها برای کشتار اعتصابگران پرواز می کنند. و آنگاه که شب دراز می شود، واژه های من در پای آنان درهم می شکنند و به خاک می ریزد.

نام تو را در کارگاه کوچکی می نویسم که در آن، دست هایی نازک و تُرد با دستگاه بزرگ تراش کار می کنند. در چشم خسته ی مردانی می نویسم که در روشنائی ضعیف چراغ، ابزارهای ساده می سازند. برای نخستین پناهندگان که در پیاده رویهای سرد می خوابند و کودکان نرم استخوان آنان که پستان های سیاه بزرگ را می مکند و شبانه گام پاسبان پس از ساعتها شلاق زدن، تنها به خانه باز می گردد.

برای کسانی می نویسم که هرگز با زبانی که می نویسم چیزی نمی خوانند. به زبانی می نویسم که در میهنم بی ریشه ست. اما صدایم صدای مردم است. من از عشق ها و آرزوهایشان، و از شرم پنهانشان می گویم. با چشم هایم گرسنگی زنی بی شرم را تقسیم کرده ام که سرد و بی شور با گذرنده ای در پیاده روی مخوابه می شود و گرده ی سیاه پستان های بزرگش مادرم را به یاد می آورد که اکنون سالخورده و تنهاست. برای کسانی می نویسم که با ابزارهای ساده کشوری نو می سازند.

واژه هایم از آزادی سخن ساز می کند و از سه قرن امید. در جنگل سیاه واژگانم با چشم هایم بیامیز؛ برگ ها را کنار بزن، آنک! پوزه ی تنگ ها به جانب توست. اما نگاه کن اینسوی تر: دست های من. دست هایم از آن توست و ما سرنوشت میهنمان را با هم تقسیم می کنیم. در شب های من دست لرزان سپیده چشم هامان را نوازش می کند.

چشم بگشا میهنم! و سایه های شب را دور کن.

سپیده طولانی شده ست و روز نمی آید. باران پنهانی به چشمم اشک می آرد. و خورشیدی شگفت، آنسوی تپه های تار می لرزد و پرندگان به آسمان باز می گردند.

میهنم! در این سپیده که پا به پا می کند، در میان این سایه ها که در چشم های شب گرد آمده اند، بگذار واژه هایم با هیجانِ خاموشِ نهران در خیم هایت دیدار کنند. بگذار خورشید دریا دل، فراز آید.

پریتیش ناندی شاعر معاصر هند  
ترجمه ی : مهدی قلاحتی (م . پیوند)

## يك روزصدای من

### به تو خواهد رسید

برای کسانی می نویسم که نمی توانند نوشته هایم را بخوانند. زبانی را به کار می گیرم که نمی دانند. روزی اما راه کم کرده ای شاید با جان گرفتنِ دیواره ی رویایی در چشم هایش، دنیایی را بیدار کند که در دشت های سبز شعر من خوشه ای از خرمن آواز باشد. قطره ای باشد از جوی عرق بر بازوان سیاه کارگری در کارخانه ی کونی بافی. خنکایی باشد برانگشتان خسته ی کشتکارانِ چای در بنگال. آهنگ آشنایی باشد برای معدنچیان بوده رنگ در معدن های تاریک زغال سنگ. زیاله گرد آواره ای باشد در خیابان های کلکته. دیوانه ای باشد که از پل «هورا» می گذرد.

یکروز شاید صدای من به کسانی برسد که هیچگاه شعر مرا نخوانند. به خردسال «نجس» ی برسد که پشت سایه های ایمان خویش پنهان شده ست. به دیوارهای خونالود مسجد «جالگاؤن»؛ به صف های طولانی پناهندگان آواره ای برسد که از مرزها می گذرند.

به تو خواهد رسید در ژرفنای سرزمین های بکر؛ آنجا که باران صبحگاه، تپه ها را می بوسد و کشتزارهای قهوه رنگ در نوازش رنج تابستانی سبزی می شوند؛ و میهنم، مردمم به من واژگانی خواهند داد تا که رویاهایم را سرود کنم، تا امید های نهنم را سرود کنم. صدایم به روده های آواز خوان خواهد رسید، به دریاچه های کوهستان، به زیارتگاه ها، به اتاق های تنگ و تاریک رنجبران.

http://diablo.st.edu

وقتی

خرگوشِ شادکامی ی بازیگوش  
- در پیشه همیشه ی خویش -  
بر سبزه خیال های گوارا

می چرد :

پاسی نو پیشتر از آن  
که از کجای جنگلِ اندیشه های تاریک  
گرگِ بزرگِ انده  
بیرونِ پرد  
و سایه کبودش را  
بر آفتابِ خرمی ی او بگسترد :

شعر، آه ، شعر . . .

وقتی زبان

فریادِ پاره پاره یاران است :  
با واژگانِ خون

که فرو می ریزد  
بر بافتارِ جهل و جنون :

شعر، آه ، شعر . . .

بامی ستاره

بر اضطرابِ های شبانه :

شعر، آه ، شعر . . .

و بوی مهربانی ،

بوی باستانی ی مادر بزرگ ،  
آمیخته به طعمِ گس تبعد :

شعر، آه ، شعر . . .

زیبائی ی

تنهائی ی یگانه :

در خلوتی که آینه خانه ست :  
و بیم ، بیم دائم در هم شکستش  
از سنگ های فتنه

که از منجیقِ فلک می بارد :

هر چند

- از پشتِ شیشه های عینکِ پیوند -

هر چه می بینی

می بینی

زین صافی ی صفا ،

که درونت را

آئینه دارِ بیرون می دارد :

سرشاری ی

بیداری ی بزرگ :

وقتی نو پاس مانده

که پایان گیرد

در خوابی از همارة هیچ :

ابریشم روانة آب و نسیم :

وقتی که یادِ مرهم

باز

تازه می کند

این زخمِ کهنه

( آه )

چه می گویم !؟

این زخمِ کهنه نا شدنی را :

شعر، آه ، شعر . . .

شعر، آه ، شعر . . .

شعر، آه ، شعر . . .

یک آسمان

رنگینِ کمان ،

پشتِ دریچه اتاقِ تو

در لوزخ :

شعر، آه ، شعر . . .

شبیم :

وقتی که می رسد به بامدادِ خود آگاهی

وز لانه برگِ خود به چهره گل

پا می شود

برود

بوسه ای زند

بر گرنه گداخته خورشید :

شعر، آه ، شعر . . .

جامی گدازه از خمِ آتشفشان

نوشیدن

وانگاه

پر باز کردنی به دلاسودگی

در خامشای دور ترین کپکشان :

می ، های ، آهای ، های !

اینجا نگاه کنید :

بر جمع ما ،

جماعتِ بی تیان ،

اینک :

تائی دگر می افزایش .

جا وا کنید ،

خانم ها ! آقایان !

جا وا کنید :

شاعرِ رعنائی

دارد

با کپکشان

آتشفشان

و آسمانی

رنگینِ کمان

به سوی شما

می آید .

توضیح چند نکته

با پدش از خوانندگان مجله  
 \* در آرش ۶، صفحه ۲۷، در شعر حریم  
 حیرت، دو اشتباه چاپی وجود دارد که با  
 پدش از سراینده گرامی، به اینوسیله  
 تصحیح می شود:  
 برنگی  
 برنگی اگر ذهن حفره ما را  
 خواصیت دیدن  
 که گریز حرمت از این حکایت  
 چرا ناگزیر بود



\* در آرش ۷، صفحه ۷ ستون اول سطر  
 ۲۷، چند کلمه هنگام سرچاپی جا افتاده  
 است که ضمن پدش از نویسنده محترم،  
 جمله مربوطه به این وسیله تصحیح می  
 شود:

دو سید، و بخصوص سید عبدالله بهبهانی  
 غالباً با تصویب قوانین تازه مخالفت می کردند. سید  
 عبدالله در هر مورد کفایت قرآن را برای انجام امور  
 مطرح می ساخت به نحوی که مشروطه خواهان چه در  
 بیرون مجلس و چه بیرون از آن...  
 \* در آرش ۷، صفحه ۶ ستون سوم سطر  
 سوم، بند اجبارهای مذهبی است صحیح است.

دکتر اسماعیل خوئی، طی نامه ای نوشته اند:  
 استاد زنده یادم دکتر محمود هومن، پنجاه و  
 چهار سال پیش، بر سر نخستین چاپ کتاب «حافظ چه  
 می گوید؟» خود، «غلط نامه ای داده بود با این عنوان:  
 «خواستیم غلط نشود، نشد!»  
 ما هم به همین.  
 برخی از «غلط های متن چاپ شده نوشته  
 من، در بن بست کانون نویسندگان ایران (در تبعید)»،  
 در آرش، شماره ۷، مرداد ۷۰، البته، از قلم خودم در  
 رفته است. باید یاد بگیرم، یعنی به یاد داشته باشم،  
 که پاکتویس شده نوشته هایم را، پیش از فرستادن  
 برای بوستان، بازخوانی کنم.  
 باری.

در صفحه ۱۵، از آرش ۷، ستون دوم، سطر  
 سی و چهارم از بالا، عبارت «نادرست است» زائد  
 است. در صفحه ۱۵، ستون دوم، سطر چهارم از بالا،  
 «چگونه؟» بشود: «آری، ولی چگونه؟». در صفحه ۱۶،  
 ستون اول، سطر سوم از پایین، «مانند اینها» غلط  
 است: «مانندهای اینها» درست است. در همین صفحه،  
 همین ستون، سطر دوم از پایین، «اینها» باید باشد:  
 «اینها، همه»، و، بازهم، در همین صفحه، ستون دوم،  
 سطر نهم از بالا، «هر جامعه داده شده» بشود: «هر  
 جامعه ای». در صفحه ۱۷، ستون اول، سطر نوزدهم  
 از بالا، «واژه گانی» غلط است: «واژگانی» درست است.  
 در سراسر متن، مثل همیشه، چندین و چند تا از  
 «ویزگول»های من هم، در چاپ، از قلم افتاده است.  
 نهم سپتامبر ۹۱ - لندن

سراسر فیلم نه تنها بجای از وضعیت حقوق بشر در  
 اندونزی مطرح نمی شود، در عوض سناریوی فریبنده  
 ای خلق می شود. در فیلم صحبتی از کورج بومیان  
 نیست. سخنی از نابودکردن قبایل قدیمی و کوچ  
 اجباری آنها نیست. از مسئله تجاوز به زنان و شکنجه  
 مردم حرفی شنیده نمیشود. با اینهمه، آژانس بین  
 المللی توسعه و... (CIAD) همچنان به حمایت از  
 اندونزی ادامه می دهد و با تحریف حقایق و رنگ  
 آمیزی واقعیات مانع مطلع شدن افکار عمومی از  
 واقعیات تکان دهنده می گردد.  
 کانادا با یک چهره صلح دوست و صفاجو در برابر  
 جهانیان ظاهر شده است: کوی میانه رو و در صدد  
 اجرای دیپلماسی آرام جهت استقرار نظم بهتر برای  
 جهان! اما چهره واقعی کانادا با این شعارها  
 همخوانی ندارد. کمکهای بی دریغ کانادا به اندونزی و  
 سکوت او در مقابل کشتار مردم عملاً دست نظامیان  
 را در قلع و قمع مردم باز گذاشته است.

چه می توان کرد؟  
 بدون شک دولت اندونزی روابط ناعادلانه ای با مردم  
 خویش داشته است. در این زمینه، مردم کانادا نباید  
 سکوت اختیار کنند. کشتار مردم اشکال متفاوتی  
 ممکن است داشته باشد و تنها شکل کشتار قتل  
 قهرآمیز ممکن است نباشد. برای احقاق حقوق مردم  
 «تی مور شرقی» و اندونزی می توان به اشکال زیر  
 اقدام کرد:

- ۱ - حمایت از فراخوان اسقف «تی مور شرقی» برای  
 انجام رفتارندم درباره آینده کشور.
- ۲ - تحریم فروش جنگ افزار به اندونزی.
- ۳ - محکوم کردن سیاست کوچ اجباری «مردم بومی»  
 و اضمحلال فرهنگی بومیان.
- ۴ - فراهم کردن کمکهای انسانی برای پناهندگان «تی  
 مور شرقی» و تلاش برای ایجاد امکان استفاده از  
 خدمات صلیب سرخ بین المللی.

لینک (LINK)

ارگان دانشجویان B.C.I.T در کانادا

ترجمه حمید تهریزی

دفاع از اندونزی پرداخت. سازمان ملل همیشه اشغال  
 نظامی «تی مور شرقی» توسط اندونزی را محکوم  
 کرده و در سپتامبر ۱۹۸۷، جامعه اقتصادی اروپا با  
 رای ۱۶۲-۱۲ به خروج نیروهای اندونزی از «تی مور  
 شرقی» رای داد، اما دولت کانادا رای فوق را مردود  
 دانست و آنرا مورد انکار قرار داد.  
 در حال حاضر، کانادا سومین قدرت سرمایه گذاری  
 کننده خارجی در این کشور است. امریکا و ژاپن  
 نقش اول و دوم را دارند. این سه کشور روابط تجاری  
 گسترده ای با اندونزی دارند. فعلاً ۳۰۰ کمپانی  
 کانادایی مشغول تجارت در اندونزی هستند و اکثر  
 سرمایه گذاری های کانادا توسط دو آژانس بین المللی  
 توسعه (CIAD) و اعتبارات و توسعه صادرات  
 حمایت می شود. اندونزی پنجمین کشور پرجمعیت  
 جهان، و ملو از نخبایر طبیعی و نیروی کار ارزان  
 است.

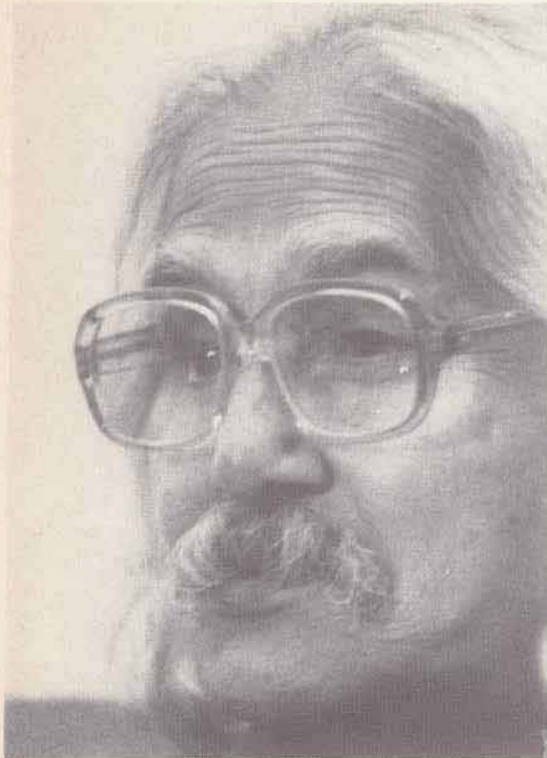
از مقطع به قدرت رسیدن ژنرال سوهارتو در ۱۹۶۵،  
 که با حمایت و پشتیبانی مستقیم سازمان سیا صورت  
 گرفت، سوهارتو حدوداً یک میلیون نفر را تحت شکنجه  
 قرار داده یا تحت عنوان کمونیست به قتل رسانده  
 است. (اکثر این افراد را مردم فقیر و بی زمین  
 تشکیل می دادند) از سوی دیگر، سوهارتو در  
 اندونزی را به عنوان بهشت سرمایه گذاران به روی  
 غربی ها گشوده است.

اندونزی همچنان سومین کشور دریافت کننده کمک  
 های همه جانبه کانادا باقی مانده است. در فاصله  
 زمانی ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۱، کمکهای نوجانبه تا سقف  
 ۲۵۰ میلیون دلار رسیده است. «نیو انترناسیونالیست»  
 (نشریه زحمتکشان تی مور شرقی) اندونزی را جزو  
 ده دولت تروریست جهان نامیده است و این در حالی  
 است که کانادا به گسترش روابط خود با اندونزی  
 پرداخته و مرکز دولت این کشور را به جهت اعمال  
 خشونت بار و حاکم کردن رژیم توتالیتر سرزنش  
 کرده و یا مورد انتقاد قرار نداده است. دلیل این امر  
 را می توان در تجارت و داد و ستد فوق العاده  
 سودآور فیما بین دانست. کانادا فیلمی در پنج سری از  
 محل درآمد مالیاتهای مردم از اندونزی ساخته و در  
 آن اندونزی را «ملت در حال تحول» نامیده است. در

### همواره از چراغ شعر اخوان

### روشن خواهد

بود .



به یاد نخستین سالگرد خاموشی اخوان

نعمت آژدم

کارهای تحقیقی اخوان در حوزه شعر کلاسیک، پروژه آثار ارجمندش در معرفی روشمند شعر نیما و دفاع علمی از پیشنهادهای او، کارهای ماندگار و آموزشی: طوطی وزن در شعر امروز فارسی، «پدیده ها و پدایع نهمای شیخ»، «و عطا و لقای نهماء» بی گمان سرمایه عظیم فرهنگ شعری این نوره از شعر فارسی است و برای دانشجویان ادبیات و همه آنها که با شعر امروز، برخوردی جدی داشته باشند، متن های درسی طراز اول است.

پرداختن فنی به همه جوانب کارنامه شعری و ادبی و آفاق اندیشگی و سیر و سلوک معنوی اخوان البته در مجال تنگ این یادگاری مختصر نیست. و من به عنوان کوچک ترین شاگرد او نمی خواهم از استخدام تصویر بزرگترین شاعر و انسان کامل پیردازم. «انسان کامل» ارزیابی دکانهای مرید و مرادی، بزرگترین شاعر هم اساساً نمی تواند وجود داشته باشد. در هنر بزرگ ترین نداریم. برای اخوان همین بس که «کاملاً انسان» بود. و انسان زیست ساده دل بود و بود و نمودش یکی بود. هرآنچه را که زیست و تجربه کرده بود - بی پرده پوشی ریاکارانه به بهانه اخلاق - با صداقت بازگفت. چنان که امروز برای آگاهی از خصوصیت ترین حالات و لحظات زندگی شخصی اش نیز، باید به شعرها و کتابها و مصاحبه های خود او مراجعه کرد. البته صداقت و ساده دلی اش گاه، هوده های زیانبار، در پی داشت از جمله اینکه نیک خواهی نسنجیده اش - درینفا - در بازگشت به میهن از سفر اروپا، موجب شد که با ساده دلی، دلخواه یکی از «عزیزان» اش درباره بازگشت به میهن را - در ضمن مصاحبه ای - از رهبر جنایتکاران نظام ولایت فقیه بخواهد! و درین انگیزتر اینکه آن «عزیز» از پروای حیثیت خود، در انکار شتابزده خواسته اش، پروای حیثیت استاد درگذشته اش را نداشته باشد. البته کارنامه درخشان کارزار فرهنگی آن عزیز علیه نظام خونخوار ولایت

درد غریزی درست دارند، بی حضور در حافظه شعری جامعه، نمی توان داعیه شاعری داشت! تصادفی نیست که از میان چند هزار «شاعر» صاحب شناسنامه در تاریخ ادبیات ایران، شاعرانی که در حافظه شعری مردم، نسل به نسل منتقل شده باشند و به امروز رسیده باشند، بسیار اندک اند! در چنین جامعه ای میزان حضور هر شاعر در حافظه شعری دوستداران شعر، دستکم یکی از معیارهای اصلی ارزش شاعر است. اخوان افزون بر آفرینش زبان و فرهنگ برای شعر امروز ایران، در حافظه شعری معاصر بیشترین سهم را داراست. گذشته از اینها احاطه کم نظیر اخوان بر میراث شعر کلاسیک فارسی و عمری تنفس در فضای فرهنگ و اساطیر ملی و پیوند گذشته با اکنون و بازتاب اینهمه در شعرش او را در مقام ایرانی ترین شاعر بزرگ نوردان معاصر قرار میدهد. بی سببی نیست که شعر او در میان پسندهای گوناگون شعری، طیفهای بسیار وسیعی را نوبر میگیرد. چنین است که شعر اخوان بخشی از حافظه فرهنگی ما است. و طبیعی بود که این «قبول خاطر و لطف سخن» برای مدعیانی که با تجمیعات سمعی و بصری و هجوم همه جانبه به همه منفذهای مردم، چندان جایی برای خود نیافته بودند، سخت گران آید. چنان که آمد.

اخوان همچون بسیاری از بالبلندان عرصه جهانی هنر، خودساخته بود و از اعماق برخاسته. درگیری های سیاسی و آرمانی اش، محرومیت های پیشتر اجتماعی اش را سبب می شد. اما او هرگز آبروی فقر و قناعت را نمی برد. سستی ها و محرومیت ها را با شکیبایی و مناعت طبع تحمل می کرد و بر رغم این محرومیتها می باید او را کامیاب دانست از آنکه در کار شعر که همانا زندگی معنوی و معنای هستی اش بود، توفیقی بزرگ و تاریخی داشت و هم این بختیاری را که خود، بازتاب وسیع صدای شعرش را از آفاق دور و نزدیک بشنود.

● از خاموشی زبان اخوان ثالث - شاعر بزرگ ایران - سالی گذشت. اما زبان شعر اخوان همچنان گویاست و آفاق زبان فارسی همواره از چراغ شعر او روشن خواهد بود.

در میان نمایندگان برجسته شعر امروز فارسی، اخوان نخست به اعتبار گزارش عاطفی احوال زمانه، یعنی گذران تقویمی را تاریخی دیدن و از تاریخ و حافظه فرهنگی، شعر آفریدن، ممتاز می شود. او جلوه هائی از مهمترین لحظه های زندگی سیاسی و معنوی زمانه اش را در تصویرهای زنده و شفاف شعرش جاودانگی بخشیده و ارمغان همیشه تاریخ ایران کرده است تا افزون بر اهل زمانه، آیندگان نیز، گذشته خود را در سیعهای اکنون ما باز شناسند.

اخوان، هم از آغاز جوانی و شاعری، پاکبازانه با ضرب آهنگ طوفانی زمانه اش در هم آمیخت. در وزش توفان زیست، و آنچه را که تجربه کرد با نگاه ویژه خویش بازنگریست و پا زبان بی مساندش بازگفت. و چندان صمیمی و از بن دندان گفت که زبان شکوهمند و دشواریاب خراسانی اش، آسان پذیر افتاد.

با نشر مجموعه شعر «زمستان» دومین دفتر شعر اخوان، هم نسلان و همزمان او - فرزندان سخت کوش بهروزی مردم - دو سالی پس از سوختن ارمانشهرستان در آتش نوزخ کودتای ۱۳۲۲ چهرة خود را چون نسلی به جان کوشیده، در هم شکسته اما تسلیم نشده «با غرور تشنه مجروح» در فضای خاکستری و خزانی شعرش بازنگریستند.

بیشتر شعرهای نیمه دوم «زمستان» (۱۳۲۵) و بخش عمده شعرهای «آذر شاهنامه» (۱۳۲۸) شناسنامه تاریخی نسل او و تاریخ به زبان شعر است. این دلشغولی اخوان در «آز این اوستا» - ۱۳۴۴، یعنی اوج بالا بلند خلاقیت شعری او، همراه تاملات فلسفی و غنائی و تاریخی اش ادامه دارد.

نگرش شعری اخوان رخدادهای اجتماعی را - همانگونه که اشاره کردم - البته در قالبهای تقویمی شان نمی بیند. به این رویدادها در پیوند با اساطیر ملی ابعادی تاریخی و انسانی می بخشد. از این روی شعر اخوان نه تنها زبان نسل خودش بود که در ذهن و زبان نسل بعد و بعد نیز جاری شد و همپای زبان فارسی در ذهن و زبان نسلها و فصلها جاری خواهد بود.

شعر، هنر ملی ما است. هنر غالب است، با پشتوانه ای پای در مه سده ها و هزاره ها. در کشوری که هنر ملی اش شعر است، در میان مردمی که زبان گفتار و نوشتارشان سرشار از شعر است و حتی بی آنکه تحصیل ادبیات کرده باشند از شعر،

فقیه، موضوع بازگشت را منطقاً نفی میکند. و من در جایی دیگر به تفصیل به آن موضوع پرداخته ام \*

برای بازمانی تصویری کلی از حرکت شعری اخوان، می توان کارنامه شاعریش را با ترسیم دایره ای بر صفحه ای نشان داد. در این تصویر فرضی، شاعر، خود سر ثابت پرگار و مرکز دایره است. و سر دیگر پرگار، پائین صفحه، عمود به مرکز

و نقطه آغاز حرکت است. این نقطه آغاز، « ارفقون » است نخستین دفتر شعر اخوان. دایره از این نقطه، از چپ به راست رسم میشود. و نقطه اوج کامل شدن نیم دایره چپ «از این اوستا» است عمود بر « ارفقون ». و در این فاصله صعودی به ترتیب « زمستان » و « آخر شاهنامه » قرار دارند. نیم دایره دوم، فاصله نزولی « از این اوستا » است تا « تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم » که چسبیده به « ارفقون » و در این نیم دایره « هنگامی در حیاط کوچک پائیز در زندان »، « زندگی میگوید اما باید زیست »، « نوزخ اما سرد » به ترتیب قرار میگیرند.

به تعبیری دیگر شعر اخوان رودبار خروشان است که از دامنه « بیبا اود » خراسان جاری میشود. به « یوش » می رسد. آهنگ و رفتاری نو می یابد. سرزمینهای بکر و دره های دلننگ را درمی نوردد و پس از نوری بلند، سرانجام به « قوس » بازمی رسد و همراه « گشتف رویه » تصویرها و زمزمه های روزگاران را بر ذهن تشنه دشتهای نور دست جاری میکند. تا بذرهای تازه برویند.

و حرف آخر اینکه من مرگ اخوان را باور ندارم. اگرچه سالی از آن گذشته باشد. همین دیروز بود که در فرودگاه پاریس پیشوازش کردیم. چهارم ژوئیه ۱۹۹۰. وای که این دهسال بیش از چهل سال بر او گذشته بود! از ترکیب زیبای فروریخته چهره اش، تنها چشمهای سخنگو و الماس نگاهش حضورش را اعلام می کردند. پیش از آمدنش به پاریس در صحبت های تلفنی از انگلیس و سوئد با من از ضعیف شدن فوق العاده اش گفته بود و با همان لهجه اصیل خراسانی چند بار تاکید کرده بود که: « هرچیزجان، مو و گه بیینی نمیشنسی، وزنم همش چهل کیلو رفته و من باورم نمیشد تا پدرمش و... با اینهمه در شب پرشکوه شمرش در پاریس نشان داد که توانایی روحی و قدرت شخصیت تا چه اندازه می تواند ناتوانی و بیماری تن را جبران کند. باری اکنون که می خواهم این یادگاری را به پایان ببرم، در پرتو خورشید شامگاهی پاریس، در اطاق کارم، باغ آرامگاه فریوسی، پیش چشماتم شکفته است. و در هاله بنفش شامگاهان تو، پرهیب اخوان را می بینم که به احترام در برابر پارگاه فریوسی ایستاده و با او شکایت زمانه را به نجوا حکایت می کند. گوئی صدایش را می شنوم که دادخواست لوران را عرضه می دارد و از فریوسی می پرسد:

« مگر دیگر فروغ ایزدی اثر مقدس نیست؟

مگر آن هفت انوشه خوابشان پس نیست؟

زمین گندید آیا بر فراز آسمان کس نیست؟

گسسته است زنجیر هزار اهریمنی تر زانکه دریند

دماوند است!

پشوتن مرده است آیا؟

و برف جاودان بارنده سام گرد را سنگ سیاهی کرده

است آیا؟

– و پندارم که به پاسخ چنین می شنود:

چو ضحاک شد بر جهان شهویار

برو سالیان انجمن شد هزار

نهان گشت آئین فرزنانگان

یراکنده شد کام دیوانگان

هنر خوار شد چاندونی ارجمند

نهان راستی، آشکارا گزند

شده بر بدی دست دیوان دراز

ز نیکی نرفتی سخن جز به راز...  
پاریس - شهریور ۱۳۷۰

\*نامه ای سرکشاده با عنوان: نه! آثای خامنه ای! که به صورت جزیه ای در ابان ماه ۱۳۶۹ منتشر شده است.

پیشواز مهدی اخوان ثالث (م.امید)

ای شعر نو آئین دری فروزندت

گنجینه فرهنگ کهن پسوندت

در پرورش گلی که فیعایش کاشت

گلزار ندید باغبان ماندت

شعر تو زبان حال ایران منست

ایران به زبان شعر تو در سخن است

شعر تو همان حافظه میهن ماست

واگویه نو، ز خاطرانی کهن است

از چهره تو بوی وطن می آید

با هر سخن تو، جان به تن می آید

هنگام که شعر خویش را می خوانی

احساس وجود من به من می آید

از خانه اجدادی و پیوند بگری

از آنچه بران گذشته یکچند بگری

تا در دل ما بیخ غمان آب شود

از آتش سینه دماوند بگری

برگری به ما که حال میهن چون است

با این همه لطمه شاد یا محزون است

گر او ز فراق ما ندارد باکی

ما را ز فراق او دلی پر خون است

در راه هنوز رهروان می بویند؟

در باغ هنوز گلبنان می بویند؟

باچند بهار غنچه کز صاعقه سوخت،

بر شاخه هنوز غنچه ها می رویند؟

مشهد چو گذشته سبز و زیباست هنوز؟

اخفوه و رشک و قوس برجاست هنوز؟

تصویر غروبهای نارنجی شهر،

در آینه آفق هویداست هنوز؟

از چشمه عشق تا وضو ساخته ایم

بر هر چه سپاه اهرمن تاخته ایم

در رزم برای میهن و آزادی

شادیم که هرچه بودمان باخته ایم

ما هستی خود نثار ایران کردیم

کاری که سزد ز پاکبازان کردیم

گو خانه تاریخی ما باد آباد

خود خانه خویش گر که ویران کردیم

این شام ستمگری سحر خواهد شد

بیداد و دروغ، جان بسر خواهد شد

بنگر که سپیده سر زده از سر کوه

چندی دگر آفتاب بر خواهد شد

ای شعر تو جان دردمند ایران

در آینه شعر تو تصویر زمان

هر چند سروده ای به قدر صد سال

صد سال دگر نیز سزایامیمان!

شب ماند و ز بامداد نوید شدیم

یکباره نظاره گر به خورشید شدیم

عمری دل ما به نبض شعر تو تپید

با آمدن تو غرق امید شدیم

شعرم فوران رنج و فریاد من است

آزادی و داد، بود و بنیاد من است

در زانکه بگویند دلیرم در شعر

گویم که همی امید استاد من است

یادبود شب شعر و دیدار مهدی اخوان ثالث

پاریس، پانزدهم تیرماه ۱۳۶۹

ششم ژوئیه ۱۹۹۰

نعمت آرزم

# راه

## زاله اصفهانی

راه .  
 راه .  
 راه تارک شبگاہ .  
 روح اشباح و اوام جانکاه .  
 راه . راه .  
 نور آینه ی صبح ؛  
 روشنی ، روشنا ، روشنایی .  
 پرتو راز بی انتهای .  
 آسمان وافق - آبی و سرخ .  
 تپه ها ، نره ها ، دشت ها - سبز .  
 مزرع گرم گندم - طلائی .  
 موج رنگین دریای گل ها  
 گشت و پرواز مرغان صحرا .  
 راه . راه .  
 وه ، که زیباترین صحنه بریاست .  
 این کبود درخشان ، دل ماست ،  
 در تپش های دلگیر و دلخواه .  
 راه . راه .  
 تیرها ، سیم های خیر بر ،  
 می روند از پی یک گر ، راه و پیراه  
 کلبه ها ، کومه ها خواب و بیدار .  
 گاهی از گوشه ای چشمک نور .  
 اندکی نور ،  
 جنگل کاج و سرو و سپیدار  
 سایبان های سرسبز دیدار  
 نختری می بود همراه باد ...  
 وان پسر بچه پابرنه ،  
 می زند داد :  
 آی ریواس ، ریواس  
 چیده ام تازه از دامن کوه .  
 آی ریواس ، ریواس  
 ریشه زندگی می فروشم .  
 می کند التماس  
 می دهد تکیه بر خرمن گاه ...  
 راه . راه .  
 نیم روزان و خورشید سوزان .  
 خارها - زخم زرد بیابان .  
 کوه ها - عقده های دل خاک  
 سرکشیده بر افلاک .  
 کوه سرکش شود عقده که گاه .  
 راه . راه .  
 راه پر پیچ پندار .  
 بر مدار زمین ،  
 روی این  
 طرفه طومار ،  
 طرح تاریخ انسان -  
 جنگ ها ، جنگ ها .  
 ننگ و نیرنگ ها .  
 قصرها .

اینگیورگ باخمان Ingeborg Bachmann شاعر اتریشی ، جایگاهی همچون  
 جایگاه فروغ فرخزاد در شعر فارسی ، برای شعر آلمانی دارد .

برگردان به فارسی : باقر باشاد

### نوران فرصت

روزهای سختی در پیش است .  
 در افق  
 انگار دیگر هیچ فرصتی نیست .  
 هرچه زود  
 بند کفش هایت را باید ببندی  
 و سگ ها را تا میدان رژه پس برانی .  
 طوفان ماهیهای برگه را بی جان میکند .  
 آتش در خرمن ها جرقه می زند .  
 چشمهایت در مه میبینند :  
 در افق  
 انگار دیگر هیچ فرصتی نیست .

### پیش رویت

عشاق در خاک فرو می روند  
 خاک در خود میکشد موهای پریشانشان را  
 دهانشان را می بندد  
 و به سکوت وامی داردشان .  
 خاک مرگ عشاق را نظاره می کند .  
 و پس از دربرگرفتن شان  
 برای وداع آماده است .

به پیرامون نگاه مکن .  
 بند کفش هایت را کره زن .  
 سگ ها را بگیریزان .  
 ماهی ها را به دریا بسپار .  
 خرمن را خاموش کن !

روزهای سختی در پیش است .

### قبرها

خشم ها .  
 صبرها .  
 فر و فرهنگ ها .  
 شعر و موسیقی و رنگ ها .  
 تابش نور جان های آگاه ...

راه . راه .

در درازای ره ، قصه کوتاه .  
 همسفر ،  
 من چگونه به سر

آرم این روز و شب را

تا نگویم نم واپسین

آه !

خشک شد ریشه ی زندگی

شیره شانمانی ؟

بنگر اینک

می درخشد در آفاق شب ، ماه

همچو آینه ی مهربانی .

ما و این راه .

راه .

راه .....

### پائیز

مریم غفاری (نزیری تبار)

خانه از ساقه مریم گن و بام از گل سرخ  
 پرده از بید بیابوز و از آلاه چراغ  
 طرح باغی بزن از چهره پائیز به بوم  
 رنگ سبزی بزن از خرمن کاج به باغ

\*\*\*

عشق را «گرچه تک افتاده گل مردابی ست  
 به تماشای دل خالی خود مهمان کن  
 آتشی از دل خونین شقایق بفروز  
 شب بی برگی و ساز ، از قدمش تابان کن

\*\*\*

گو : بُو ای مه خاکستری سرد و غلیظ  
 خانه ام زنده به نور است و کلاه خورشید  
 باد را گو : که پریشان نکند کاکل سرو  
 برف را گو : منشین بر سر بی طاقت بید  
 سایه گستر به بر و بام من این ابر سیاه؟  
 ترکتازی به حریم حرم معبد خاک .  
 گرچه در مذهب ویرانگر پائیز رواست  
 خانه از حرمت سجاده گل پابرجاست

• بوم نقاشی

چه راز نیست  
خدا یا چه راز نیست،  
که آزادگان  
به زنگار زنجیر

بر پای خود

- در دل دخمه ها -

خیره و خسته ماندند،

در سرزمینم؛

در این خاکِ نفرین و نفرت؟

□ □

چه راز نیست  
خدا یا چه راز نیست  
که مشعل کشان،

در اعماق ظلمت

فراموش و خاموش

به تصویر يك شعله بر سنگ،  
دل بسته ماندند

در سرزمینم؛

در این خاکِ نفرین و نفرت؟

□ □

چه راز نیست  
خدا یا چه راز نیست  
که شادی

چو سیمرخ افسانه،

بیگانه ماندست

با سرزمینم؟

طلسم کدامین ستم

بسته بال و پر هر چه آواز و پرواز را

- در قفس؟

و بغض کدام آرزوهای بریاد رفته است  
که راه گلو بسته، اینگونه سنگین

- نفس میکشد

سرزمینم؛

گلوگاه افسوس و حسرت؟

□ □

چه راز نیست  
باری، چه راز نیست؟

آن پیر،  
آن قصه گو،  
بر گوش «سلطه» خوانده بود  
سالهای رونق عشق،  
آواز روشن آسمان و  
نجوای بی شمار زمین.  
اینک،  
صدای بلند قبیله،  
به ناچار  
از خانه می رود

خاموش،  
همسان شیری

یال سوخته،  
سر در قفس حاکی

این چنین غریب.

□

در میاهوی مرگش،  
به تماشای ناگزیر

ایستاده ایم.

با چشمی از پس رازها و  
نقبی به جانب «شطی جلیل»،  
با افسانه های  
مانده از یادش،  
خوانده بر «کتیبه» ای جاوید.  
اشکها  
بر جو پار لحظه ها،

جاریست.

و اندوه غمش،  
گوئی

بر سینه ها،  
چون آتشی سنگین.

□

هلا ای دوست!  
زیان قاصدی  
با وی نمی خواند،  
حدیث آشنای «سرها»  
و «گریبان» را.

شهریور ۱۳۶۹

چند شعر کوتاه از هما سیار  
پاریس - اوت - سپتامبر ۱۹۹۱

من از هیچ می آیم  
از هیچ!  
و پایان هیچ آغاز دلتنگی است.

★

در مشت بسته زمین  
رازی بود سبز  
که تنها بهار می دانست و بس

★

وقتی شعر از کناره ذهن  
و رؤیا از کناره بیداری عبور کرد  
دیدنی سکوت چه با ابهت  
فضای خالی شب را  
می پائید؟

★

چه صبور بود  
و چه آسان دل به غربت می نهاد!  
تا روزی  
که عشق از پشت علف پیدا شد  
و مرز شکست...  
و آسمان از چهارچوب پنجره گذشت  
و در آغاز کلام نشست.

★

با الیاف سحر  
رختی بر پیکر برهنه هشیاری می بافتم  
که ناگه

از پشت بال تبریزی ها  
بادی برخاست

موزی، سخت، تیره  
و نخهای سپید نردم را  
با خود برد!

من ماندم و تبریزی ها...



رو، این مبحث ادب، مبحثی نیست که با بالا رفتن سن اهمیت خود را از دست بدهد. خلاصه، برای يك لحظه، خودتان را به جای مرحوم اعتمادالسلطنه بگذارید و به سال ۱۳۰۲ هجری برگردید. که دارید شانه به شانه مرحوم امین السلطان، نخست وزیر قبل و بعد از مشروطه، قدم می زنید، در همین موقع، جهانشاه خان سرتیپ سواره افشار خمسه از راه میرسند و سلام می کند، امین السلطان که اگر مرحوم عباس آقا نبود، می توانست بسیار بیشتر خدمت گزار می کند، بدون مقدمه میگوید:

« زن ... پدر سوخته، اسبب خوب... نقره ساخته ای بسیار خوب، خراسان خدمت کرده ای، آفرین، اما بی خود در تهران معطلی چرا؟ و با نائب السلطنه مادر... که فلان تو فلان زن او، فلان زن او به فلان زن تو، فضله تو بگله پدر او و فضله او بگله پدر تو! مراوده میکنی؟ زن هر دورا ... ای خدا! ای دادا! ای فریادا! نائب السلطنه مادر ... از من چه میخواهد؟ حالا پتو میگویم راحت را بکش، برو، والا زنت را به خر میکشم ...» (۳)

حال اعتمادالسلطنه را مجسم کنید! يك جفت پا داشت، يك جفت دیگر هم ترض میگیرد و نفس نفس زتان خودش را میسرساند خدمت ظل السلطان که از بی ابی امین السلطان شکایت کند چون هرچه باشد وزیر عزیز است ولی ادب عزیزتر. با هم کلی صحبت می کنند. بعد وضو گرفتند و نماز خواندند. بعد از نماز، اعتمادالسلطنه مشاهده میکند که ظل السلطان بخودش می پیچد ولی از جایش تکان نمی خورد. کسی نگران نمیشود، و در همین حین «پیش خدمتی گلدان در دست» وارد شد. «دگمه شلوار را در حضور من باز کردند، پیش خدمت باشی که ابراهیم خان موسوم است، اهلل [مبارک] شاهزاده را گرفته و در گلدان نهادند، شاهزاده انوار کردند». برای اینکه خواندن نماز بعدی با مسائل شرعی مواجه نشود «همان پیشخدمت باشی آب ریخت، طهارت گرفته...» (۴)

اعتمادالسلطنه که با کنجکاری تمام ناظر جریان بود، اذن خروج میگیرد که برود خدمت شاه و از دست امین السلطان و ظل السلطان هر دو شکایت کند. این طوری که نمیشود. می بیند که سفره ای پهن است و یی خواهند نهار نوش جان کنند. در این بین ملیچک ادرارش میگوید، «گلدان نقره مخصوص همایونی که در آن انوار می فرمایند را آوردند. با دست مبارک، آلت [نامبارک] ملیچک را بیرون آوردند، میان گلدان گذاشت که بشاشد» (۵). اعتمادالسلطنه سرخورده و ناامید می خواهد از قصر فرار کرده به حسن آباد برگردد که «سه نفر نوکر و يك کنیز را «چوب بزند» مدتی بود می خواستم اینها را بزنم، امروز مجال کردم» (۶). ولی شاه میگوید، بمان با تو فرمایش داریم و ادامه میدهد که دیشب خواب غریبی دیدم، «دیدم که تو در حضور من نشستستی ای روزنامه می خوانی و من میل کردم با تو جماع بکنم»، اعتمادالسلطنه می خواهد زبان باز بکند و بگوید، آن دفعه که در حضور وزرا بلکه سفرا... که شاه حرفش را قطع می کند، «دیدم مثل زنها سرج باز داری و از آن طرف هم خیالی برای من آمد که باید فردا صبح نماز بخوانم»، با خودم گفتم که نماز را پس فردا هم میشود خواند، این بود که «بالاخره با تو جماع کردم» و بیچاره اعتمادالسلطنه... «عرض کردم که تعبیر این خواب خیلی بزرگ است ... میخواهید بمن التفاتی بکنید باز هم موانع پیدا میشود...» (۷)

اعتمادالسلطنه اجازه مرخصی می گیرد و سلانه سلانه به طرف حسن آباد راه می افتد. و دائماً در این فکر است که اگر شاه به راستی بخواد به او «التفات» بکند چه باید کرد؛ و در همین افکار غوطه ور است که در بین راه به عبدالله خان امین الدوله می رسد. سلام و علیکی میکنند و اعتمادالسلطنه می گوید، عبدالله خان خیلی گرفته و پکرم،

## اخلاق الرجال ( پرده دوم )

بهر روز امین

آورده اند که امیر آخور که یکی از مفت خوران دربار ناصرالدین شاه بود، رعیتی را به قصد کشت می زد، چرایش را نمی دانیم ولی این را می دانیم که چه بسیار نواری که چرائی هم نداشت. پیکر نیمه جان شخص مضروب را بر روی خر انداخته، خدمت شاه آوردند. شاه برآشفته، رو توش کرد و با حالت کسالت و عصبانیت به طوری که دندان های مبارک به هم می خوردند از باغ سلطنت آباد عبور کرده، به شهر آمدند. شاه ایران زمین که همین جور بی خودی شاه شاهان و ظل الله نمیشود! فردای همان روز آقای امیرآخور را به دربار معدلت مدار احضار فرمودند. امیرآخور با ترس و لرز در حالیکه مثل همان رعیت نیمه جان شده بود به دربار رفت. شاه با عاطفه و مهربان «بویست و ده تومان دیه» ضرب شخص مضروب ... را گرفته ... از علو همت که دارند، پنجاه تومان به مضروب دادند و يك صد و شصت تومان خود نوش جان فرمودند (۱). سیزده سال از این ماجرا گذشت. پسر یکی از مجتهدین بنام تهران، همراه یکی از دوستانش به بهجت آباد میروند و «عرق زیادی صرف نموده ... و هنوز معلوم نیست بچه جهت» مجتهد زاده با طیانچه، کالسکه چی دوستش را می کشد. بعضی ها میگویند «خوشگل بوده، خواسته با او لواط کند، کشته»، بعضی میگویند «آخوند مست بوده میلی به تیراندازی کرده، قتل بطلانی از او سرزده»، بهر رو، آخوند مجتهدزاده به گبرهای بهجت آباد پول میدهند که جسد را دفن کنند و خودشان سلانه سلانه به شهر بازمی گردند. از آنطرف، ورثه مقتول با پی گیری، بالاخره از جریان مایع خبردار میشوند و نیش قبر کرده و «در سر راه شاه عرض میکنند». اعلیحضرت دستور می دهند دوست مجتهدزاده را گرفته، حبس کنند «پانصد تومان از او گرفته به ورثه مقتول دادند. حالا شاه افعای پنجهزار تومان از برای خودش می کند» ولی از ترس پدر، به آخوند قاتل نگفتند بالای چشمهای ابروست و او را «ابدأ تنبیه نکردند» (۲).

در باب ادب :

اگر پدر و مادر دارید که لابد تا بحال چندین بار پیش آمده است که به فرزند خود گفته اید که «بچه عزیز است ولی ادب، عزیزتر...». یا اگر هم، بچه ندارید خودتان بچه اید و یا کارهای بچه گانه می کنید، لابد به شما گفته اند که «ادب داشته باش». بهر

ناچار به تکرار هستم که من، یعنی نویسنده کمترین این یادداشتها، نه تنها طنزنویس نیستم بلکه جان به جان من هم که بکنی، بخت النصر زمانه ام. شیرین ترین لایفه های دنیا را آنقدر جدی تعریف میکنم که آدم به راستی گریه اش میگیرد. با این التماس دعا، نمونه هایی را که از تاریخ خوبان دست چین کرده ام، برایتان بازگو میکنم. چون طنزنویس نیستم، قصدم خنداندن شما نیست و از آن طرف، چون همه ما هزار و يك بدبختی داریم، دل نازکم را ضعیف نمیشود که خیلی هم جدی بنویسم، به قول اسماعیل جان خوشی، باری:

در باب عطاقت :  
چون آدم عالم و سخن دانی نیستم، بهتر دیدم که به جای سخن پر اکنی صد تا يك غاز درباره تعریف عطاقت در نظر این یا آن عالم ربانی و غیر ربانی و یا چند تا نقل قول مربوط و نامربوط از شماری از بزرگان دیگر، برایتان نمونه بیاورم از تاریخ خودمان، که هم معنی عطاقت و مهربانی را شیرفهم کنم و هم اینکه خودم در دسر زیادی نگفتم. با این همه در محضر یکی از اساتید زبان شناس بودم از دهن کج گرفته ام در رفت و از ایشان خواستم ریشه لغوی عطاقت را برای من و شما توضیح بدهند. استاد فرمودند که در یکی از نسخ خیلی قدیمی کتاب «الظهر من الشمس»، نوشته «قیس ابن سهروردی» که در زمان خلافت مردان بن شریره می زیسته، عطاقت را به ضم ع و پات نوشته اند، عطاقت که من، بر این باورم که این کلمه در اصل عفاقت بوده باشد که بر اثر مرور زمان و یا بی توجهی نسخه بردار، به آن صورت درآمده است. عفاقت، از ریشه نفت می آید، یعنی هر آن چیزی که بوی نفت بدهد. از استاد خواستیم که برای فهم خوانندگان ما که مثل خود ما، حداکثر شش کلاس سواد دارند، مثالی بزنند که منظورشان را بهتر درک کنیم و استاد بدون تأخیر فرمودند، چلوکباب... دیدیم که کار دارد. بیخ پیدا می کند... دست استاد را بوسیدیم و مرخص شدیم. به خودمان گفتیم که ما رگ وریشه خودمان دارد یواش یواش از پادمان میرود، منشاء و ریشه عطاقت هم، رویش. باری کجا بودیم؟



# چشم انداز گسترش ایدز در جهان سوم



تا سال ۲۰۱۰ میلادی، ۹۰ درصد مبتلایان به بیماری ایدز را ساکنین کشورهای در حال رشد تشکیل خواهند داد.

برگرفته از مقاله «یک تقسیم مرگبار»  
نویسنده کریس می هیل Chris Mihil  
مندرج در شماره هفتم ژوئیه ۱۹۹۱  
هفته نامه انگلیسی گاردین  
(The Guardian Weekly)  
ترجمه و تلخیص: ی. ص. کیل راد

اوایل ژوئیه امسال، هفتمین کنفرانس جهانی بیماری ایدز در شهر فلورانس ایتالیا برگزار گردید

راه حل های پیشنهادی دانشمندان - جهت کند کردن پیشروی ایدز- برای هر بیمار هزینه ای معادل ۸۵ هزار دلار دربرداشته و حداکثر عمر مبتلایان را مدت بیست ماه افزایش خواهد داد.

در اجلاس افتتاحیه کنفرانس، یوری موسه ونی رئیس جمهور اوگاندا گفت کل بودجه درمانی بخشی از کشورهای آفریقایی برای هر فرد در سال، ۲/۵ دلار است. بنا به اظهارات وی مرزهای ایدز چنان گسترش یافته است که احتمالاً تا سال ۲۰۰۰، ۲۵ تا ۴۰ میلیون نفر در سراسر جهان حامل ویروس ایدز خواهند بود.

بر اساس ارزیابی سازمان جهانی بهداشت، تا سال ۲۰۱۰، نود درصد از قربانیان ایدز را ساکنین کشورهای در حال رشد (به عبارتی جهان سوم) تشکیل خواهند داد. این سازمان اعلام داشته است: «شاید تا زمانیکه تلاش معینی برای ایجاد توازن اقتصادی مابین ملل پیشرفته و ملل عقب مانده صورت پذیرد، شاهد مرگ اعلام نشده میلیونها انسان باشیم.»

گرسنگی، عظیم تر گردد.

دکتر ماکسین اظهار می دارد: «صرف هزینه ای برابر با یک میلیارد دلار در روز برای جنگ خلیج (فارس) نشان می دهد که امکانات لازم برای مبارزه (با ایدز) موجودند، بشرط آنکه تمایل سیاسی جهت بکارگیری سیاست هایی که حق افراد برای نجات از ایدز را انکار نمی کنند، وجود داشته باشد.»

نشانه ها حاکی از تفاوت های آشکار در میزان تأثیرات مخربی است که این ویروس در سطوح بیولوژیکی بر مردم کشورهای غنی و فقیر می گذارد. در اروپا فرد مبتلا به ویروس ایدز از آغاز ابتلا به آن تا آخرین مراحل پیشرفت بیماری حدوداً دهسال قادر به ادامه حیات خواهد بود. حال آنکه این دوره در آفریقا به ۴۴ ماه - یعنی کمتر از چهارسال - محدود میشود.

تحقیقات در اروپا نشان می دهد که انتقال ویروس از طریق مادر به نوزاد در اینجا ۱۲ درصد است. درحالیکه به گفته دکتر پارتیبا داتا از دانشگاه نایروبی - کنیا، این نوع از انتقال در کنیا رقم ۴۸ درصد را در بر می گیرد.

مردم کشورهای فقیر بعلت سیستم دفاعی ضعیف جسمی - که ناشی از پیامدهای ویرانگرانه انواع بیماریها و تغذیه ناکافی و غیرسالم است - از توانایی لازم برای مقاربت در برابر ویروس ایدز محروم اند.

مبارزه با معضل ایدز آنطور که دکتر میولی واندا تیولی زا از ژنیر، می گوید: نه محتاج به واکسیناسیون مبتنی بر تکنولوژی پیشرفته، بلکه نیازمند پول است. برای نمونه او اظهار می دارد: پخش رایگان پوشش ضد حاملگی در میان روسپیان شهر کینشاسا میزان ابتلا به بیماری در این گروه را از ۱۸ درصد به ۲ درصد کاهش داده است.

فقر و تبعیض عواملی هستند که در غرب نیز به گسترش ایدز دامن می زنند. بنا بگفته لوییچی کرینا، رئیس سازمان ایتالیایی مبتلایان به ویروس HIV، در شهرهای لیورپول و آمستردام که معتادین به مواد مخدر برای تزریق می توانند از سرنگ های غیرآلوده استفاده کنند: میزان ابتلا به ویروس ۸ درصد است. اما در ایتالیا، چنانکه معتادین به مواد مخدر طرد وزندانی می شوند، میزان ابتلا آنان به ۷۰ درصد رسیده است. او می گوید: «ما نه بخاطر یک ویروس هولناک، که بخاطر یک ایدئولوژی و مفسه ای از منافع توتالیتاریستی (تمامیت گرایانه) می میریم.»

در غرب دانشمندان در جستجوی واکسنی برای پیشگیری از ایدز، پیشرفتهایی داشته اند. اما تحقیقات آنها اساساً روی کیفیت های معینی از ویروس در غرب و نه در کشورهای در حال رشد انجام گرفته است....

حتی اگر تا سال ۲۰۰۰ واکسن موثری کشف گردد؛ ممکن است تا آنزمان میلیون ها انسان جان سپرده و رقم نا محسوس از میلیونها نفر حامل ویروس ایدز باشند. ولی آنها (از نژاد) سیاه، قهوه ای یا زرد خواهند بود و در غرب زندگی نخواهند کرد. بنابراین تحقیقگران با بی تفاوتی شانه بالا انداخته، خواهند پرسید: «ما چرا باید دلواپس باشیم؟»

•••

«ایدز» در ایران رو به گسترش دارد

معاون بهداشتی وزارت بهداشتی جمهوری اسلامی ایران - بیژن صدرزاده - اعلام کرد که ۴۰۰ هزار نفر در ایران به بیماری ایدز مبتلا هستند که فقط ۱۵۴ نفر از آنان تحت درمان قرار دارند. صدرزاده تعداد کسانی را که از سال ۱۹۸۷ تا کنون در ایران به علت ابتلا به ایدز فوت کرده اند، ۲۳ نفر اعلام کرده است.

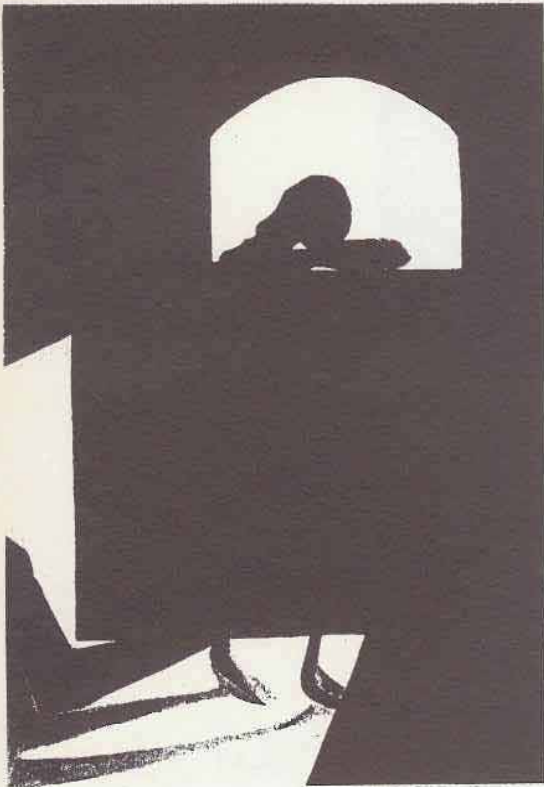
گسترش سریع بیماری ایدز بیش از آنکه ناشی از فعل و انفعالات بیولوژیکی باشد، منتج از ویژگی های اجتماعی و اقتصادی است.

دکتر جیمز چین، مدیر (نهاد) پیش بینی های مربوط به ایدز، وابسته به سازمان جهانی بهداشت معتقد است که شاید در اواسط دهه ۹۰ پیشروی ایدز در غرب متوقف گردد. اما وی درباره کشورهای در حال رشد چنین امید ندارد. او میگوید گسترش ایدز، تا سال ۲۰۰۰ عمر متوسط اهالی آفریقا را از ۶۲ سال به ۴۸ سال کاهش خواهد داد.

پرفسور رامالینگ عسوامی از انستیتوی علوم پزشکی هندوستان و مشاور «یونیسف» در امور ایدز، انتشار آتی ویروس این بیماری در آسیا را همچون آتشفشانی می داند که رو به انفجار می رود. او با تأکید بر فاصله رو به گسترش در جهان پیشرفته و عقب مانده، اظهار میدارد: «ایدز یگانه فزاینده ای به معضل جهان سوم تبدیل می شود.»

فاکتورهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، همراه با فقر و تبعیض علیه زنان به انتقال این ویروس کمک میکنند.

دکتر ماکسین آنکرا، رئیس دانشکده خدمات اجتماعی دانشگاه ماک ره رة کامپالا - اوگاندا، در مقایسه با دانش بمشابه آفرم واقعی مبارزه با ویروس ایدز در کشورهای توسعه یافته، بر همدردی جهانی با مبتلایان به ایدز تأکید می ورزد. او می گوید امر متوقف نمودن ایدز بیش از آنکه به علم برگردد، به اخلاق (اتیک) بر می گردد. این بیماری قادر است نیروی کار را چنان بفرساید که بر اثر آن کشت مواد غذایی کاهش یابد و نه تنها درآمد ناشی از صادرات خارجی سقوط کند و فقر گسترده تر شود بلکه ابعاد شبح مرگ بعلت



## گذشته نگری در رمان

دهه بحرانی ۱۳۶۰ را می توان برغم رویدادهای فاجعه آمیز آن، دهه خلق ادبیات داستانی نامید. در ایران دهه ۶۰، تجربه های نویسندگان قدیمی و جستجو برای کشف عرصه های نوین در تکنیک و فرم و به میدان آمدن نویسندگان جدید، به بالندگی شکفت انگیز نوع ادبی رمان و داستان کوتاه منتهی شد. در این دهه نه تنها نویسندگان تازه نفس با مجموعه های نوین به میدان آمدند و مطرح شدند، بلکه تجدید چاپ و افزایش تیراژ متون ادبی نسبت به دهه های گذشته حاکی از پیدایش سلیقه ای خاص و اقبال ادبیات داستانی در میان خوانندگان بود و باید افزود که بر شرایط ویژه ایران چنین پدیده ای هرچند قابل بررسی باشد، شکفت آور نیست.

آنچه جلب نظر می کند گوناگونی سبک ها و شیوه ها در رمان نویسی، از پلیسی گرفته تا رمان های مارکیز زده، منطقه ای، گذشته گو، مردم پسند، پاورقی مانند و گهگاه انتشار رمانهای ناب ادبی در سطح جهانیست. چرا که افزایش کمی لزوماً نشانه بهبود کیفی نیست و تعداد رمانهای خوب انگشت شمار است.

صاحب نظران برآنند که رمان «نوعی» کار وارداتی ست که همراه با تجدد طلبی دوران مشروطیت و از این طریق ترجمه رمانهای غربی به قلمرو ادبیات فارسی راه یافته است. رمان که سابقه آن در غرب به ۴۰۰ سال میرسد، برخلاف شعر در ایران فاقد پیشینه تاریخی است و تنها تعداد معدودی از نویسندگان فنون آنرا بدستی دریافته و شیوه های رمان نویسی غرب را جذب کرده اند. از این رو تعجب آور نیست که در میان ده ها رمان و داستان کوتاه که با سبک و ساختارهای گوناگون چاپ و منتشر شده، کیفیت تعداد اندکی را می توان در سطح جهانی دانست.

نویسندگان مقیم خارج نیز که علیرغم سنگینی بار غربیت در دور ماندن از فضای ذهنی کشور در نگارش داستان کوتاه به تجربه های نوینی دست یافته اند، در قلمرو رمان با موفقیت چشمگیر

قرین نبوده اند و تعداد رمانهای چاپ شده در خارج از کشور انگشت شمار است. از این رو انتشار رمان «مفسر طوطی جهان خانم»، نخستین رمان نسیم خاکسار، رویدادی بشمار می آید.

از نسیم خاکسار پیش از این چند مجموعه داستان کوتاه و داستانهای پراکنده در جنگ های خارج از کشور به چاپ رسیده بود؛ داستانهایی سمت و سواد که در زمره ادبیات چپ جای می گرفت.

خاکسار نویسنده ایست متمهد و آرمان گرا از دوران اختناق محمدرضا شاه؛ در جامعه ای که فقدان آزادی و عدالت اجتماعی گسترش دیدگاهها را سد می کرد و وظیفه و تعهد نویسنده برشمردن دردهای جامعه و تهییج بردمندان به انقلابیگری تلقی می شد و تنها نویسندگانی که با رژیم درمی افتادند اقبال عمومی می یافتند. روشن است که عمده کردن معیارهای ادبی و مسائل فلسفی و فردی انسان نیاز به فراغت از مشکلات عاجل و فرصت آزاد اندیشی دارد و اندیشمندان و نویسندگان ما زیر سلطه دیکتاتوری از چنین رشدی محروم ماندند. خاکسار زمانی آغاز به نوشتن کرد که معیارها پیش از آنکه ادبی باشند، محتوای سیاسی شمرده می شدند. هدف نهایی براندازی رژیم و ایجاد جامعه ای آرمانی بود. واقع گرایان تنها سبک ممکن در ادبیات تلقی می شد و سایر سبک ها با برچسب واقع گریزی مطرود می گشت. اما

رویدادهای بعدی و دگرگونیها و تجربیات سنگین این دهه، بویژه تحولات جهانی، رنگ، باختن ایدئولوژیها، سرخوردگی و دگرگونی نظام های ارزشی، تغییراتی ریشه ای در جهان بینی بسیاری از اندیشمندان و ادبا بیار آورده است. خاکسار نیز از این دایره بیرون نیست و هر چند هنوز از نظرگاهی نوین به جهان نمی نگرد اما با نگارش این نخستین رمان، آگاهانه به قلمروی نوین پای نهاده و در جستجوی تجربه ای تازه در فرم گام برداشته است. رمان از همان نخستین صفحات خواننده را به سفری بودرست در زمان و مکان، اواخر دهه ۱۳۲۰، به شهری در جنوب ایران

هدایت می کند: سوخته زار، شهری که «چیزهای عجیب زیاد داشت». و «هر پگاه با رقص بوده های پالایشگاه در حاشیه خیابانها، پای دیوار حیاط خانه ها و در منفرین آنهایی که سر پشت بام می خوابیدند بیدار می شد». شهری که تشویش حضور انگلیس ها آرامش آن را بر هم می زند و یک کنل انگلیسی همه کاره آن است. شهری که استعمار، زورگویی، اعتصاب، عدالت طلبی، ساده دلی و فروریختن دنیای کودکی به زندگی مردمانش رنگ خون می باشد.

سوخته زار در آستانه بحران است. بحرانی نمادین که پیش درآمد رویدادهای فاجعه آمیز سال ۳۲ می تواند باشد. وقایعی که تنها با یک ویژگی شهر در ارتباط است: وجود پالایشگاه شرکت نفت، روابط استعماری حاکم بر زندگی کارگران و سایر مردم، موقعیت ناانسانی و ناموزونی نظام نیز ناشی از وجود نفت و پالایشگاه و مبیعتی بر قرارداد نفت ایران و انگلیس است. گوئی داغی تابستان شهر و گرمای خفقان آور آن، تنها یادآور هرم گازهائی ست که مدام هرز می رود و در پهنه آسمان می سوزد. از اینرو سوخته زار نمونه تیپیک یک شهر نفتی است و خصوصیات ویژه آن کاربردی در رمان ندارد.

تیپیک بودن و خاصیت نمادین غالب پرسناژها نیز علیرغم گوشه‌نمایی نویسنده و رنگ و گویش جنوبی، سایر ابعاد شخصیتی آنان را تحت الشعاع قرار می دهد.

شخصیت اصلی رمان، مردیست به نام اسدالله خان که «اسمش ورد زبان همه اهالی شهر بود، آنهم با صفت های گوناگون، بنگه ساز، تانکه ساز، کنتراچی».

اسدالله خان نمونه یک آدم بی آرمان است. میلان کوندرا معتقد است که کد اکزیستانسیل هر شخصیت از تعدادی واژه کلیدی تشکیل میشود. واژه های کلیدی وجود اسدالله خان اما، زور، شهوت، وقاحت، زرنگی و پول پرستی ست. شخصیتی بی تناقض، از آن دست که علیرغم واقعگرایی رمان در

دنیای حقیقتی یافت نمی شود. پرسناژی بی سایه روشن که از یک مرحله تپ سازی فراتر نمی رود، چرا که سراسر دنائت است و هیچ تضادی ترکیب یک بعدی شخصیتش را تکامل نمی بخشد.

چاشنی رمان که محتوای سیاسی - اجتماعی آن سایر مضامین را تحت الشعاع قرار می دهد، تب داغ خاطر خواهی اسدالله خان و جهان خانم، دختر دلربای میرزا، شخصیت زاهد و کله شق رمان است. «با اینکه بعدها کم و بیش بگوش خیلی ها رسید، اسدالله خان و جهان خانم، دختر بیست و دو ساله میرزا ساعتی را با هم در خلوت گذرانده اند، ولی بندرت کسی آنرا بر زبان آورده».

جهان خانم اما، پس از آنکه با به خطر افکندن آبروی خود و خانواده اش با اسدالله خان خلوت می کند، سرانجام او را از خود می راند. واکنشی سنوآل برانگیز که یکی از کره های ساختاری طرح و توطئه رمان است.

بطور کلی خاکسار در مورد «ساخت» رمان قفس طوطی جهان خانم موفق است. سکانس بعدی عوامل ساختی، از جمله کره خوردن رابطه لطیف و حتر، شخصیت های اصلی با رویدادهای خوشونت آمیز شهر، در رابطه با دیدگاه نویسنده است که رخ داده های سیاسی و موفقیت های اجتماعی را سرنوشت ساز و زندگی خصوصی تک تک مردم را پی آمد آن می داند. و این نظرگاه ملموس زمانه ماست.

میلان کوندرا در گفتگو از رمان «ادرس» کافکا می پرسد «در نیایی که جبر بیرونی چنان خرد کننده است که دیگر انگیزه های درونی وزنی ندارند، انسان چه امکاناتی در اختیار دارد؟»

فشار خریدکننده استعمارزدگی اواخر دهه ۲۰ نیز شخصیت های رمان خاکسار را در چنان تنگنایی قرار می دهد که سرانجام ناگزیر تر به فاجعه می دهند.

در سوخته زار در داغ ترین فصل سال کششی غریزی و رویداد های هوس آلود با عواقب قتل ناچوانمردانه یک کارگر درم می آمیزد و کره اصلی معمای رمان را پی می ریزد. رمان قفس طوطی جهان خانم، قصه تابستان خونین سوخته زار، روایت بدفرجامی روابط ناشی از نظام ناموزون و حاکمیت آن نه تنها بر زندگی اجتماعی که بر سرنوشت فردی مردمان یک شهر است.

در پی دگرگونی فن ادبیات داستانی در قرن اخیر، شخصیت پردازی معنای ویژه یافته، تا آنجا که طرح و توطئه رمان با در نظر گرفتن ویژگیهای رونی قهرمانان و زیر نفوذ آن خلق می شود. خواننده نیز ناگزیر برای درک روشن رویدادها، آنرا از دیدگاه قهرمانان ارزیابی می کند.

در ادبیات داستانی نوین پیچیدگیهای روانشناختی از عوامل ساختاری رمان بحساب می آید. بگفته لوکاج، رمان نویس باشخصیت متشتت سروکار دارد. شخصیتی که بحران بر او حاکم است. کره اصلی میان شخصیت و بحران و رابطه تنگاتنگ این دو است که به دنیای درونی رمان رنگ واقعیت می زند و آنرا ملموس میسازد. آنجا که نویسنده از آدمهای رمان، مشتتی تصویر یک بعدی ارائه می دهد رویدادها نیز به تاش های رنگ پریده مبدل می شوند و ناچار هویت ادبی رمان به مخاطره می افتد.

نویسندگان رمانهای «شهادت دهنده» از آن دست که اخیرا در ایران بسیار منتشر شده و خواننده را در جریان رویدادها قرار می دهد اما کمتر به ابعاد شخصیت قهرمانان و کنوکار رونی آنان می پردازند.

در رمان قفس طوطی جهان خانم که بر زاویه دید «دانی کله مبتنی است، نویسنده برای بیان حالات درونی و افکار بعضی از شخصیت ها «واقع گرای» را رها کرده به روایت تداعی های ذهنی، خاطره ها و رویاهای آن می پردازد. شیوه ای درخور دیدگاه «دانی کله» که گاه در میان خوابها و تخیلات به مارکز

نزدیک می شود. با این حال شخصیت پردازی یکدست نیست و نظرگاه «دانی کله» به موشکافی در ذهنیات برخی از قهرمانان محدود می شود.

خواننده در تعقیب آدمهای متعدد رمان غالباً از نظرگاه آنان بی خبر می ماند و به انگیزه هایشان پی نمی برد. درحالیکه با توصیف دنیای رنگین رویاهای «دنیارو»، یکی از آدمهای حاشیه ای رمان، به جهان ذهنی او پای می گذاریم: «طولی نکشید که برادر لومش هم مرد ... دنیارو از این اتفاق چنان ترسید که تا مدتی جرات نمی کرد پک روی هم بگذارد. وقتی هم می خوابید مواظب بود رویاهای قرمز و زردش را پس بزند» از افکار و دیدگاههای جهان خانم، شخصیت اصلی زن رمان بی خبر می مانیم. از نخستین فصلها تنها حرکات و اطوار و لوندیهای اوست که آتش به جان اسدالله خان می زند: «توی دلش گفت از پشت پدرم نیاشم اگه امشوبه زیر نکشم». نویسنده نوعی اروتیسم را که با غمزه و اطواری خاص همراه است و بمثابة زیبایی رفتاری از تمایلات زنان نسبت به مردان خبر می دهد استادانه تصویر کرده است. اما خواننده چنان از ضمیر جهان خانم و نحوه احساسات،

استدلال، عواطف و شدت تمایلاتش بی خبر است که آنگاه که ناگهان به همه سنت ها پشت پا می زند و تنها به غریزه تسلیم می شود، شگفت زده برجای می ماند. نویسنده در مورد زنان نقش «دانی کله» را وامی نهد و با گزارش دوربین وار تنها زن آزاده رمان را که نقشی ساختاری دارد، از بیرون تصویر می کند. از این رو طرح روابط و واکنش ها بر دترمینیسم مبتنی است - نظریه ای که بر اساس آن اعمال و رفتار انسانی بوسیله نیروهای خارج از اراده وی تعیین می شود - درحالیکه به اعتقاد فروید بر زندگی روانی هیچ پدیده ای تصادفی و بدون علت نیست.

□□□

رمان «قفس طوطی جهان خانم»، از نقل مجموعه رویدادها فراتر می رود. خانواده جانعلی کارگر شرکت نفت در فضای اعتصابات، انقلابیگری، کینه به انگلیس ها، تهدیدی و سرانجام غم فرزند واقعیت می یابد و آثار استعمار، ناچاری، سرخوردگی، ترس و زودبازی و سرانجام فروپختن دنیای ساده کودکی از محورهای اصلی مضمون رمان است.

در این رمان تصاویر اشیاء، چشم اندازها، ویژگیهای اقلیمی با رفتارها و حالت ها هماهنگی نزدیک دارد و در القای فضا با دقت بکار رفته اند. گویش واژه های بومی و انگلیسی به ماسجزا رنگ واقعیت می زند و به گفتگوها جان می بخشد. با اینحال گذشته گرایی از سوی نویسنده ای که دستمایه های فراوان بر روال زندگی خارج از کشور و خیل ایرانیان برون مرزی در اختیار دارد شگفت انگیز است.

سرزمین سوزان جنوب با ویژگیهای اقلیمی، مردمی و واقعیت های سمبلیک خود بازتابی هرچه وسیعتر در ادبیات داستانی ایران یافته و در گذشته نویسندگانی چون احمد محمود، ناصر تقوایی، ابراهیم گلستان این محیط پرتضاد و متلاطم را استادانه تصویر کرده اند. اخیراً نیز محمدرضا صفدری در مجموعه داستان سیاستبو و محمدبهارلو در سالهای عقرب فضای نردمند جنوب را بازآفریده و گذشته آنرا بازگفته اند.

روشن است که نویسندگان داخل کشور در فضای کتونی که بیان صریح و کند و کوا مسائل اجتماعی سیاسی، تنها در مورد دوران پیش از انقلاب امکان پذیر است به گذشته نگری روی آورده اند، اما محدودیت نقش رمان به شهادت رویدادها و چشم بستن به رویدادهای اکنون، آنجا که دست و زبان را بندی نیست شگفت آور است ●

چوبی سیری

# درد در اندام

دل داندیده رانام

گت آف سیده رانام

دست تقدیر از تو دورم کرو

گل از شاخ چیده رانام

میں خم بانم اعتباری نیست

جنس از آن جنسید رانام

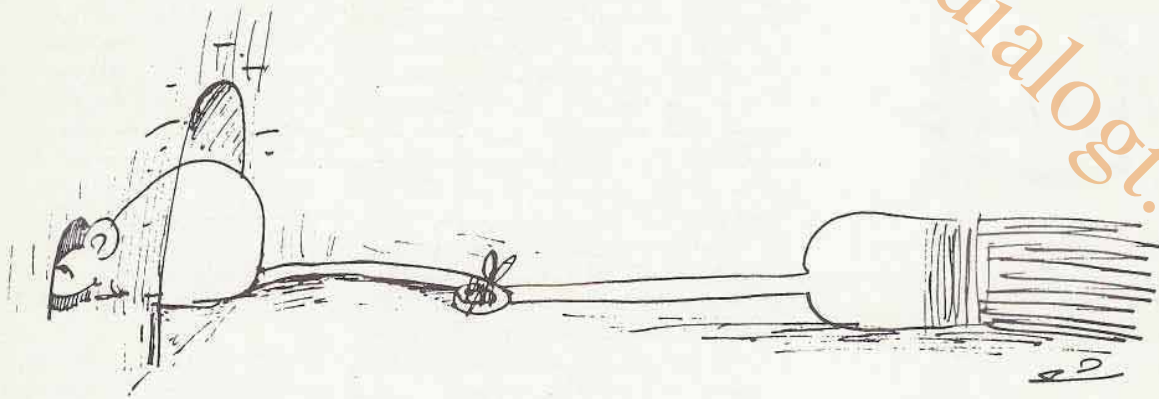
دست پانیرم به خون بیکر

سیدرخون طید رانام

چوبی سیری

## چگونه می توان ایرانی بود

درماه سپتامبربه دعوت « انجمن بهرون» درپاریس و با حضورتعداد قابل توجهی ازایرانیان مقیم این شهر، دکتراحسان یارشاطر درباره اینکه چگونه می توان ایرانی بود، سخنرانی کرد. دکتراحسان یارشاطر، که نامی آشنا برای فرهنگ ووزان ویژههشگران ایرانی وخارجی است، درسختنرانی نه چندان طولانی خود، با زبانی ساده و صمیمی، ویژگی های فرهنگ ایران و ایرانی را توضیح داد وبرضرورت آگاهی به زبان فارسی وتاریخ ایران، به عنوان دووجه مهم ایرانی بودن، تاکید نمود ●



## مُتی

کیورث حبیب زاده

چندین سال پیش بچه منو به شخصی به اسم آقا متی یا همون آقا مرتضی از تو حوض آب کشید بیرون و از مرگ حتی نجات داد. ما هم بخاطر همین قضیه کلی از آقا متی ممنون بودیم و حسابی بقلول بر و بچه ها تحویلش می گرفتیم. بهرحال روز و روزگاری شد که تقدیر مارو کشوند خارج و دیگه آقا متی رو ندیدیم ولی خب شرط مرورت نیوود که نجات چون بچه مون رو فراموش کنیم و با آقا متی رابطه ی نداشته باشیم. بنابراین مرتب برآش نامه می نوشتیم و قسمش می دادیم که اگه یه وقت چیزی احتیاج داشت حتما به ما بگه. خب اون بیچاره هم که آدم ساده ای بود هرچی لازم داشت می نوشت. یه روز قطره نوالژین میخواست، یه روز قرص تاگامت یه روز پرین چهارده تایی یه روز ریش تراش برقی و یه روز رادیو ترانزیستوری ۹ موج. اون بیچاره هیچوقت بفکر من نبود که از کجا باید پول خرید اینارو فراهم کنم. به هر شکلی بود یه چندتایی شرواسش خریدیم و پست کردیم. اما قضایا به همین جا ختم نمیشد. در ماه یکی نو نفر رو می فرستاد و آدرس ما رو میداد که فلانی با من رفیق اگه کمکی خواستید برید دنبال اون. حتی تلفن ما رو به همه میداد. یه بار پلیس تلفن میکرد که یه آقایی رو گرفتیم نمیتونه حرف بزنه تلفن شما رو داده، می رفتیم میدیدیم بله تلفن ما رو آقا متی داده. خلاصه چه دردسرتون بدم آقا متی حسابی با این کاراش ما رو میگذاشت سر کار. تا اینکه تو آخرین نامه اش نوشت روز فلان میریم دنبال ویزا و انشاالله ماه بعد اون جا خدمت شما هستیم. خب گاو ما زائیده بود و آقا متی در حال اومدن بود. اما عیال میگفت: «بابا مگه یه آدم چقدر میخورده و چقدر جا

میگیره؟». من بهش میگفتم. «فخری جون، جا و غذا مسئله ای نیست. میترسم مثل بقیه ما رو به پابندازی هم بکشه». اما فخری میگفت هرچی باشه اون بیچاره چون پسرمون رو نجات داده و ما مدیونش هستیم. بگدریم، بالاخره روز موعود رسید و ما رفتیم فرودگاه. چند نفری از در بیرون اومده بودن و با استقبال کنندگان روپوسی میکردند و چند نفری هم مثل کنه چسبیده بودن به مسافرها که: «آقا خاویار داری؟ خاویار داری؟». آخر یکیشون عصبانی شد داد زد: «تو روحتون ... آبروی مارو بردین...» و خلاصه دعوا شد و یه کمی شلوغ بلوغ. تو این هیر و ویر، یه دفعه چند تا پلیس مسلح ریختن وسط و همه رو متفرق کردن و وایسادن بالای سر یک چرخ حمل چمدون که یوتا چمدون و یک ساک روش بود. من و همه آدمهایی که اونجا بودن متوجه شدیم که پلیس به بمب شکش برده مخصوص که هیچکس هم نیومد بگه این ساکها مال منه. واسه همین همه فوری دررفتن و من رفتم پشت یه ستون موضع گرفتم. همین موقع دیدم از یه طرف دیگه یوتا پلیس یه بابائی رو دارن کشون کشون میانن بطرف ما. خوب که نگاه کردم رنگم پرید. دیدم آقا متی خودمونه. رفتم جلو گفتم: «چی شده آقا متی؟» گفت: «آقارحیم تو خدا بگو اینا ولم کنند.» گفتم: «مگه چی شده؟» گفت: «نمیتونم بگم» حالا آقا متی مثل مار بخودش می پیچه و پلیس ها هم مرتب میگو: «این چمدونا مال توست» به آقا مرتضی گفتم: «این میگن این چمدونا مال توست؟» گفت: «آره بابا بگو ولم کن» گفتم: «آره چمدونا مال اینه» پلیس ها گفتند: «چرا چمدونش رو این جا ول کرده و با سرعت فرار کرده؟» آقا مرتضی گفت: «بابا، آخه چه جور ی بگم من دارم خودمو خراب می کنم من دنبال مستراح میگردم». دردسرتون ند، یک پلیس با آقا متی رفت مستراح و بقیه چمدونا رو بازرسی کردن. تو این بازرسی ها همه چیز ریخت بهم و چند دقیقه بعد، آقا متی شنگول و سرحال اومد. وقتی کارمون با پلیس ها تموم شد و اومدیم تو سالن، آقا متی پرید منو بغل کرد و تند تند شروع کرد به ماچ مالی کردن. حالا من مونده بودم که

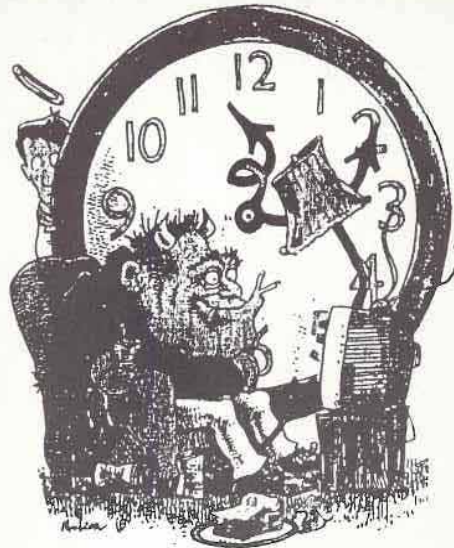
«روز بخیر، لطفاً بلیط هاتون رو برای کنترل بدید».

فرانکفورت

# راهنمای من برای «یکروز کامل»

David Grimes ( N.Y Times)

برگردان: م. چالشگر



## اخلاق الرجال ( پرده دوم )

بیا برویم، جانی و جرعه ای شراب بنوشیم... عبدالله خان میگوید، استغفرالله... من و شراب!  
 - اذیت نکن، تو که شراب زیاد می خوری! حالا بما که رسید ترک کردی!  
 - حق با شماست، انکار نمی کنم، پدرم هرچه سعی کرد، جلوی شراب خواری مرا بگیرد، نشد تا اینکه ششی که شراب زیاد خورده بودم و مست بودم، مستی مرا واداشت که شاگرد آشپز خود را که کاکاسیاه بود آوردم ماست بتمام بدن او مالیده، با زبان لیسیدم! صبح که ملتفت شدمم فی القصور ترک شراب نمودم... (۸)

همان طور دمی، اعتمادسلطنه به خانه میروید و چون اوقاتش به راستی تلخ است وگبر و مسلمان را کتک زد(۹).  
 نتیجه گیری:

یادش بخیر، دوستی داشتم که می گفت هروقت ناراحت میشوم، به یاد عروسی دانی جانم می افتم و حالم جا می آید. حالا هم برای اینکه از کسالت خواندن این یادداشتها دربیانید و در فکر عروسی باشید، برایتان می نویسم که مشیرالملک «صیبه میرزا آقای سید را که داماد معزالملک است، به جهت پسر خود عقد کرده»، شما را به خدا نگوئید که خوب کرده، که کرده، بما چه؟ حق با شماست ولی «دختر به سن پنج ساله است» و به ولایت پدر عقد کرده اند(۱۰).  
 خودم اضافه کنم که اینکه چیزی نیست، هجمادی الاول ۱۲۹۹ «شیرینی خوران شمس الملوک دختر ولیمهد بود که چهار سال دارد» به جهت «میرزا حسن خان ولد یحیی خان... بی انصافی را می بینید! دختر ولیمهد را به کسی شوهر دادند که نویرابر و نیم عروس خانم سن داشت! «داماد هم ده ساله است»(۱۱)

فکر میکنم برنامه یک روزکامل ناکامل ، باید اینگونه باشد :

نرمش بی نرمش ، اشخاص کاملاً ناکامل نرمشی غیر ازبازکردن یک پاکت تازه سیگار و یا پورتمه رفتن تا مشروب فروشی — انجام نمیدهند .  
 آراستگی شخصی ۵ دقیقه . زمان زیادی ست برای استفاده از خوشبوکنندهها و پوشیدن هر لباسی که از روی کف اطاق به دست می آید . وقت برای بچه ها ۴ ساعت ، که نو ساعتش صرف تکرارکلمات : « اسباب بازیهایتان را جمع کنید » میشود .  
 خواندن روزنامه نو ساعت ، و گاه ۵ دقیقه هم اضافه میشود ، اگرغیر ازصفحات فنکاهی و ورزشی را هم حوصله کنید و بخوانید .  
 کتاب خواندن ، بی کتاب خواندن ! سکس و مغازه ، ۱۵ دقیقه . خواب : ۱۲ تا ۱۶ ساعت ، اگرواتماً خسته آید بیشتر هم می توانید بخوابید . کار : سه ساعت ، وقت اضافی می باید صرف درب و داغان کردن چیزها شود . خانه داری : هیچی . اگرخانه انقدر کثیف شد که نتوانستید در خانه را باز کنید ، اسباب کشی کنید . پانویس : ۱۵ دقیقه ، وقت اضافی را صرف بیرون رفتن بخاطرسیگارویا آجبری بیشتر کنید . تماشای تلویزیون : ۲۴ ساعته ، اگر در حال تلویزیون نگاه کردن ، کاری را نتوانستید انجام دهید ، تردید نکنید که آن کار ، ارزش انجام دادن ندارد .

یک روز - نمی دانم کجا - درباره یک روزمعمولی مردمان کامل « مطلبی خواندم ، و دستگیرم شد که چنین روزی باید ۴۲ ساعت باشد .  
 یک فرد کامل ، روزانه ۴۵ دقیقه صرف آراستگی اش میکند ، ۳۰ دقیقه نرمش ، ۱/۵ ساعت ایاب و ذهاب ، یک ساعت پخت وپزوخورد وخوراک ، حدود ۲۰ دقیقه خرید ، ۴ ساعت وقت گذراندن با بچه ها ، ۷ تا ۱۰ ساعت کار ، ۵۰ دقیقه درگیرسکس ومغازله ( غلط چاپی نیست ) ، و نوساعت هم پانویس .  
 چنین فردی می بایست ۴۵ دقیقه روزنامه بخواند ، ۷/۵ ساعت بخوابد ، یک ساعت کتاب بخواند ، دندانهایش را در عرض ۱۸ دقیقه تمیز کند ، ۶ ساعت اوقات مفیدش را با همسرش صرف کند ( این زمان ، جدا از ۵۰ دقیقه سکس و مغازه است ) ، ۱۰ دقیقه با گیاهان گفت و گو کند ، ۵۰ دقیقه با سگ بازی کند ، ۳۰ دقیقه کارداوطلبانه انجام دهد و ۱۵ دقیقه به پرورش روح بپردازد. یکی نوساعتی نیز صرف تمیز کردن خانه کند .

چنین برنامه وحشتناکی ، بهترین شیوه تشویق به یک زندگی ناکامل است . درواقع شبیح کارهای بی انتهای یک روز کامل ۴۲ ساعته چنان برق مرا براند که به فکریکسری کارهای ناچور افتاده ام تا مرا از بلای این چنینی در امان نگه دارد .

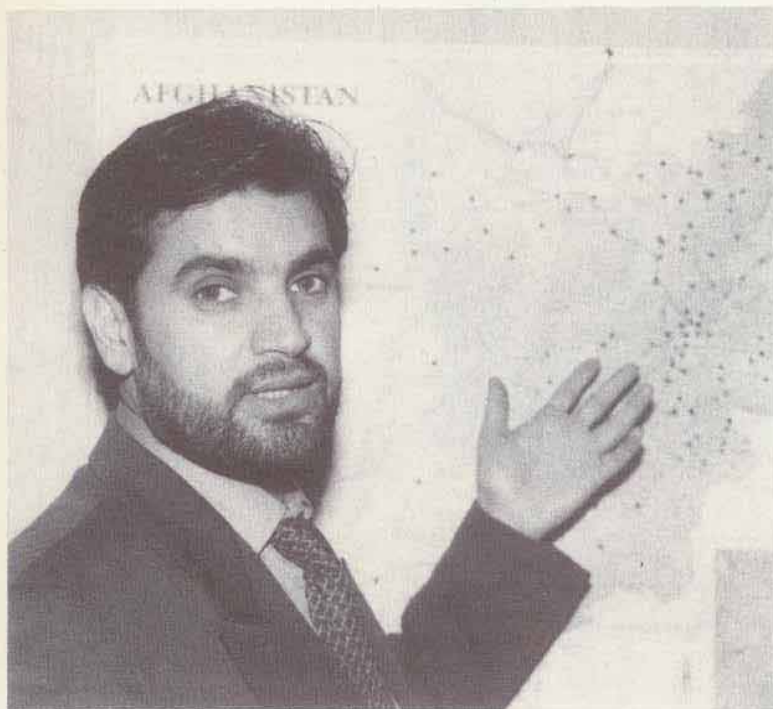
منابع :  
 اعتمادالسلطنه : روزنامه خاطرات... تهران ۱۳۵۰ ، (به استثنای شماره ۱۰) به ترتیب شماره، صفحات، ۸۵، ۹۶۴، ۳۶۲، ۵۶۲، ۴۰۶، ۳۰۳، ۹۱۰، ۸۳، ۲۳۰، ۱۶۰.  
 نو نقل قولهای شماره ۴ ، ۵ ، واژه های «مبارک» و «نامبارک» داخل بوکمانه را افزوده ایم. برای شماره ۱۰، رجوع کنید به وقایع اتفاقیه به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران ۱۳۶۲، ص ۲۸۷.

## موسیقی ایرانی ، بخشی

دیگرگونه هستند و بیانشان هم گونه ای دیگر. اما آنجا که موضوع ارتباط بین سیاست و هنر به خود هنرمند برمیگردد باید برخورد کاملاً روشنی کرد. آهنگ سازنیلمانی بنام «کال احمدواس حالت من» که در زمان فاشیسم هیتلری می زیست و کرنشی در مقابل رژیم نکرد، در خاطرات خودش مطرح می کند که من نمی فهمم چرا این تفکیک میان هنرمند و سیاست صورت میگیرد. هر هنرمندی و انسانی تمایل به انسان گرایی دارد و تنها به این دلیل است که حضور خودش را در جامعه انسانی می تواند مطرح بکند، و از این طریق است که آثاری می آفریند که انسان های دیگر آن آثار را از آن خود می دانند. موضوع انسان موضوع کلیدی آثار هنری است. اما میزان فعالیت هنرمند در پهنه سیاست بسته به دو عامل است:  
 ۱ - اینکه میل درونی اش چیست و می خواهد تا کدامین مرز در ورطه سیاست کام بردارد.  
 ۲ - حضور او در فضای مشخص و خاصی از یک دوره تاریخی.

و م : نظرتان در مورد موسیقی امروز ایران چیست؟

س م : کارها انواع گوناگونی دارند. ما در موسیقی ایران از موسیقی آهنگران داریم تا حضور و تجلی موسیقی علمی که در اروپا رایج است. مشکل میشود در مورد همه آنها نظر داد. کارهایی در موسیقی اصیل ایرانی صورت میگیرد که بر زمینه و حیطه زیبایی شناسی میشود در اینجا و آنجا از آنها تعریف خوشایند بدست داد. نیز از آثاری برخوردار هستیم که رواج بیشتری دارند و در رجعتی ایدئولوژیک به مذهب، به سنتها، به ارزش های سنتی و ارزشهای پیشین، بر ایستایی بنیادهای زیباشناسی گذشته تکیه و اصرار میکنند. طبعاً مورد نوم، موردی است از نظر من واپس گرا و ارتجاعی. مورد اول می تواند بیان گر نوعی تحول در حیطه زیبایی شناسی باشد اما این بخش از موسیقی هم چندان از رجعت ایدئولوژیک در پهنه سیاست بی نصیب نماند و هستند بسیاری از آهنگ سازان توانا که سرودها می سازند و همدلیهای بسیاری با حکومت فعلی دارند و از این طریق با تکیه به ویژگیهای فرهنگی خود، به نفع این رژیم و بنیان های واپسگراانه اش کار می کنند.



### گفتگو با داوود میر

### نمایندهء جمعیت اسلامی

### افغانستان و شورای نظار

سازمان قوی جور بکنند و تعادل بین گروههای سنی و شیعه بوجود بیاورند و اگر احیاناً موفق نشوند امکان دارد که همراهی با دولت کمونیستی کابل برایشان بهتر باشد تا نواتی که طرفدار عربستان باشد.

**س . ر :** ما در این یکسال شاهد مذاکرات مقامات شوروی و ایران و همینطور نوات مرکزی کابل و ایران بوده ایم. اصلاً میشود گفت که سیاست نوات ایران همسویی بیشتری با سیاست شوروی داشته است. پیشنهاد نوات ایران تشکیل یک نوع نوات موقت با حضور بخشی از عناصر نوات فعلی است. موضع شما در این باره چیست؟

**د . م :** نوات اسلامی ایران باید ما را کمک کند. نمایندگان کابل سفرهایی به ایران کرده اند. دفتر طیاره آریانا را مسئولین ایران در آنجا افتتاح کردند. ولی بعضی از پیشنهادهای آقای ولایتی بشکلی بیش میروند که از نگاه سیاسی مشروعبیتی برای ما ندارند. تمام مردم افغانستان از این نوات کابل نفرت دارند. و این گله ای است که ما از کشور دوست ایران بشکل آزادانه می کنیم و گله ناحقی نیست، گله ای که از شرایط واقعی افغانستان ناشی میشود.

**س . ر :** عملاً بنظر می آید که نوات ایران بخاطر محدودیت های ناشی از مشکلات داخلی کشور توانسته است سرمایه گذاری های مالی همپایه عربستان و پاکستان در افغانستان بکند. جدا از مسئله نزدیکی گروههای شیعه افغانستان با ایران، آقای ولایتی بتازگی مسئله فارسی زبانان را در منطقه مطرح کرده است؛ که البته تاجیکستان و فارسی زبانان در ازبکستان هم مد نظر او هستند. نظر شما چیست؟

**د . م :** گروه هایی که اهل تشیع هستند و در مناطق مرکزی افغانستان حضور دارند، مثل حزب وحدت که در ایران تشکیل شد، از اقلیت های افغانستان هستند و مشکلی برای ما ندارند. چرا که روابط بسیار خوبی هم با مسعود دارند. اساساً ایران بر مسئله تشیع پافشاری می کند و مایل است که گروهی از شیعیان به همراه عناصری از دولت کابل و گروهی دیگر، دولت افغانستان را تشکیل دهند. (منظور از این «گروهی دیگر» عناصر و دستجات نزدیک به حکمت یار است. حکمت یار که با دولت پاکستان روابط تنگاتنگ و همسویی آشکاری دارد، حاضر نشد که در

تعادلی بوجود بیاید. در ضمن در کابل سلاح و طیاره هایی وجود دارد که کابل می تواند چندین ماه دیگر هم مقاومت بکند. این را امریکائی ها درک میکردند. در واقع کمک امریکائی ها کمک روانی بود و در داخل افغانستان عملاً اهمیت فوق العاده ای نداشت. چرا که کمک ها به هر صورت بشکل دقیق به دست افغان ها نمی رسید و افرادی مثل اسماعیل خان و مسعود، کمک های شاید و باید را نمی گرفتند.

**س . ر :** واضح است که پاکستان، عربستان سعودی و ایران هر کدام منافع خود را در نزدیکی با مجاهدین افغان دنبال کرده و می کنند. انتقادات بسیاری به ارتش و نوات پاکستان در رابطه با تقسیم کمک های آمریکا به گروههای افغانی مخالف نوات افغانستان مطرح شده است. اگر ممکن است از نقش قدرت های منطقه و اهداف آمریکا در این رابطه صحبت کنید.

**د . م :** سیاست آمریکا باعث این شده که قدرت های منطقه بدبختانه تمامیت ارضی، اتحاد و استحکام افغانستان را در مد نظر نمی گیرند و انگیزه های سیاسی را منبع عملکرد خود در افغانستان قرار میدهند. البته آمریکا هدفش از پا درآوردن روسیه بود از طریق افغانستان، که به آن رسید. با حضور سیاسی آمریکا، خطر پیشروی روس ها در منطقه کمتر

می شد ولی حالا با خالی کردن میدان، کشورهای منطقه ول اساسی را بازی خواهند کرد. در یکی دو سال گذشته، در جنگ افغانستان یک جنگ مخفی هم بین کشورهای منطقه بوجود آمده است. مثلاً ایران دو میلیون از مهاجران افغانی را پناه داده و روابط بسیار حسنه ای با تنظیم های (گروههای) مجاهدین دارد. همچنین اختلاف بین ایران و عربستان سعودی است که هر کدام می خواهند کنترل ممالک اسلامی را داشته باشند. این باعث میشود که رقابت های سیاسی در رابطه با افغانستان بوجود بیاید. در عربستان و سیاست عمل میکند. یک سیاست رسمی عربستان سعودی است که کمک به مجاهدین افغانستان را تبلیغ می کند و یک سیاست عملی عربستان سعودی است که فقط اینکه چه کسی باید در افغانستان قدرت را در دست بگیرد، برایش مهم است. این مسائل به افغانستان صدمه می زند چون افغان ها فارسی زبان و پشتو زبان و اردو زبان هستند و مذهب شیعه و سنی وجود دارد. خدای ناخواسته اینها افغانستان را به لبنان تبدیل نکنند. آرزوی ما این نیست. برادرهای ایرانی انتخاب کرده اند که از غرب افغانستان یک

آقای میر نماینده جمعیت اسلامی افغانستان در خارج از کشور و نیز نماینده سیاسی و نظامی احمد شاه مسعود (رئیس شورای نظار) است. شورای نظار، در سیزده ایالت در مناطق شمالی و شرقی کابل مستقر، و جزئی از شورای هفتگانه افغانستان است. آقای داوود میر، سفرهای متعددی به کشورهای اروپائی و آمریکا (واشنگتن و کاخ سفید) داشته و دانما به افغانستان بازمی گردد.

سارا روزبه

**سارا روزبه :** آقای میر! در ماه سپتامبر طی مذاکراتی که بین نوات های آمریکا و شوروی انجام گرفت، نو نوات قبول کردند هر نوع کمک نظامی به طرفین جنگ، یعنی نوات مرکزی کابل و مجاهدین را قطع کنند. البته میدانیم که این، پیشنهاد جدیدی نبوده و لزوماً به تحولات اخیر شوروی مربوط نمی شده است. نوات آمریکا مدتها این مسئله را مطرح کرده و به بحث گذاشته بود.

داوود میر : قبل از هر چیز باید توضیحی بدهم درباره «نگاتیوسیمتری Negative Symmetry» که ما به فارسی تحت اللفظی «قطع کمک های بوجانبه به دو قدرت متخاصم» ترجمه می کنیم. پس از خروج قشون سرخ از افغانستان، یعنی از قرارداد ژنو در سال ۱۹۸۸ تا به امروز، روس ها مستقیماً در نوات کابل حکومت می کردند و از طریق هوا و زمین هنوز هم کمک های نظامی خود را ادامه میدادند. این کمک ها حدود ۳۰۰ میلیون دلار در ماه تخمین زده شده است. کمک های آمریکا به افغانستان و مجاهدین هیچ گاه مستقیم نبوده و همیشه از طریق نو نوات انجام میگرفته است، یکی عربستان سعودی و یکی دیگر پاکستان. مقر امریکائی ها و سیا در اسلام آباد بود و امریکائی ها بر این نظر بوده اند که تنظیم های (احزاب) افراطی مجاهدین را کمک بکنند. این کمک ها بر پایه انتخاب سیاسی، ملیتی، نژادی و جغرافیایی صورت میگرفت. ولی کمک ها به شکل عادلانه در افغانستان تقسیم نمی شد. کنگره آمریکا گروههایی را به عنوان کمیته های تحقیق در افغانستان تشکیل داد و به نتیجه رسید که امریکائی ها در کمک خود اشتباه کرده اند و کمک به شکل درست انجام نمیگیرد. وقتی بود ناوقت، چون امریکائی ها می خواستند خود را از قضیه افغانستان بیرون بکشند. مسئله نگاتیوسیمتری در صورتی می توانست فعال باشد که روس ها به همان اندازه پیمانانه کمک هایشان کم شود و

مذاکرات اخیر ایران شرکت کند. او در میان مجاهدین از دسته تندروان محسوب میشود. س. ر. : خود نوات افغانستان هم چهار چند دستگی است. اگر اشتباه نکنم وزیر دفاع اسبق نوات افغانستان در حال حاضر با حزب اسلامی افغانستان همکاری نزدیک دارد و در کودتای نافرمان اخیر، بی نقش نبوده است.

د. م. : البته، نوات کابل به دو قسمت تقسیم میشود. یکی رژیم حزب دمکرات خلق افغانستان و دوم حزب پرچم. حزب خلق، گروهی افراطی است که خواسته های بیشتری جنوب شرق افغانستان را مطرح میکند. آنان با وزیر دفاع افغانستان از نوات کمونیست، همراه عناصری در حزب اسلامی افغانستان کودتا کردند و همچنان با او همکاری را ادامه می دهند. وزیر دفاع البته الان از رژیم بیرون آمده، ولی امکان دارد که از این طریق گروههای افراطی کمونیستی و گروههای اسلامی متحد شوند و کودتا کنند. پرچمی ها، که نجیب الله از آنهاست و اردوها (که پرچمی هستند) که ببرک کارمل هم از آنان بود، کسانی هستند که از یکطرف در نوات خوش نبودند و از طرف دیگر با جریانات اسلامی خوش نیستند. اینها جریانات دیگری از اهل تشیع هستند که ایران می خواهد به آنها نزدیک بشود. ولی هنوز موفق نشده است.

س. ر. : راجع به سرمایه گذاران ایران و آقای ولایتی می گفتید.

د. م. : واضح بگویم، ایرانیان یک انتخاب مذهبی و سیاسی کرده اند. یعنی تمام مسائل افغانستان را در نظر نگرفته اند. منافع خود را در نظر گرفته اند. بدبختانه در جریان مقاومت در افغانستان دیده شد که فاصله ای میان نیروهای مقاومت که در پاکستان و ایران مستقر هستند و نیروهای مقاومتی اصلی در داخل افغانستان که تمام روز جنگ می کنند بوجود آمده است.

س. ر. : موضع شما در قبال فعل و انفعالاتی که در شوروی پیش آمده چیست؟

د. م. : وقتی که روس ها به افغانستان حمله کردند ما فکر کردیم کل مردم روسیه، غیر از جمعیت مسلمانان برای گرفتن دنیا متحد شده اند. اما تحولات جدید در شوروی بما امکان آن را داد تا از بدبختی های مردم و اختناق در آن کشور مطلع شویم. همینطور با ارتباطاتی که بین مردم روسیه و بقیه نقاط دنیا ایجاد شد، مردم روسیه هم از بسیاری مسائلی که نمیدانستند باخبر شدند. فیلمی که در مورد افغانستان در تلویزیون روسیه نشان داده شد، تأثیرات خیلی زیادی روی مردم روسیه گذاشت و تازه نشان داد که این جنگ در داخل روسیه چقدر اهمیت داشته است. گورباچف کسی بود که جلوی انفجار درونی را گرفت. طوری که این سیستم تا چند سال دیگر هم بتواند به حیات خود ادامه دهد. بنابراین ما خوش هستیم از این تأثیرات چرا که تأثیرات بسیار عمیقی است و هم مردم افغانستان خوش هستند که در فرو ریختن دیوار برلین و مسائل اروپای شرقی و روسیه، نقش داشته اند. اما نباید قضاوت مطلق کرد. نباید بشکل غربی ها که از کلاسنومت و پروستریکا کاملاً حمایت می کنند و از گورباچف دفاع میکنند، موضع گرفت. البته دفاع آنها به خاطر از بین رفتن سلاح های اتمی است. عده زیادی از مردم روسیه مهاجر خواهند شد به اروپای غربی بخاطر فقر و غیره، ولی شوروی حاضر است که وارد بازار اقتصادی اروپا بشود و این مسائل اقتصادی جهان را بر هم می زند. از طرف دیگر، تا وقتی جنگ سرد وجود داشت همه سعی می کردند روسیه بشکند و حالا که جنگ سرد از بین رفته همه سعی میکنند که روسیه منسجم شود. پس باید قضاوت زود نکنیم.

س. ر. : راجع به یلتسین چه فکر میکنید؟

د. م. : اولین کسی که با مجاهدین تماس گرفت یلتسین بود. دو سال پیش بعنوان رئیس پارلمان روسیه با مجاهدین تماس گرفت و اعلام کرد کمک هایی که به رژیم کابل می کنیم، چون پایه مردمی ندارد، ضروری نیست. همین تماس باعث شد که یلتسین را در رابطه با جریانات افغانستان، بعنوان یک کشایش در نظر بگیریم.

س. ر. : ده سال جنگ چه تأثیری بر جامعه افغانستان داشته است؟

د. م. : جنگ روابط جامعه را بکلی تغییر داده است. در این مدت مردم از حالت رکود به حالت نظامی - سیاسی رسیده اند و نسل نوین بوجود آمده. برای اولین بار شبکه های ارتباطی میان مردم مختلف افغانستان شکل گرفته است. چیزی که جنگ بوجود

آورده، یک شعور سیاسی است در بین عوام و قماندان ها (فرمانده های نظامی) که وقتی از بیرون به آنها نگاه میکنیم فقط افراد نظامی محسوب می شوند ولی اینها اشخاصی هستند که در میان مردم از نظر سیاسی و اقتصادی و تعلیم و تربیت کار کرده اند. اداره عامه ملکی (مراکز امور نظامی، مالی و اداری) را بوجود آورده اند. پس مردم روی آنها حساب میکنند. البته خرابی های جنگ و دو میلیون شهید افغانی و پنج میلیون مهاجر افغانی و روشنفکران که همه یا در زندانها هستند یا کشته شده اند، و قربانی شدن یک نسل نیز از اثرات همین جنگ است. نسلی که بدون هیچ تعلیم و تربیتی در حال زندگی است.

س. ر. : در یکی از مدارک رسمی نوات امریکا اشاره به بعضی عناصر رهبری مجاهدین شده که صدها نفر از متحدین روشنفکر خود را که در تمام امور با آنان موافق نبوده اند و بیشتر لائیک بوده اند، ترور کرده اند. این برای مردم کشورهای مسایه شما تداعی های بدی را بوجود می آورد. ضمناً شما از فعالیت های مثبت صحبت می کنید، آیا نمونه های مشخص تری دارید؟ کلاً سازماندهی آینده جامعه را چگونه می بینید؟ نوع حکومتی که مثلاً مسعود و طرفدارانش در نظر دارند چیست؟

د. م. : هنوز زود است که از نوع دولت صحبت کنیم. هنوز بحث بر سر چگونگی رسیدن به آن شرایط است. شکی در اسلامی بودن دولت نیست. باید دولت اسلامی، استقلال سیاسی داشته باشد و تمامیت ارضی افغانستان منظرش باشد. معلوم نیست چه خواهد شد ولی چیزی که مسعود پیشنهاد میکند اینست که یک انتخابات سرتاسری آزاد و جدی میتواند دولت آینده افغانستان را شکل بدهد. پیشنهاد جمعیت اسلامی افغانستان اینست که احزاب در سازماندهی و انتخابات شرکت کنند و همه افغان ها در داخل و حتی مهاجرین و افغان هایی که در اروپا هستند، میتوانند خود را کاندید کنند. البته این کاندیداتوری ها باید فقط افراد را در بر بگیرد نه تنظیم ها (احزاب) را. غیر از عده ای که در نوات کابل بودند، که آنها محکوم هستند، مثل نجیب الله و غیره. حتی باقی کسانی که در حزب کمونیست سهم داشتند، می توانند کاندید شوند. ما که نمیتوانیم پنجاه یا شصت هزار نفر را بکشیم. این کار را هرگز نمیتوانیم بکنیم. آنها افغان هستند. یک عده از مسئولین (مسئولین احزاب نواتی) را مجاهدین بخشیده اند. آنها میتوانند. از افغانستان بروند اما اگر بمانند، باید محاکمه شوند. پس قماندان های (فرماندهان) افغانستان باید که از نظر نظامی تضمینی بدهند و قادر هستند که انتخابات را در افغانستان بوجود بیاورند. تنها انتخابات مردمی است که دولت آینده افغانستان را مشخص میکند.

افغانستان یک کشور دمکراتیک مسلمان میتواند باشد. اسلام نقش مخرج مشترک را بازی میکند. بدون آن، خطر تجزیه افغانستان می رود. در شمال فارسی زبانها، در جنوب پشتوها و غیره.

نظریات مختلفی در میان مجاهدین وجود دارد. برای مثال جمعیت اسلامی افغانستان که عضو شوروی هفت گانه است از نگاه نظامی در داخل، بزرگترین گروه است و فرماندهانی مثل مسعود و اسماعیل خان که در غرب هستند و دیگران که در قندهار هستند، توانسته اند در طول جنگ یک کارها برای افغانها انجام بدهند. مثلاً ساختن شفاخانه (بیمارستان) و مدارس برای پسرها و نسوان. غیر از مسعود، رهبرانی هستند که نمی خواهند نسوان درس بخوانند. بدبختانه در دیگر مناطق از او انتقاد کرده اند که چرا دبیرستان ساخته است.

س. ر. : امروز دوباره در جراید خارجی از ظاهر شاه صحبت میشود نظر شما راجع به امکان قدرت گیری او چیست؟

د. م. : تنظیم (گروه) «محاذ اسلامی» که رئیس آن سید احمد کیلانی است و جریانی روحانی است به ظاهر شاه و رژیم سلطنتی و شاهی نزدیک است. اینها

بیشتر در خارج هستند و وزن سیاسی زیادی در افغانستان ندارند. راه حل واقعی از درون افغانستان می آید و نه از بیرون، حال این بیرون ایران باشد یا پاکستان. راه حل ظاهر شاه هم راه حل نیست. ظاهر شاه در اوایل می توانست نقش بسیار مثبت بازی کند. اما حتی بعنوان یک فرد هم تا سال ۱۹۸۶ هیچ نشانه ای از خود بروز نداد و وطن اش زیر بمب های روسیه و چکمه های قشون سرخ پامبال میشد. گورباچف در مصاحبه ای با حزب کمونیست ایتالیا در رم مطرح کرد که ظاهر شاه می تواند نقشی بازی کند ولی این بیشتر پیشنهادی از طرف روسها بود تا خود ظاهر شاه. او مشکلات جسمی زیاد دارد و هفتاد ساله است. در ضمن نظریه رژیم سلطنتی هم بکلی از بین رفته و ده سال جنگ تمام روابط اجتماعی را تغییر داده است. کارت ظاهر شاه نواق است.

### تاریخشمار وقایع مهم دو قرن اخیر

#### در افغانستان

به قدرت رسیدن احمدشاه نورانی، پسر افغانستان مدرن	۱۷۴۷
به قدرت رسیدن ظاهر شاه	۱۹۳۳
شکو، زبان رسمی کشور شد	۱۹۳۷
کویتا و اعلام جمهوری	۱۷/۷/۱۹۳۴
کودتای کمونیستها	۲۷/۴/۱۹۷۸
مداخله ارتش شوروی در افغانستان، به قدرت رسیدن ببرک کارمل	۱۲/۱۹۷۹
به قدرت رسیدن دکتر نجیب الله	۴/۵/۱۹۸۶
امضای توافقنامه ژنو بین دولت شوروی، امریکا، افغانستان و پاکستان، مبنی بر خروج نیروهای شوروی و قطع هر نوع مداخله خارجی	۱۴/۴/۱۹۸۸

۱۵/۲/۱۹۸۹

خروج آخرین نیروهای ارتش سرخ از افغانستان



سیان اینمه مرخان ته پر ماسم  
که داده جور تو بر باد آشیانه ما

مناطق هم به پرورش خشخاش اختصاص داده شده اند. آینده اقتصادی نامعلوم این جمهوری ها، قطع سرمایه‌گذاری‌های دولت مرکزی شوروی و تقسیم منابع، زمینه بگری را برای رشد تریاک در این منطقه ایجاد میکند. جاده ابریشم چه از راه ایران و ترکیه چه از راه پاکستان، امروز حامل مواد مخدر مصرف کنندگان اروپائی شده و وزن تعیین کننده ای در اقتصاد منطقه ایفا میکند.

بر اساس مجموعه عواملی که خلاصه وار مورد اشاره قرار گرفتند، منطقه آسیای جنوب شرقی در کل آستان آینده ای پرتلاطم و پرحادثه است. بررسی دقیق عوامل متعدد این امر، تأملی بیشتر و نگاهی ظریفتر را می طلبد.

قدم های اولیه شاید شنیدن خواسته ها و دیدگاه های دیگران باشد؛ حتی اگر به مذاق ما خوش نیاید و به این نتیجه برسیم که تجارب قابل انتقال نیستند.

ما از صدای باد می ترسیم  
ما از نفوذ سایه های شک  
در باغهای یوسه هامان رنگ می بازیم  
ما در تمام میهمانیهای قصر نور  
از وحشت آواز می لرزیم  
شورخ

۱) نمایشگاههای کتاب و کالاهای بازرگانی در شهرهای دوشنبه، اما آتا و اشک آباد که بوسه دولت ایران ترتیب داده شده اند. یا سفرهای متعدد روشنفکران ایرانی و تاجیکی. برای آشنائی بیشتر با جوانب اقتصادی و بازرگانی در این زمینه رجوع کنید به مقاله لوس آنجلس تایمز سپتامبر ۱۹۹۱ Iranian trade with Central Asian Breakaway

۲) که بوسه استالین به منطقه آسیای میانه تحمیل شد. به همین جهت برای مثال تنها ۵۶٪ ساکنان تاجیکستان، فارسی زبانان هستند و شهرهای تاریخی این مردمان مثل بخارا در ازبکستان قرار گرفته است.

۳) برای تصویر دقیقتری از تأثیرات متقابل مجاهدین افغانستان و تاجیکستان و ازبکستان به مقاله جامع و جالب الیویه ریا رجوع کنید: Roy, Olivier : Géopolitique de l'Asie Centrale in Cahier du monde Russe et Soviétique, Jan/Mars 1991 p.p. 143-152.

۴) نگاه کنید به مقاله Harrison, Selig : La lente implosion de l'Afghanistan. Le monde Diplomatique, Mars 1991, p.51

۵) عربستان سعودی ۹ هزار مسجد در ازبکستان خواهد ساخت. بتازگی گزارشی در لوموند حاکی از پخش وسیع قرآن و وصیت نامه آقای خمینی در تاجیکستان بوسه جمهوری اسلامی درج شده است.

۶) حکم قطع دست راست و پای چپ دو توریست مسلمان امریکائی به جرم نرزی یک هفته پیش در پاکستان صادر شد.

۷) به گزارش مفصلی که متخصصین امریکائی برای اعضاء کنگره امریکا تهیه کرده اند، حزب اسلامی حکمتیار تا بحال سهوا تن از مخالفین فکری اش را کشته است، نگاه کنید به US Policy, toward Afghanistan, Hearing: Committee on Foreign Affairs 101st Congress. mar7,1990. خود افغانها از پیشاور: AFGHANews, Vol, 7, no 18, Sept,15,1991

۸) در تاریخ پس از جنگ جهانی دوم، هیچگاه شاهد آن نبوده ایم که دولت امریکا بخاطر مذهبی بودن یک حکومت روابط اقتصادی - سیاسی خود را تغییر داده و یا قطع کند. روابط حسنه عربستان سعودی سنتی و امریکائی لایک نمونه بازرگی است. در ضمن مصرف کنندگان مواد مخدر در امریکا بوسه کارتلت های امریکائی جنوبی تغذیه میشوند. پلی هرنین اروپا از شرق وارد میشود. Hearing, p.123 (۹)

افغانستان همانند ایران، ظرفی است از اقوام متفاوت، پشتوها و بلوچ ها در مناطق جنوبی (قندهار) و شرق و غرب کشور (در مرز ایران و پاکستان) تاجیکها در حول منطقه هرات در مرز ترکمنستان و در شمال شرقی، هزارس در مرکز (قندهار) و شمال غربی و ترکمن ها و اوزبکها در شمال غربی در مرز ترکمنستان، اوزبکستان و تاجیکستان و چین(۴). مسئله اقوام و ملیت ها و چندپارگی آنان در منطقه، دقیقا دستاویزی بوده است تا کشورهای همسایه افغانستان و همینطور عربستان سعودی از آن سوء استفاده کرده و در طول جنگ بنا بر قانون «رنال پلیتیک» کمک های مالی - روانی خود را به آن دستجاتی که همسوئی با آنان داشته اند چاری کنند. برای مثال پاکستان که مایل است یک بار برای همیشه «کمریند اسلام» از نوع پشتوی آن را برای مقابله با شوروی، هند و ایران بدور خود بکشد، در طول این سالها کمک های مالی و تسلیحاتی آمریکا را عمدتا به همسویان و خودگماشتگانش روان کرده است. ایران و عربستان هم بدینگونه. مضافا اینکه نقش فعال ایران و عربستان در

افغانستان و آسیای میانه در واقع جنگ هژمونی میان این دو کشور است. (۵)

دولت ایران بر فارسی زبان بودن بخشی از جمعیت افغانستان و آسیا، یاقشاری زیادی نمیکند. چرا که این شتری است که پشت در خانه خودش هم میتواند بخوابد. پس کلیدی بودن مسئله ملیت ها و «لبنانی» شدن منطقه، فقط مربوط به افغانستان و آینده آن نیست.

مسئله نوم، مسئله دین اسلام است. تفاوت ها فقط بر پایه تقسیم میان شیعیان و سنی ها نیست. گوا اینکه دیگر قدرتهای منطقه، سیاست و رقابت خود را بر این پایه میگذرانند. مجاهدین افغان اکثرا بر اسلامی بودن دولت آینده خود متفق القول هستند، بیون آنکه قدمی برای تشریح شکل و محتوای حکومت آینده بردارند. برای ناظرین این سؤال می تواند مطرح شود که دولت اسلامی آینده افغانستان از چه نوع خواهد بود؟ از نوع پاکستانی آن(۶) یا از نوع عملکرد بخشی از رهبران جنبش مجاهدین که به اعتراف گروههای مجاهدین، مخالفین خود را - که در همان جنبش شمالند - ترور میکنند(۷) یا آنان که ممنوعیت های مبتنی بر جنسیت را تحمیل کرده، مخالفت خود را علیه ساختن مدارس برای دختران، شدیداً ابراز می کنند. این نظرهاها و عملکردها که بر بستر عقب افتادگی های ناشی از فقر و سالها جنگ و ویرانی و فقدان یک دولت مرکزی مقتدر برای رفع نیازهای اولیه عموم شهروندان، شکل گرفت، می تواند آینده ای را ترسیم کند که یادآور خاطرات سیاهی از کارنامه دیگر دولت های اسلامی منطقه باشد. آیا این جهت یابی در افغانستان بدین معنی است که دیگر جمهوری های جنوب شوروی هم از زبان مذهب برای دستیابی به هویت تازه خویش استفاده خواهند کرد؟ به هر رو فعالیت دیگر قدرت های منطقه (مثل تشویق جدی عربستان سعودی برای حرکت وهابی ها و اخوان المسلمین در ازبکستان، تاجیکستان و افغانستان و تبلیغ گسترده آنها) هدفی غیر از سوق دادن این بیداری ها به این جهت ندارد. فروپاشی ابرقدرت شوروی، نگاه نگران غرب را بسوی دشمن احتمالی جدید، یعنی محدوده جغرافیایی مسلمان نشین آسیای جنوب شرقی، جلب کرده است.

خطر اسلامی شدن یا همسو بودن کشورهای جدید منطقه در زمینه مذهب، تنها نکته ناخوشایند برای کشورهای غربی و بخصوص اروپائی نیست(۸). و اما نکته سوم : به گفته متخصصین افغانستان امروز بعد از «منتظ طلانی» مواد مخدر (یعنی تایلاند، برمه و لائوس) دومین مرکز مواد ضام هروئین است. فقدان یک ساختار اقتصادی مولد، توضیح دهنده رشد این کالا است. افراد و گروههای متعددی در میان مجاهدین (مثل ناظم آخوندزاده «حرکت انقلاب»، که با کمک ارتش پاکستان و آگاهی سفارت امریکا در پاکستان، مسئولیت کشت و عبور مواد مخدر در چین های نظامی پاکستان را به عهده دارد(۹)، دست اندر کار پرورش خشخاش هستند و حتی برگیری های داخلی میان افغانان بر سر کنترل این مناطق در چندساله اخیر مرتباً صورت گرفته است. اگر گفته افرادی را که به تازگی از سفر تاجیکستان و اوزبکستان بازگشته اند قبول کنیم، دره های این

# افغانستان در نقشه نوین منطقه

سارا روزبه

تحولات اخیر در مناطق اطراف دریای خزر، از کردستان تا مرز چین، امکان بروز پیوندهای نوین قومی، ملی، زبانی و مذهبی را ایجاد کرده است. اسن همسوئی ها به شکل استحکام داد و ستدهای اقتصادی و فرهنگی فرامرزی متبلور شده اند (۱) و نیز به شکل زیر سؤال رفتن مرزهای مصنوعی(۲)، که امروز با فروپاشی اتحاد جمهوری های شوروی و خروج ارتش سرخ از خاک افغانستان و از زیر برف سرزود خواست های ملت های منطقه گاه به شکل ناسیونالیزم (آذربایجان) و گاه به شکل مذهب بروز میکنند.

عده ای بر این نظرند که در این میان حوادث ده ساله اخیر در افغانستان نقش مهمی را در دامن زدن به «آغاز پایان یافتگی هژمونی احزاب کمونیست نه تنها در شوروی بلکه در اروپای شرقی داشته است. و در ضمن آشخور بیداری ناگهانی حرکت های اعتراضی و متشکل جمهوری های آسیای میانه بوده است»(۳)

مسائل درونی افغانستان را نمی توان در پشت مرزهای آن کشور محبوس کرد چرا که مشکلات و معضلات امروز و فردای افغانستان مربوط به محدوده جغرافیایی آن نبوده، بلکه مخرج مشترک کل منطقه ایست که در کرانه های جنوبی امپراطوری سابق روسیه، خاموش به انتظار نشسته بود. امروز دست اندرکاران افغانستان بدرستی از امکان بالکانی شدن کشور خود صحبت می کنند.





مدتی است که « تهاجم فرهنگی » شاه بیت هرسخنران و نشریه دولتی است ، چنانکه گویا تهاجمی بزرگتر از تهاجم عراق در کار است ! انتشار تعدادی نشریه غیردولتی و کتاب غیرحکومتی ، منظور اصلی طرح کنندگان این « تهاجم » است . درمدر این « مدافعین » روزنامه کیهان قرارداد کرده اند همواره در وضعیت قرمز سیر میبرد . تحریک ، تهدید ، تحریف مشخصه اصلی نوشتارهای تیترودرشت کیهان است ، کیهان یکی از بزرگترین موسسات انتشاراتی کشور است که تحت هدایت و نظارت حکومت قرارداد ، نویسندهگان اغلب از دست اندرکاران حکومت هستند و اخیراً نیز آقای اصغری مسئولین « دادستانی مرکز » توسط آقای خامنه ای بعنوان نماینده اودر موسسه منصوب شد . نقل قسمتی از سخنرانی آقای یحیی اسلانی در مجلس شاید بخشی از علل تهاجم را بازگوید : « مروری گذرا بر میزان ورود فعلی تقسیم ارز اختصاص یافته به مطبوعات حاکی از نارسایی وعدم توجه به نشریات کشور ( به چند مورد ) میباشد ، اگرچه چهل میلیون دلار ارز اختصاص یافته در سال گذشته و جاری با توجه به نیاز جامعه رقمی قابل توجه نیست اما نحوه تقسیم این مبلغ بین نشریات

اندی از آن گذشته و بقول آقای رئیس جمهور : « در اجرای ۹۰ درصد برنامه دولت موفق بوده » ، « رشد تولید ۱۰/۱ درصد مایه خرسندی و ... » است اما هنوز گرانی نه تنها تغییری نکرده است که روزیروز به ابعاد آن افزوده می شود . بنابراین ظاهراً چاره ای نمی ماند جز تعین حکایت من نبودم دستم بود ! رئیس جمهور میگوید : « ما انتظار داشتیم که کسبه و تولید کنندگان در این حرکت ما را یاری دهند اما معلوم شد که خیلی از آنها حاضر به همکاری نیستند » البته روشن است که جناح بازار جمعاً « رسالت » دفاع از دولت را در جناح بندی های اخیر برگزیده و منظور آقای رفسنجانی از کسبه و تولید کنندگان « کسبه کوچک هستند که عامل گرانی و

## از قحطی و گرانی ،

اند ! و به همین دلیل ، سیاست « قیمت گذاری و فرهنگ انیتک زنی » را طرح می کنند ! از طرف دیگر ، حذف سوپسید با همه تکذیب های مکرر ، به سیاست اقتصادی پایدار دولت تبدیل می شود . رئیس جمهور در یک مصاحبه مطبوعاتی صریحاً اعلام می کند : حذف سوپسید تا زمانی که تولید به حد اشباع نرسد ادامه خواهد داشت ! ! و آقای الویری رئیس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس در توجیه این سیاست میگوید : « با اعطای سوپسید ، کسری بودجه بیشتر و با استفاده از وام خارجی میتوان بر کوتاه مدت قیمتتها را پائین نگاه داشت ولی عواقب آن گریبان اقتصاد کشور را خواهد گرفت » و می افزاید : « دولت می تواند ... با افزایش استقرار از بانک مرکزی قیمت کالاها و خدمات مورد نیاز مردم را به نصف تقلیل دهد ولی این کار کمکارمند و کارگرا را که می خواهیم از او حمایت کنیم خواهد شکست » . وام خارجی که گرفته میشود ؛ کسری بودجه که وجود دارد ؛ کمکارگر و کارمند هم که شکسته میشود ؛ در طی این ۱۲ سال هم این « حذف ها » به خورد ملت داده شده است ؛ فقط میماند که آقای مهندس الویری این تهدید و تعارف را برای چه کسانی می کند ؟ آن ۲۰ درصد یا آن ۸۰ درصد !؟

مردم

## به تنگ آمده اند

این جمله با خطی درشت و زیبا بر یکی از دیوارهای مجتمع شهدا در حومه شهر تهران نوشته شده است .



کشور بسیار نا عادلانه و تاسف بار است ، در حالیکه در سال ۶۹ از مجموع ارز اختصاص یافته یکی از روزنامه های عصریه تنهایی چهارده میلیون دلار را دریافت داشته است ، سهم ارزی بیش از ۲۰۰ نشریه در حدود ۱۱/۳ میلیون دلار بوده است . همین میزان ارز جهت تهیه کاغذ مورد نیاز نشریات در اختیار روزنامه با سابقه گذاشته شده است . در سال ۷۰ از مجموع چهار میلیون دلار ارز اختصاص یافته به مطبوعات سهم دو روزنامه عصر ۲۵ میلیون دلار و علیرغم افزایش تعداد و عناوین نشریات کشور ، سهم ارزی بیش از ۲۵۰ نشریه به ۸/۸ میلیون دلار کاهش پیدا کرده است . از سوی دیگری نگاهی به صفحات روزنامه ها می بینیم که یکی از روزنامه های عصریا اختصاص ۱۹ صفحه از ۲۸ صفحه یعنی ۶۸ درصد صفحات به آگهی های خصوصی ، بالاترین سهم را در این خصوص داشته و روزنامه دیگری ۱۸ صفحه از ۲۸ صفحه یعنی ۶۴ درصد صفحات مقام بوم را داراست . تامین هزینه های مربوط به بخش آگهی های این روزنامه ها از سر جمع ارز تخصیصی مطبوعات و به زیان سایر نشریات کشور پرداخت می شود .

البته اینروزها نوشتن شعار به دردیوار شهرهای ایران دوباره رایج گشته است . وادی خبرنگار میگرد که اگرچه شعارهایی نظیر مرگ بر ... نابود باد ... به سرعت توسط پاسداران پاک میشود اما شعار فوق مدتهاست که بردیوار مانده است ، چنانکه گوئی یا شعار فوق « عادی » تلقی شده و یا خود حضرات نوشته اند ! تا قبل از دولت آقای رفسنجانی هرگونه مشکل اقتصادی به گردن « ۵۰ سال حکومت آن پدر پوسر » انداخته میشد ، امروز آقای رفسنجانی از معضلات به وجود آمده در طی ۱۲ سال « سخن میگوید ، گفته هائی که ۱۲ سال تکرار شده اند و یک سؤال رابه محروسوالات مردم تبدیل کرده اند : مسئولیت اداره این مملکت به عهده کیست ؟ آقای رفسنجانی میگوید : « ما قبول داریم که مردم مشکلات زیادی دارند » . یکی از این مشکلات به قول یکی از نمایندگان مجلس « زیر خط فقر بودن کسانی است که کمتر از ۱۶ هزار تومان درآمد دارند و این یعنی اکثریت مردم » . دولت برای مقابله جدی با مشکلات اقتصادی ، « یکی دوسال » را کافی نمیداند و از سوی دیگر برای برنامه پنجساله بعنوان راه حل تکیه میکند برنامه ای که دوسال و



## خبرهائی از ...

« گمشده »

« در سرزمین خوشبختی »

برای نخستین بار در سینمای ایران - بو فیلمنامه به نامهای « در سرزمین خوشبختی » و « گمشده » - نوشته علی اصغر عسگریان ، فیلمساز ایرانی - هم زمان علاوه بر فارسی - به زبانهای انگلیسی ، فرانسه و آلمانی چاپ و منتشر میشود . این اقدام که حاصل مدت ها تلاش عسگریان و گروهی از مترجمین آلمانی و انگلیسی با همکاری یک مؤسسه سینمایی آلمان و گروه فرهنگی - نمایشی «تارا» در آخن انجام یافته ، میتواند در هر چه پیشتر شناساندن ادبیات نمایشی ایران به جهانیان مؤثر باشد .

گروه نمایشی «تارا» در شهر آخن - آلمان ، مسئولیت نشر و چاپ فارسی آنرا به مدد « انتشارات نوید » بعهده دارد .

عسگریان که آخرین فیلمش در ایران ، فیلم سینمایی « صف » بود - و تا کنون به نمایش در نیامده - چند سالی است که در آلمان بسر میبرد .

او در گروه نمایشی «تارا» به اتفاق جمعی از هنرمندان ایرانی به فعالیت نمایشی مشغول است که آخرین نمایش صحنه ای این گروه اجرای نمایشنامه « سلندر » نوشته بهرام بیضائی بود .

فیلمنامه « در سرزمین خوشبختی » که از مدتی پیش بدلیل موضوع و نوع پرداختش مورد بحث و گفتگوی عوامل سینمایی آلمان بود ، از زمینه ای عرفانی برخوردار است که به پیشنهاد تلویزیون آلمان متن آن بزبانهای دیگر به چاپ میرسد .

فیلمنامه « گمشده » به طور کلی به مسئله خارجی بودن توجه دارد و موضوعش حکایت از موقعیت یک کودک تنهای ایرانی در شرایط غریب زندگی در آلمان دارد .

« گمشده » بواسطه موضوع و طرح تازه آن در عین حال در برگزیده مسائل اجتماعی آلمان نیز می باشد و هم اکنون با انجام برآورد هزینه آن - به احتمال فراوان - بعنوان یک فیلم سینمایی ، به کارگردانی نویسنده آن ( عسگریان ) و با همکاری گروه فرهنگی - نمایشی «تارا» برای یک مؤسسه سینمایی آلمان ساخته خواهد شد .

### «فستیوال هنر ایران» در آلمان

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با همکاری شرکت بزرگ صنعتی «تیسن» آلمان برگزار کننده فستیوال هنر بزرگی در شهر دوسلدورف آلمان بود . در این فستیوال مجموعه ای از هنرهای تجسمی، تئاتر، موسیقی محلی، نمایش صنایع دستی ایران و... با شرکت یکصد و پنجاه تن از هنرمندان ایرانی عرضه شد . ریز سه شنبه دهم سپتامبر این فستیوال توسط خاتمی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی افتتاح شد . جمعی از مخالفین رژیم جمهوری اسلامی و نیز نیروهای ترقیخواه آلمان در محل برگزاری فستیوال حاضر شدند و دست به اعتراض زدند . در این حرکت اعتراضی، به سوی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی تخم مرغ گندیده پرتاب شد و همراهان او، به ویژه عبدالقاسم خوشرو، معاون هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، آسیب دیدند .

### دکتر هوشنگ الهیاری و «عشق من وین»

دکتر هوشنگ الهیاری (روانپزشک) که تا کنون ده ها فیلم سینمایی بلند و کوتاه ساخته است و جوایز متعددی از فستیوال های جهانی بدست آورده است، سرانجام «عشق من وین» را به روی پرده برد . در این فیلم - که به زندگی یک خانواده گریخته از ایران در وین پرداخته شده است - «فریدون فرخزاد» نقش اصلی را ایفا می کند . دکتر الهیاری که این فیلم را به عنوان یک فیلم آرتیستی به یازدهمین فستیوال جهانی فیلم مونترال فرستاده است، از کارگردانان و فیلمسازان بنام ایرانی در اتریش است . نخستین فیلم سینمایی دکتر الهیاری فیلم «بازوای منی مرگ خود را طراخی می کند» بود . که موقعیت چشمگیری نصیب این پزشک کارگردان کرد .

### قصه خوانی و بحث و گفت و گو

به صورت دفتر فرهنگی DAS KULTUR (BURO) در شهر برمن ، قدسی قاضی نور نسیم خاکسار، در تاریخ دوم سپتامبر قصه خوانی و سخنرانی داشتند . ابتدا قدسی قاضی نور برای جمعی از کودکان قصه خواند ، و بعد در نشست دیگری نسیم خاکسار « مقاله « گفت و گو برانیات » را که نگاهی به سه رمان « بوف کور » ، « چشمهایش » و « بره گمشده راحی » بود ، خواند . قدسی قاضی نور در این شب شعر نیز خواند . در پایان بحث و گفت و گو در باب « با ادبیات و مقاله نسیم خاکسار صورت گرفت .

### نصب مجسمه « جهان در اسارت بیداد »

ساخته بهروز حشمت در وین بیکره جدیدی که نمایش حضور دنیا در لابلای دیوارهای نابرابری ، ستم ، استثمار، بیگانگی ، جنگ ، قحطی و کشتار و کجروی های بسیار است ، به دست توانای هنرمند ایرانی ، بهروز حشمت ، ساخته و دره شویاتزرگارتن - یکی از پارکهای بزرگ منطقه ۳ وین - نصب شد . نامی که بر این مجسمه گذاشته شده است « جهان در اسارت بیداد » است .

### فترکتب در دانشگاه های ایران

دکتر ریاضی معاین آموزشی وزارت فرهنگ و آموزش عالی ، کمبود کتاب در دانشگاههای ایران را یک ضعف بزرگ علمی ، اعلام کرد ، و خاطر نشان ساخت که تعداد کل کتابهای موجود در دانشگاههای ایران رویهمرفته رقمی حدود ۶ میلیون جلد میباشد که این رقم حتی به اندازه کتابهایی که در قفسه کتابخانه یک دانشگاه معتبر خارجی دیده می شود ، نیست .

### زن و جنسیت در خاورمیانه

«زن و جنسیت در خاورمیانه» عنوان سمیناری است که از ماه آوریل ۱۹۹۱ در کانون پژوهش تاریخ زنان ایران، وابسته به جمعیت زنان تاریخ پژوه در شیکاگو آغاز به کار کرد . این سمینار در ماههای ژوئن و ژوئیه نیز به کار خود ادامه داد . کانون پژوهش تاریخ زنان ایران همچنین در صدد است مدارک و اسناد مربوط به تاریخ زن ایرانی را در دوره معاصر گردآوری کند .

آدرس: Historical Society of Iranian Woman P.O. BOX 5424 Evanston III 60204 5424 U.S.A

### شجریان در سرفرورپا

کنسرت محمد رضا شجریان ره علی جهاندار « به همت مؤسسه فرهنگی هنری آرا » آلمان ، در شهرهای مختلف اروپا برگزار خواهد شد . (در ماه اکتبر) . هموزان این گروه مسعود شناسا ، داریوش پیریانکان ، جمشید عدلیبی ، محمد فیروزی ، سعید فرج پوری ، وهامین شجریان ، هستند . حسدا بردار این کنسرت که در شهرهای مختلف آلمان ، اتریش و انگلستان برگزار شده میشود ، ایرج حقیقی است .

### درخواست انجمن قلم آلمان برای جلوگیری از حضور رسمی جمهوری اسلامی و مؤسسات انتشاراتی ایران در نمایشگاه کتاب

انجمن قلم آلمان (Pen Club) یکی از بهترین انجمن های گردآورنده نویسندگان و شاعران، و شاخه ای از انجمن بین المللی قلم خواستار شد که مؤسسات انتشاراتی ایران به نمایشگاه کتاب در فرانکفورت راه داده نشوند . این نمایشگاه که هر ساله در ماه اکتبر در شهر فرانکفورت برگزار می شود یکی از بزرگترین نمایشگاههای کتاب جهان است . تا کنون در اثر اعتراضات اپوزیسیون ایرانی در خارج از کشور، جمهوری اسلامی اجازه شرکت در این نمایشگاه را نداشته است، و از شرکت مؤسسات انتشاراتی ایران در این نمایشگاه نیز جلوگیری شده بود . انجمن قلم آلمان در اطلاعیه مطبوعاتی خود آورده است: «تا هنگامی که حکم اعدام سلمان رشدی لغو نشده است، هرگونه معامله با مؤسسات انتشاراتی ایران که از سوی دولت آلمان مجاز شده باشد در واقع همان کیفیت اخلاقی را دارد که معاملات اسلحه با رژیم اسلامی» . این انجمن مدیر نمایشگاه کتاب فرانکفورت را متهم کرده است که با پذیرش شرکت جمهوری اسلامی در این نمایشگاه ، حکومتی به این نمایشگاه راه می یابد که خواستار به قتل رساندن یک نویسنده (سلمان رشدی) شده است .

طبق آخرین خبر دریافتی مسئولان نمایشگاه کتاب در فرانکفورت دعوت از ناشران دولتی جمهوری اسلامی را پس گرفته اند .

### نامه سرگشاده به سازمان ملل

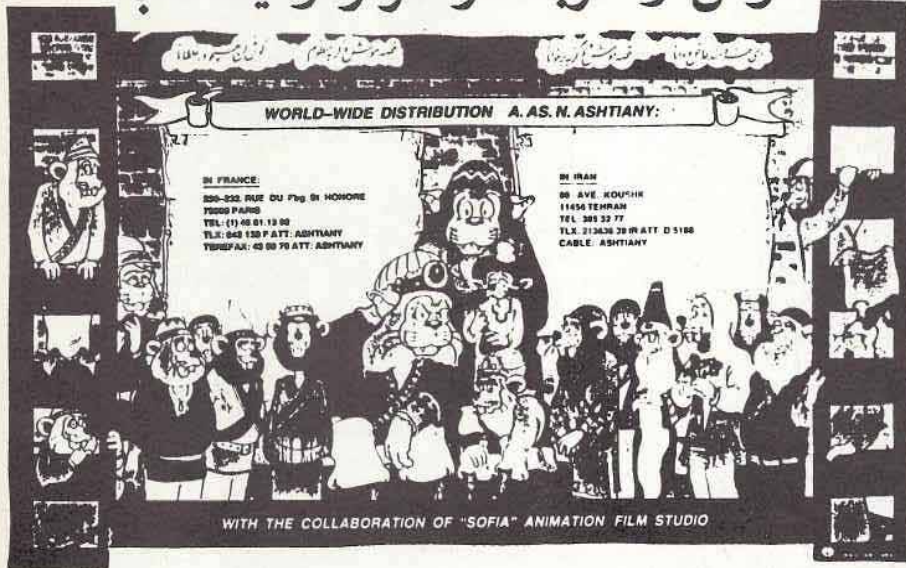
«کمیته دفاع از حقوق زن در ایران» نامه سرگشاده ای در اعتراض به وضعیت زن در ایران امروز، به سازمان ملل ارائه کرده است . این نامه سرگشاده که امضای ۵۲ تن از خبرنگاران، نویسندگان،

وکلای مجلس، هنرمندان و استادان دانشگاههای سوئد را به پیوست دارد، به نقض حقوق بشر، تحقیر و سرکوب زنان و آپارتاید جنسی در شرایط امروز ایران پرداخته است . «کمیته دفاع از حقوق زن در ایران» که این نامه را انتشار داده است با ایراد سخنرانی های متعدد در جلسات و گردهمایی های سوئدی، تألیف و ترجمه مطالب مربوط به حقوق زنان و نقض این حقوق در ایران امروز، می کوشد مسئله زن در ایران را بر زمینه ای گسترده مطرح سازد و حمایت افکار عمومی سوئد و بویژه زنان سوئدی را جلب کند که تا کنون به موفقیت های قابل توجهی در این زمینه دست یافته است .

### اجلاس «جامعه استادان و متخصصین ایرانی مقیم آلمان»

شنبه ۷ سپتامبر «جامعه استادان و متخصصین ایرانی مقیم آلمان» جلسه ای در شهر کلن آلمان برگزار کرد . در این اجلاس علاوه بر دو سخنرانی علمی توسط پروفسور تقوی و پروفسور مهربانی، مسئولین «جامعه» گزارشی در رابطه با وضعیت «جامعه استادان و متخصصین ایرانی مقیم آلمان» ارائه دادند . در این اجلاس، پیرامون دومین سفر جمعی از اعضاء این «جامعه» به ایران و نیز احوالات دانشگاهی در ایران و کمک مالی به دانشجویان در ایران ... نیز بحث و گفتگو شد .

# موش و گربه در هزار و یکشب



● نورالدین آشتیانی، بعد از سال‌ها تلاش توانسته است ساختن فیلم صد و هجده دقیقه‌ای خود را با نام «موش و گربه در هزار و یکشب» به مراحل پایانی برساند. این فیلم که به شیوه نقاشی متحرک ساخته شده، اقتباس هشیارانه‌ای است از داستان منظوم موش و گربه، سروده عبید زاکانی. ساختن این فیلم رنگی با استفاده از ۱۵۷ هزار تابلو نقاشی که توسط نقاشان ایرانی در داخل کشور و برای این فیلم ترسیم شده، انجام گرفته است. مونتاژ و صداگذاری «موش و گربه در هزار و یکشب» در بلغارستان انجام میگردد که این روزها مراحل پایانی خود را میگذراند. آشتیانی در نگارش این فیلمنامه، نگاهی نو و امروزی‌تر به موش و گربه عبید دارد و شاید بتوان گفت موش و گربه عبید را به زبان تصویر، تفسیر کرده است.

تهیه این فیلم با سرمایه‌های نورالدین آشتیانی صورت گرفته و کارگردانی هنری آنرا کریس کاراپتیان با همکاری رحیم حکمت شعار، سیمین نصیری، لیدا طاهری، و امیک مارتیروسیان عهده دار بوده است. موسیقی متن فیلم که توسط نورالدین آشتیانی انتخاب شده، از آهنگ‌ها و قطعه‌های گوناگون ایرانی و خارجی است که همخوانی آنها با صحنه‌های فیلم و حرکت پرسوناژها بسیار چشمگیر و موفق است. تا کنون پیشنهادات قابل تاملی برای خرید این فیلم از سوی کمیته‌های معتبر فیلم در کشورهای مختلف به نورالدین آشتیانی شده، اما او هنوز پاسخی به هیچ‌یک از آنها نداده است. این فیلم قرار است تا پایان سال ۱۹۹۱، آماده اکران شود.

تقدیم به استاد شجریان  
احمد حیدریگی

## تشنهٔ شبم

بخوان به «مویه» براین شام بی سپیده بخوان  
بخوان به قامت سروی که شد خمیده بخوان  
بخوان برای جدائی، بخوان برای سفر  
به آهوان از این بیشه‌ها رمیده بخوان  
به گل به سبزه به جنگل به جویبار تهی  
به آشیانهٔ مرغان پرکشیده بخوان  
برای روز رهایی، برای صبح بهار  
به مرغی که به کنج قفس خزیده بخوان  
به خویشان، به غم من، به آسمان، به زمین  
به کودکی که خدایش نیافریده بخوان  
به خاک تشنهٔ شبم، به ابربی باران  
به غنچه‌ای که بهارش به سررسیده بخوان  
بخوان به این شب تارو پیاله‌های تهی  
به آتشی که خزان برچمن دمیده بخوان  
چو نیشتر به رگ تار زخمه زن بی تاب  
بخوان به «مویه» براین شام بی سپیده بخوان

همدان

دوره ۱۵ صفحه

## زیست اسطوره در شعر

با چنین رجعتی در واقع به یادآوری و «ذکر» زمان از دست رفته (زمان بی زمانی) می‌نشیند. این یادآوری و ذکر اما به معنای حقیقی بازنگری دوباره و همواره لحظه‌های نخستین خلقت و راز و رمز کیهان و انسان است.

باری، شاعر با این یادآوری همواره در صدد بازگرداندن هستی فراموش شده به حافظه تاریخ واقعی (و نه حقیقی) و هدایت آن به جهان بی مرگی و جاودانی ست. بازآفرینی حال پلشت به مرگ آلوده و زمانمند به سیاق و گونه‌های زمان بی زمان اسطوره‌ای. این است راز و رمز رجعت شاعر به گذشته اسطوره‌ای در عصر (desacralisation) از هستی و حیات انسان که، سراسیمگی و بیمارگونه‌ی زندگی کنونی ماشینی و تمدن تکنیک آموخته و خودآمیخته‌ی موجود آورده است (اوتامونا)

جان کلام آری شاید برای شاعر اسطوره زیست، «زمان خطی» (le temps linère) بازگشت ناپذیر هرگز قابل تصور نباشد. چه، شاعر اسطوره زیست به گردش زمان دورانی (le temps cyclique) و بازگشت جاودانه و حلول و تناسخ و استمرار در سه جهان (گذشته، حال و آینده) می‌اندیشد و از همین درست که در چنبره این دایره، گذشته را به حال و آینده را به گذشته می‌برد؛ هرچند به تصور برخی در این دایره سرگردانی و حیرت و پریشانی به دور تسلسلی بیهوده گرفتار آمده باشد ●

## شکار حقایق از دریچه

### دوربین

مجله فتو : چرا به تحقیق روی این موضوع روی آوردید؟

عباس : من ایرانی هستم و انقلاب خمینی را بمدت ۲سال از سال ۷۸ تا ۸۰ دنبال کردم. باین فکر افتاده بودم که تاریخ اسلام و مسلمانان را ورای تعصب و افراطیگری دنبال کنم. بعنوان يك روشنفکر، من در نشان دادن آنچه که در کشورهای مسلمان می گذرد، مسئولیت دارم. انجام این کار برای من خیلی طبیعی بود. اگر من آنرا انجام ندهم، پس چه کسی انجام دهد؟ بنا براین تصمیم خود را گرفتم و بعد از يك دوره کار شخصی و تکنیکی در مکزیك، کار حرفه ایم را از سال ۱۹۸۷ در مصر شروع کردم.

کار اصلی من در افریقای سیاه از مارس ۱۹۸۸ در حالی شروع شد که BBC در حال تهیه فیلمی در باره من بود.

مجله فتو : این تفحص و تحقیق چگونه تکامل پیدا کرد؟

عباس : کم و بیش که در کارم پیش می رفتم، متوجه شدم که موضوع فقط خوبی یا بدی نیست و من تنها به نشان دادن تاثیرات انقلاب ایران و آنچه در ظاهر اوج گیری افراطی گری به نظر می آید، نباید اکتفا کنم. من هم چنین میخواستم نشان دهم که مسلمانان چطور با اسلام زندگی می کنند. وقتی که مقایسه می کنیم، خیلی متنوع است. مثلا، در سنگال و اندونزی، متوجه می شویم که بدور يك اسلام واحد، مسلمانانی کاملا مختلف و متفاوت جذب شده اند. اسلام بعنوان دین یا اعتقاد شاید یکیست، سخنان واحد است، آنها همه، احکام واحدی را باور دارند؛ اما انجام و عملکرد با توجه به فرهنگ متفاوت تغییر می کند. در مورد افریقا، بیشتر خرافات است که اسلام را اشباع می کند. این چیزی است که من سعی کرده ام در عکس شماره ۸ نشان دهم؛ آن مخلوط جادو و علائم اسلام. ما آنها را در

عباس ، عکاس ارزنده ایرانی، که با نگاه نافذ از دریچه دوربین به یکی از مهمترین مسائل ایران و جهان-اسلام و مسلمانی- می نگرد، اخیرا به عنوان عکاس محقق و پرحوصله و سخت گوش، در کشورهای اروپایی به شهرتی چشمگیر دست یافته است. مجله فتو (FOTO-شماره ۱۱۳) در پاریس، با او گفتگویی داشته که فشرده ای از ترجمه آن را در این صفحه ملاحظه می کنید؛ گفتگویی که پس از حدود شش سال کار متمرکز عباس بر موضوع مذکور و ثبت لحظه ها و واقعیت هایی از آن، انجام گرفته است. ترجمه : ف. صفا



زندگی روزمره در هر لحظه می بینیم.

مجله فتو : آینده مراکز اسلامی در افریقای سیاه چه هستند؟

عباس : اسلام يك دین در حال گسترش است. و من در جریان کارم دریافتیم که چرا اسلام خیلی سریعتر از مسیحیت در افریقا رواج پیدا کرده است.

درخواست کسی یا موسسه ای انجام گرفته است؟

عباس : نه، بهیچ وجه. کاری که من انجام می دهم خیلی شخصی است و دوست دارم که آنرا بهمین ترتیب حفظ کنم. من سعی می کنم منصف باشم. باین معنی که تا حد امکان همه جوانب را

وقتی که وارد يك كليسا ميشويم با صندلیها و تجملاتش حالتی تشریفاتی دارد. درست است که به نظر می رسد آفریقایی ها این تجملات را دوست دارند؛ اما، همه اینها برایشان خیلی تمیلی است؛ در حالیکه مسلمانان روی زمین می نشینند و ساده ترند. مهمتر آنکه اسلام بآنها اجازه میدهد که چهار زن داشته باشند. در حالیکه مسیحیت آنها را مجبور به تک همسری می کند. اسلام بعنوان دینی که با طبیعت زندگی آنها همخوان است پذیرفته شده است.

مجله فتو : حدود مراکز اسلامی در آفریقا چیست؟

عباس : افراطی گری از سنگال و مالی عبور نکرده است. از هنگام انقلاب ایران، ظاهرا آیت الله های سنگال خیلی میل داشتند که جمهوری اسلامی را در سنگال برنامه ریزی کنند، اما فقط برای بدست آوردن پول از ایران؛ و حکومت وقت بلافاصله آنها را دستگیر کرد و سنگال بعد از آن رابطه دیپلماتیک خود را با ایران قطع کرد.

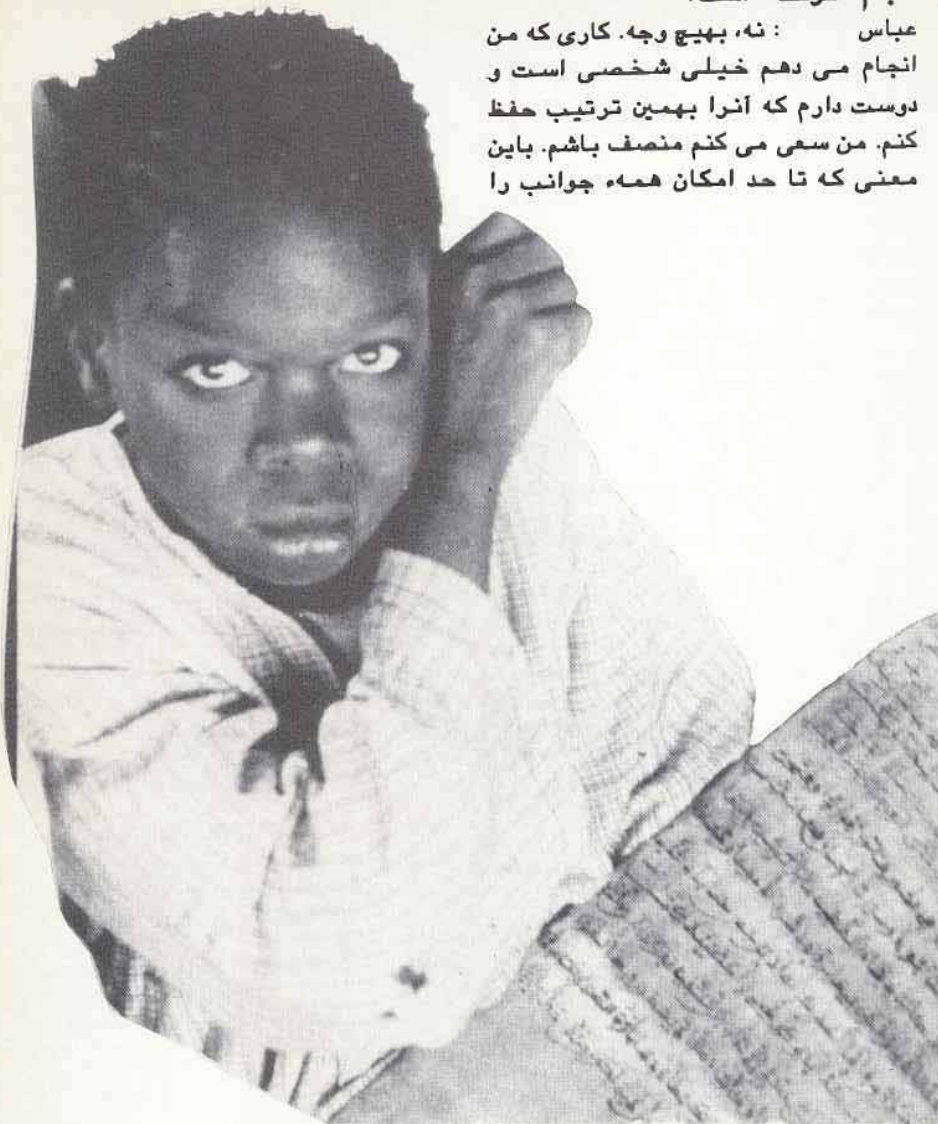
نکته دیگری که فوق العاده جالب است، ثابت کردن این نکته است که اسلام در جنگلهای آفریقا نفوذ نکرده است. اسلام از صحرا و کویر می آید و يك دین بیابانیست. مردم جنگل آنرا رد کرده و کاملا با توهمات خاص خود مانده اند و مناسک و رسوم خود را نگه داشته اند.

مجله فتو : کار تعلیم اسلامی در آفریقا چگونه است؟

عباس : بچه ها خواندن و نوشتن زبان پیغمبر را بدون فهمیدن یاد می گیرند. بجای مراقبت از روحیه جوانان، به آنها راه زندگی بظاهر روحانی را تمیل میکنند؛ و روحیه آنان اصلا برای جویگویی به دنیای مدرن شکل نگرفته است؛ و این خطرناک است.

چیزی که من سعی کرده ام در این عکس نشان دهم (عکس شماره ۱) نگاه این کودک است. میخواستم نشان بدهم که آنها در حال خواندن گفته های خدا هستند، و کاملا در نوشته هائی که نمی فهمند گم شده اند. مهمتر اینکه برای تنبیه به زنجیر بسته میشوند. من تنها کسی بودم که از دیدن این وضع تعجب میکردم. در عکسهای من از مدارس قرآنی، هیچوقت بچه ای را نمی بینیم که لبخند بزند. خبرنگار BBC مرا متوجه این موضوع کرد.

مجله فتو : آیا این تحقیقات، به



حس کردم که آنجاست، جایی که بدنبالش بودم، جایی که پیدا شده. عکسی که میروید تا این نظر مخلوط بین اسلام، خرافات و جادو را منعکس کند.

مجله فتو : آیا این کار در شما تغییری بوجود آورد؟

عباس : من پی بردم که دین واقعا چیست. بهمان اندازه که روحانیت، معنویت، يك امر خصوصی است، اما دین، حُفنه کردن يك ایدئولوژی است (که برای حفظ اقتدار و موقعیت خود، عقاید دیگران را به بازی میگیرد).

مجله فتو : آیا این قبلا روشن نبود؟

عباس : من این مورد را در ایران دیده بودم. اما برای قسمتهای دیگر دنیا، این يك دید کاملا بیرونی بود، و از طرف دیگر من نمیدانستم که این پدیده تا این حد گسترش یافته است.

نشان بدهم. من هیچ وقت سعی نمی کنم که خودم را در جای مردمی که از آنها عکس می گیرم بگذارم. چون به عنوان يك عکاس هرگز موفق نمی شوم. من با آن آموزشی که می گویند برای فهمیدن دیگری باید خود را به جای او گذاشت، موافق نیستم.

مجله فتو : به نظر خودت قوی ترین لحظات در کارهایت کدام هستند؟

عباس : در آخرین عکس بطور مثال (عکس ۸) من از میوکتو آمده ام، ده ساعت در چاده، گرما، گرد و خاک، و ناگهان مسجدی را میبینیم. توقف میکنیم. من بآن نزدیک میشوم و در حال رسیدن به مسجد، اوضاع کاملا مرا گرفته است، من عملا وارد خلسه شده ام، و این حدود چهارساعت طول کشید.

من در دهکده میدویدم. در وضعیتی بودم که می توانستم از قبل این عکس را جلوی چشمم مجسم کنم. و



دیدار با کدامین فرداست ؟

انتشارات عصر جدید ( سوئد ) ، مجموعه ی جدیدی از سروده های محمد جلالی چیمه ( م . سحر ) را با نام دیدار با کدامین فرداست ؟ منتشر کرد . این مجموعه ، در سه دفتر ۹۲ صفحه تنظیم شده است که در فتر اول ۱۵ شعر به شیوه کهن ، دفتر دوم ۱۷ شعر نو ( نیمایی و سپید ) ، دفتر سوم ۲۲ شعر منثور و یک درآمد را دربر میگیرد . نوگرایی های سراینده در سرودن شعرهای این سه دفتر - خاصه شعرهای کهن - چشمگیر است . موسیقی در برخی از شعرهای کهن این مجموعه ، به چنان اوجی رسیده که خواننده ، بی اختیار ، آهنگ آن را بارها تکرار میکند : چنان تیرگی بستم به ظلمات پیوستم که نگردمی ترسم من از نورمی ترسم

سپهری در لمر درون

مجموعه سه دفتر «سپهری در لمر درون» نوشته مجید شریف ، با نام «سپهری در لمر درون» در سوئد منتشر شد . عنوان این سه دفتر و ضمیمه ی این مجموعه ۱۴۱ صفحه ای ، عبارتند از : «نیایش ای بر لائیسیت» ، «انقلابی و مریدی» ، «مبارزه با بت پرستی و مبارزه با خودپرستی» ، «آزادی ، دانگری ، معنویت ، پیرامون «بریدن از طبقه»» ، «نویسنده کوشیده است در این مجموعه به سؤالات مکرر و بی شماری که در ذهن انسان محاصر پدید می آیند ، پاسخ دهد . سؤالاتی از این دست : «آنگاه که سپهر وقایع تا آن حد شتابان است که امنیت و آرامش را ، خارج از اراده و اختیار ما ، از ما سلب می کند و زندگی و آینده ما را تحت سیطره خود میگیرد ، آیا دیگر مجال آن هست که به بهای خود فریبی و توهم زایی ، در امنیتی دروغین جا خوش کرد؟» .

یک زن ، تنها

«یک زن ، تنها» (تک بازی های زنانه) مجموعه سه نمایشنامه ، نوشته فرانکارا و داریونو است که توسط مهرنوش مزارعی به فارسی برگردانده شده است . «این سه نمایشنامه که به صورت تک گوئی اجرا میشود ، به مشکلات زنان در جامعه ای اشاره می کند که در آن نقش زن به وسیله مذهب ، نوات و جامعه مردسالار ، محدود گردیده است» . «یک زن ، تنها» را انتشارات زنان (لوس آنجلس) در ۸۱ صفحه منتشر کرده است .

بچه های اعماق

انتشارات نوید ( آلمان ) نخستین جلد از «بچه های اعماق» نوشته مسعود نقره کارا در ۲۸۳ صفحه منتشر کرد . جلد نخست «بچه های اعماق» داستان رنج ها ، شادی ها ، حسرت ها و اشتیاق های کودکان جنوبی ترین محله های تهران است در سالهای قبل از انقلاب . زبان داستان ، همچون موضوع و محتوای آن ، ویژگی هایی دارد که بهره گیری فراوان از فرهنگ و زبان کوچه از برجسته ترین این ویژگی هاست . زبانی که عمق و گستره معنایی آن ، گاه چندان است که خواننده را شگفت زده می کند ؛ و مسعود نقره کار ، چه خوب این زبان را دریافت داستان نشانده است .

بن بستم (بر مینای چند نامه از مرتضی کیوان) این مجموعه ای است از نامه های خصوصی مرتضی کیوان به م فرزانة که بین سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۱ نوشته شده اند .

م فرزانة که آنروزها در پاریس اقامت داشت ، بر این کتاب مقدمه ای در ۸۰ صفحه نگاشته و در این مقدمه ضمن ارائه طرخی کلی از چهره و شخصیت کیوان ، به اوضاع فرهنگی و سیاسی و روشنفکری سالهای ۲۹ تا ۳۲ با دیدی تازه نگریسته و از برای شخصیت مرتضی کیوان به روزگار و سرنوشت روشنفکرانی از نوع کیوان اشاره کرده است . نومن بخش کتاب ، مجموعه نامه هاست و بخش سوم به ضمیمه ها که حاوی یادداشت های فرزانة و نمونه ای از نامه ها و کارت پستالهاست ، اختصاص یافته . این کتاب در ۲۲۰ صفحه توسط انتشارات سرشار منتشر شده و بهای آن ۹۵ فرانک فرانسه است . از م فرزانة پیش از این کتاب آشنائی با صادق هدایت در دو جلد ، در پاریس انتشار یافته بود .

دیگر سیاوشی نمائند

نشر توس (تهران) مجموعه یازده داستان از اصغر الهی را با نام «دیگر سیاوشی نمائند» در ۱۷۰ صفحه منتشر کرد . دیگر سیاوشی نمائند : تاریکان : آخرین پادشاه ؛ چهل دختر گلآبتون کیسو ؛ درخت سبز عاشق ؛ داستانهای سرداری ؛ اختگی ؛ از عناوین داستان های این کتابند .

ده گفتگو (فاکتور ، همینگوی ، شوپروف ، ...) احمد پوری ، ده گفتگو که ده نویسنده بزرگ قرن بیستم را از منابع گوناگون گردآوری و ترجمه نموده و توسط نشر چشمه (تهران) منتشر کرده است . نویسندگانی که موضوع این گفتگوها در این مجموعه هستند ، عبارتند از : آرنست همینگوی ، ویلیام فاکتور ، آرتور میلر ، آرنولد وسکر ، هارولد پیتر ، بوریس پاسترناک ، میخائیل شوخوف ، چنگیز آیتماتوف ، واسیلی شوکشین ، روبر آندره بروکین ، سیدوروف . این کتاب در ۱۸۷ صفحه منتشر شده و قبل از متن هر گفتگو ، معرفی نوی درباری ی نویسنده مربوطه نیز درج شده است .

زن ایرانی شماره اول دوره ششم نشریه «زن ایرانی» در بهار ۱۳۷۰ در تورنتو کانادا منتشر شد . خانم شهین آسایش

مسئولیت انتشار این نشریه را به عهده دارد . IRANIAN WOMAN آدرس : 238 Davenport Rd, Suite 334 Toronto, Ontario M5R 1J6 CANADA

یکریغ به ویرانی

گزیده اشعار حمیدرضا رحیمی با نام «یکریغ به ویرانی» توسط انتشارات نوید در آلمان منتشر شد . «یکریغ به ویرانی» شامل بیست و چهار شعر از سروده های ۱۳۶۸ و بیست و چهار شعر از سروده های ۱۳۶۹ است که با خوشنویسی های سراینده ، آراسته شده است . «یکریغ به ویرانی» نگاه خاص رحیمی است به خود و به جهان پیرامون با زبانی تراشخورده . زیانه ای / شعله ای / کبریتی دست کم / من در چند قدمی / آواز زیبایی را دیدم / که یخ زده بود / بر منقار ظریف پرده ای ...

سرود های دست افشان

مجموعه چهل و دو شعر از حسین شرنگ با نام «سرودهای دست افشان» توسط انتشارات نوید منتشر شد . «سرودهای دست افشان» شعرهای ۱۹۸۷ تا اواخر ۱۹۹۰ حسین شرنگ است که در صد صفحه منتشر شده است . تقریباً هیچک از چهل و دو شعر این کتاب را نمی توان بدون تأمل در خویش ، خواند و گذشت : اگر پرسیدند : / عشق چیست؟ / هیچ مگو / نمی فرد برو / در بازدم / چشمانت را ببند . /

بهار کلمه

رضا فرمند ، مجموعه پنجاه و هفت قطعه شعر خود را با عنوان «بهار کلمه» در سوئد منتشر کرده است . شعرهای «بهار کلمه» قطعه های پیوسته یک شعر بلند به نظر می آیند که دربار «کلمه» سروده شده است . این نمونه انتخاب یک موضوع واحد برای مجموعه ای از اشعار را در «مادرم زیبا نشد» نیز از رضا فرمند دیده ایم . در شعر «سقر» میخوانیم :

سفر / زلزله زندگی است / آواز لحظه هاست / از تندبار خاطره ها / ایکنک! / منظره های نگام / خیس میشود . /

عطر نان و بوی غنچه سرخ

مجموعه بیست و دو شعر از الف . رخساریان با نام «عطر نان و بوی غنچه سرخ» توسط انتشارات آرش در سوئد منتشر شده است . این بیست و دو قطعه در سه قسمت تنظیم شده که نام دو قسمت نخست «عطر نان و بوی غنچه سرخ» و در گذرگاه اشکها» است و در آغاز قسمت سوم کتاب نوشته شده است : «به آنان که خاموش می زیند و چانشان در محاصره ریشه های طغیان است» . این کتاب در شصت و هفت صفحه منتشر شده است .

ایران و اقتباسهای فرهنگی شرق از مغرب زمین این کتاب که توسط ریشاریان تهیه و تنظیم و توسط ابوالحسن سروقد مقدم به فارسی ترجمه شده است ، شامل چهارده مقاله تحقیقی از چهارده پژوهشگر است دریا سخ به این سؤال که «آیا امکان حرکت به سوی تجدد و نوگرایی بدون گرایش به غرب وجود دارد؟» این کتاب که میتواند همچون منبعی ارزنده در بررسی پدیده نوگرایی (مدرنیسم) جوامعی چون ایران مورد ملاحظه قرار گیرد ، توسط انتشارات آستان قدس (مشهد) در ۲۰۴ صفحه منتشر شده است .

فقر و ثروت ملل

«فقر و ثروت ملل» نوشته هاتف ، متدی ست تحلیلی درباره ی فقر در جهان معاصر . این کتاب در پنج فصل و یک نتیجه گیری تنظیم شده است : «فقر: ثروت» فقر بهای ثروت: اقتصاد جهانی و قدرت های جهانی: اقتصاد جهانی در قرن بیستم: نتیجه گیری . مؤلف در مقدمه ی کوتاه کتاب می نویسد «فقر پدیده ایست اقتصادی ، اجتماعی ، تاریخی و سیاسی . و به دلیل همین درهم تنیدگی چنجانیده ، پدیده ایست بس فرغنج و پیچیده . تردیدی نیست که فقر را میتوان شناخت و برای برون رفت از آن میتوان راه حل جستجو نمود - که کتاب حاضر تلاشی است در همین جهت» . «فقر و ثروت ملل» را انتشارات رخ (کانادا - مونترال) در ۱۹۰ صفحه منتشر کرده است .

زمین میعادگاه عاشقان

«ر پ پیوند» مجموعه بیست و شش قطعه شعر خود را با نام «زمین میعادگاه عاشقان» در آمریکا منتشر کرده است . این کتاب در ۵۲ صفحه منتشر شده و هر شعر آن را طرخی از ه .الخاص همراهی میکند . چند شعر پایانی کتاب ، به شیوه کهن سروده شده است : من آن مرغ غزلخوانم به پرواز / به خون بنشسته مرغان را هم آواز / نمی پریم رهی جز راه مردم / نمی خوانم هر آوازی به هر ساز /

دمل در سراپ

غلامحسین والی ( غ . کوژتن ) ، مجموعه بیست قطعه کوتاه شعرگونه خود را با نام «دمل در سراپ» در گن (آلمان) منتشر کرده است . هر قطعه این کتاب نود صفحه ای - که والی ، نام «پازنگ» به آنها داده - در سه سطر نوشته شده است . پلکهای من شعر است شاید / بر هم که مینهم منظره ایست سیاه / پلکهایتان چیست؟ /

پیوند با خاکستر

انتشارات تصویر مجموعه بیست و نه شعر «ف - آرش» را با نام «پیوند با خاکستر» در آمریکا منتشر کرده است . پیوند با خاکستر ، همراه با خوشنویسی های مسعود اشرفی در نود صفحه سروده های سال های ۱۳۴۵ تا ۱۳۶۹ را در بر میگیرد : آرزوهایمان را خلاصه کردیم / در کلام / و کلام بی آنکه بدانیم / شکسته قابقی بود بر آب . /

**آشنا ، گزیده ای از آهنگهای معروف ایرانی**

کتاب آشنا، در دو جلد و به منظور استفاده هنرآموزان پیانو، ارگ، کی بورد و گیتار همراه با نواز کاست نت ها و آهنگ های نگاشته شده در این دو جلد در اختیار علاقه مندان گرفت.

«حمید نجفی» موسیقی شناس ارزنده میهنمان، تهیه و تنظیم این دو جلد کتاب را تنظیم کرده است. حمید نجفی از ۱۵ سالگی شروع به آموختن موسیقی کرد. سال ۱۲۵۰ به ارکستر کودک رادیو ایران به رهبری شورا میخائیلیان پیوست. سال ۱۲۵۷ اقدام به تاسیس یک مرکز آموزشی موسیقی در شهر تهران بنام «کارگاه هنر» کرد و تا سال ۱۲۶۲ در همین مؤسسه مشغول به تدریس بود. سال ۱۲۶۲ راهی اروپا شد. در بهمن ماه ۱۲۶۹ در رشته تعلیم و تربیت موسیقی و ارکسترآسیون از کنسرواتوار موسیقی هامبورگ فارغ التحصیل شد.

پروفسور دکتر مولبراد (Mühlbradt) استاد کنسرواتوار موسیقی هامبورگ و تنظیم کننده ارکستر رادیو و تلویزیون NDR در مورد این کتاب گفته است که تلاش نویسنده این است تا «آهنگ ها - آهنگ های موسیقی قدیم ایران - را با اصول علمی چند صداتی منطبق نماید».

آهنگ های چان مریم، شکار آهو، رشیدخان، دختر بویر احمد، غوغای ستارگان، گل گندم، تور ماهیها، بی ستاره، خوابهای طلانی و... از آهنگ های این دو دفتر هستند.

انتشارات مهر در کلن ناشر این دو دفتر است.

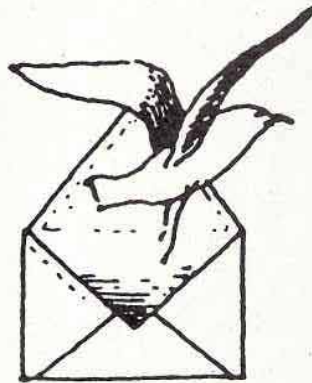
مقدمه ای برجامه شناسی شهرتهران این کتاب توسط دکترروح الله عباسی ، استاد سابق مدرسه مطالعات عالی پاریس نوشته شده و به زبان فرانسه در این کشور چاپ و منتشر شده است . « مقدمه ای برجامه شناسی شهرتهران » مآخذ ارزشمندی است برای پژوهشگران فرانسوی که در پی اطلاعاتی جامع درباره شهرتهران هستند . این کتاب شامل یک مقدمه و چند فصل است ؛ به این ترتیب : تهران از آغاز پیدایش تا سال ۱۷۸۶ ؛ تهران تا قرن نوزدهم ؛ سرشماری ؛ مهاجرت ؛ آموزش و پرورش ؛ هرج و مرج اداری ؛ مواد مخدر ؛ کار ؛ اقتصاد و ...

**کلك**  
مقدمه شماره ی ماهنامه ی فرهنگی و هنری كلك (مرداد ۱۳۷۰) بدستمان رسید. این شماره ی كلك نیز مانند شماره های پیشین حاوی بخش های مختلفی است: كلك و زبان فارسی؛ نقد و نظر؛ نقد ادبی؛ نقد كتاب؛ گفتگو؛ تئاتر؛ موسیقی؛ گزارش. با مطالبی از داریوش شایگان، باقر پرهام، گلی ترقی، مصطفی رحیمی، باستانی پاریزی، انجوی شیرازی، سیمین بهبهانی، مهتاب مظلومان، محمدرضا شجریان، علی دهباشی و... كلك به سردبیری علی دهباشی در تهران منتشر میشود و صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن کسری حاج سید جوادی است. در مقدمه شماره ی كلك، بار دیگر از خوانندگان و دوستداران این ماهنامه ی وزین فرهنگی و هنری درخواست شده تا تداوم و انتشار آن را یاری دهند.

P.O.BOX 13145/916  
TEHERAN \_ IRAN

**انتشار کتاب در ایران نیازی به مجوز وزارت ارشاد اسلامی ندارد اما...**  
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، اعلام کرد که انتشار کتاب دیگر نیازی به مجوز این وزارتخانه ندارد. در نشستی که هشتم مهرماه، مدیر کل مرکز چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با ناشران کشور داشت، اعلام کرد واحد بررسی و ممیزی کتاب در وزارتخانه مربوطه، حذف شده است و ناشران برای چاپ و انتشار کتاب، نیازی به کسب مجوز از آن وزارتخانه ندارند. وی افزود در صورتیکه کتابی خلاف ضوابط، قوانین، و مشی نظام جمهوری اسلامی ایران باشد، از سوی نهاد های انتظامی جمع آوری خواهد شد و ناشر مورد مواخذه قرار خواهد گرفت.

**با نامه های دوستان**



دکتر مسعود عطایی - بویزبورگ  
نامه دلگرم کننده تان به همراه شعرها و نقد کتاب رسید .  
نقد کتاب را در شماره های آتی درج خواهیم کرد .

بهروز - نروژ  
نامه تان را در اختیار آقای نعمت میرزازاده قرار دادیم .

مجتبی گلایوند - وورث  
نامه تان را همراه با شعرهای ارسالی دریافت کردیم .  
از محبت های تان نسبت به آرش سپاسگزاریم . از شعرهای مورد نظر در شماره های آتی استفاده خواهد شد . برایمان بیشتر بنویسید .

اصغر احمدی - کلن ؛ اردشیر حکیمی - مالمو  
نامه ی محبت آمیزتان را همراه با مقاله ارسالی دریافت کردیم .  
از مقاله مورد نظر در شماره های آتی استفاده خواهیم کرد .  
دستان رابه دوستی میفشاریم .

شادی - گسلینگ ؛ وارث - بنزهایم ؛ سعید فقیه محمدی - استکهلم ؛ م. جهن - لندن ؛ پیمان وهاب زاده - نیکور ؛ منوچهر پرومند - پاریس ؛ شعرهای ارسالی رسید . چشم براه شعرهای دیگری از شما هستیم .

رضا فرمند - کپنهاگ  
نوشته های ارسالی تان را دریافت کردیم .  
از آنجا که شعرهای منتشر شده را در مجله درج نمی کنیم ، از چاپ این دو شعر نیز معذوریم .  
چشم براه آثار منتشر نشده تان هستیم .

دکتر حسین خلیقی و ابراهیم جسیم

نامه تان به بخش توزیع مجله ارجاع شد .

مریم تبار - هامبورگ  
مطالب ارسالی را در شماره های آتی درج خواهیم کرد .  
برایمان بیشتر بنویسید .

رضا پایگان - مابین اشتات  
ترجمه شعر و مقاله ارسالی تان را دریافت کردیم .  
از مقاله مورد نظر در شماره های آتی استفاده خواهیم کرد .

کانون فرهنگی ایران - بوسلدورف  
باپوزش از اشتباه انجام شده بخش مورد نظر در نامه تان جهت اطلاع خوانندگان عیناً درج میشود ؛ « علامت چاپ شده در صفحه ۲۸ مجله شماره ۶ آرش ، آرم کانون فرهنگی ایران در بوسلدورف است .  
از آنجا که مطلب مندرج در ذیل این آرم در ارتباط با کانون فرهنگی ایران « بوسلدورف » نیست ، تذکراتی نکته لازم بنظر رسید .

مستورا  
کتاب  
۱۳۷۰ خرداد  
سال  
نشر  
کتاب  
مستورا

حسین  
عزیزی  
چاپ

## گفتگو با فرانک الماسی

### و علی بدر



درماه اوت امسال گفتگوی کوتاهی با دوتن از قهرمانان شمشیریازی ایران داشتیم . این قهرمانان چندسالی است که درانمارك به تحصیل مشغولند و همانند بسیاری از قهرمانان ایرانی که درخارج ازکشور بسرمیبرند همچنان به فعالیتهای ورزشی خود ادامه میدهند .

فرانك الماسی قهرمان سالهای ۵۶ تا ۵۸ رشته فلوره ایران ، در دوره اقامت خود در دانمارك به مقام اول فلوره انفرادی دانمارك و مقام سوم تیمی همراه تیم این کشور در مسابقات اسکانديناوی نائل آمده است . همسر او علی بدر اصفهانی ، مقام سوم انفرادی رشته ایه مردان دانمارك و مقام سوم تیمی در مسابقات اسکانديناوی را از آن خود کرده است .

### پیروز آدمیت

فرانك الماسی

متولد ۱۳۳۹ تهران

فوق دیپلم ورزش

سابقه ورزشی : ۱۵ سال

خواهد کرد .

پ-۱ : از چه سالی به خارج ازکشور آمده اید و فعالیتهای ورزشی شما درخارج چه بوده است ؟  
ف-۱ : من ازسال ۱۳۶۹ مقیم دانمارك شدم و در اینجا به تمرینات خودم زیر نظر يك مربی لهستانی ادامه میدهم .

ع-۱ : منم ازسال ۱۳۶۹ مقیم دانمارك شدم و از همان روزهای اول این ورزش را تعقیب کردم و تا حالا در چندین مسابقه داخلی و يك تورنمنت بین المللی شرکت کرده ام . البته به دعوت فدراسیون شمشیریازی دانمارك کار داوری مسابقات را هم بعهده دارم . در ضمن برای مربیگری در رشته ایه ، در كلوب شهر خودمان نیز کاندید شده ام .

پ-۱ : خانم الماسی ! بعنوان يك زن ورزشکار در مورد ورزش بانوان چگونه فکر میکنید و چه راهی برای پیشرفت ورزش در ایران پیشنهاد می کنید ؟

ف-۱ : در مورد ورزش بطور کلی و ورزش زنان بطور اخص در ایران باید بگویم که ما در موقعیت

به این رشته از ورزش شد فقط روابط دوستانه و انسانی بقول معروف پیش کسوتان این رشته ورزشی با کسانی بود که تازه در جمع آنها وارد میشدند . از جمله ، آقایان احمد اکبری ، سرژیک آساوریان ، اسفندیار زرنگار ، اصغر پاشاپور ، پرویز الماسی ، پیروز آدمیت ، حمید فتحی ، منوچهر شفاهی ، کیورث طلوعی و غیره که البته امکان نام بردن از همگی آنها نیست . البته این صمیمیت ، مختص بازیکنان نبود بلکه شامل اعضاء و کارکنان فدراسیون هم میشد . مثل آقای عبدالله قلی پور .

در مورد انتخاب من در تیم ملی باید بگویم از همان سال تمرینات خودم را زیر نظر آقای آنا تولی تولاکف که در آن زمان مربیگری تیم ایه ایران را در اختیار داشت شروع کردم و همان سال با تیم ملی ایه بزرگسالان به مسابقات کاپ لندن و با تیم ملی ایه جوانان به مسابقات جهانی لهستان رفتم و تا سال ۱۳۵۸ که فدراسیون شمشیریازی در ایران تعطیل شد با تیم ملی همراهی میکردم و از آن سال تا سال ۱۳۶۸ که مجدداً فدراسیون شمشیریازی در ایران باز شد در این رشته فعالیت نداشتم و از همان سال مجدداً فعالیت خودم را در این رشته شروع کردم ، و مطمئن هستم با مدیریت دلسوزانه آقای مهندس رحیمی ، این ورزش به جایگاه واقعی خود دست پیدا

پیروز آدمیت : ضمن تشکر از اینکه دعوت ما را برای این گفتگو پذیرفتید ، بفرمائید که از چه زمانی ورزش شمشیریازی را شروع کردید و مربیان شما چه کسانی بودند .

فرانك الماسی : من شمشیریازی را ازسال ۱۳۵۲ زیر نظر آقای بیژن زرنگار در تهران شروع کردم و با مربیگری ایشان تا زمانیکه در ایران بودم ادامه دادم . علی بدر اصفهانی : ورزش شمشیریازی را ازسال ۱۳۵۲ زیر نظر آقای کیورث طلوعی در اصفهان شروع کردم .

پ-۱ : از چه زمانی این ورزش برای شما جدی شد و انتخاب شما در تیم ملی در چه زمانی بود ؟  
ف-۱ : بخاطر سابقه ای که این ورزش در فامیل ما داشت از همان ابتدا این ورزش را بطور جدی شروع و دنبال کردم تا اینکه در سال ۱۳۵۷ به عضویت تیم ملی جوانان و بزرگسالان کشور درآمدم . در این سال همراه تیم ملی به مسابقات کاپ ترکیه ، کاپ مارتینی ایتالیا و مسابقات جهانی جوانان در اسپانیا و مسابقات جهانی بزرگسالان در آلمان اعزام شدم .

ع-۱ : در واقع ازسال ۱۳۵۴ این ورزش برای من بطور جدی مطرح شد ، چون در آن سال من توانستم به فینال قهرمانی بزرگسالان کشور در رشته ایه راه پیدا کنم . ولی مسئله واقعی که باعث علاقمندی من



پایین قراردادیم و در این رابطه ورزش زنان نیازمند توجه بیشتری است. مدت‌هاست ورزش با علم درآمیخته و تا زمانی که ما به این مسئله توجه نداشته باشیم پیشرفت چندانی نخواهیم داشت. البته ممکن است گاه گاهی در یک رشته ستاره ای پیدا شود ولی این را نباید به حساب پیشرفت ورزش در یک کشور گذاشت.

پ-۱: آقای بدر اصفهانی! نظر شما در مورد ورزش در ایران و راه پیشرفت آن چیست؟

ع-ب-۱: دقیقاً متوجه قسمت اول سؤال نشدم ولی اگر منظورتان جایگاه و موقعیت ورزش ایران در جهان است، نیازی به توضیح نمی بینم چرا که ورزش ما فاصله زیادی با ورزش جهان دارد و برای رسیدن به جایگاه بالاتر نیاز به فعالیت های بسیار جدی است که آمینوارم با سرپرستی جدید سازمان تربیت بدنی، ورزش ایران بتواند به جایگاه واقعی خود دست پیدا کند. اما در مورد راه پیشرفت ورزش در ایران، شاید بتوان همان شعار همیشگی یعنی ورزش همگانی را داد ولی برای رسیدن به این مرحله نیاز به تبلیغ و تشویق مردم برای شرکت در فعالیتهای ورزشی در هر سن، و در اختیار داشتن مکانهای ورزشی لازم است.

پ-۲: چه پیامی برای ورزشکاران میهنمان دارید؟

ف-۱: پیام من به کسانی که برای قهرمانی ورزش میکنند این است که در میدان سرسختانه مبارزه کنند ولی در این راه هدف اصلی و اولیه ورزش را که همانا صلح و دوستی است، فراموش نکنند.

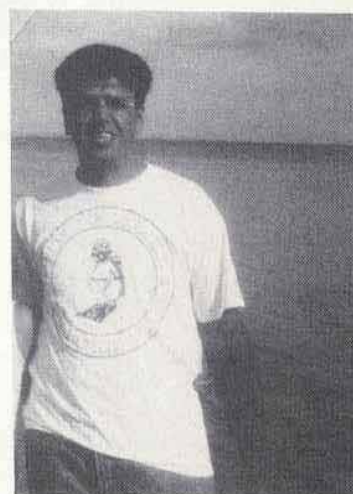
ع-ب-۱: موفق باشید هم در زندگی، هم در ورزش

## عقل سالم در بدن

### سالم است!

(ورزش از دید یک طنزنویس)

فریدون تنکابنی



علی بدر اصفهانی

متولد ۱۳۳۶ اصفهان

فوق دیپلم ورزش

سابقه ورزشی: حدوداً ۲۰ سال

از قدیم گفته اند: عقل سالم در بدن سالم است. اما اینچنین که من میبینم، این حضرات همه بدنهای سالم دارند، اما از عقل سالم خبری نیست. شما را به خدا هیچ آدم سالمی این ادا اطوارها را از خودش در می آورد؟ مثلاً همین بوریس بکر خودمان را بگیرید. (می گویم خودمان، چون ما در آلمان ساکنیم و بالاخره یک کمی از بوریس بکر هم به ما می رسد.) وقتیکه برنده می شود، همه چیز، سنگینی، وقار، متانت، شخصیت را از یاد می برد و مثل بچه ها نو تا دستش را می برد بالا و می پرد هوا و خوشحالی میکند که چی شده؟ آقا برنده شده. یا وقتی خراب میکند، انگار نه انگار که لوربینهای تلویزیون دارند نشانش میدهند، باغضب سرش را رو به پایین تکان می دهد و خطاب به خودش چیزهایی میگوید که البته ما نمی توانیم بشنویم، اما می توانیم حدس بزنیم که دارد با غیظ و غضب میگوید: شایسه، شایسه، شایسه! (نور از جناب شما یعنی: گه زدی!)

یا آن یکی، جان مک آنرو آمریکایی، مرتب مثل بچه ها جر میزند که تویم این ور خط، توی زمین خورد، نه آنور خط، بیرون. و وقتی داور اعتراضش را قبول نمیکند، باز مثل بچه ها قهر میکند و راکتش را محکم به زمین می کوبد.

باز خدا بابای آن آقاسی خودمان را بیمارزد، اینجا خودمان یعنی ما ایرانیها، هر چه هم شما بگویید، من میگویم آقاسی ایرانی است) که گویا برادر یا پسر عموی آقاسی، خواننده خاکی خودمان باشد، چون این یکی هم خاکی است. وقتی که می برد، چنان قیافه غمگینی به خودش می گیرد که انگار از بردش پشیمان است. می رود با حریف دست میدهد و با دست دیگرش میزند به پشت او و میگوید: «خیلی از شما معذرت می خواهم که بردم. خیلی متأسفم که نشد به شما ببازم. چه میشود کرد، بعضی وقتها این جور پیش میاید، انشاءالله دفعه دیگر شما از من می برید.»

از این ها بگذریم. اصلاً من میخواهم بدانم این تنیس چه جور ورزشی است؟ یادگار دوران فتودالیت و اشرافیت است؟ این که ورزش نشد، نوتا آدم می خواهند بازی کنند، خدا تا آدم را علاف میکنند. نو تا پسر بچه یا دختر بچه، نو طرف تور، نور از جان شما، مثل سگ چهار دست و پا روی زمین بز خو کرده اند که اگر توپ خانها یا آقایان هرز رفت، بدوند و بردارند. نو تا بچه دیگر آنطرف زمین ایستاده اند، نو تای دیگر این طرف زمین، آماده، توپ به دست، که هر وقت خانها یا آقایان توپ خواستند، براشان بیاندازند. تازه خانها و آقایان خیلی هم خوش سلیقه تشریف دارند، هر توپی را نمی پسندند، توپها را سبک سنگین میکنند، برخی را پس میدهند و برخی دیگر را قبول میکنند.

سه تا آدم بزرگ آن طرف زمین ایستاده اند، سه تا این طرف، و چنان خم شده اند و با دقت دارند نگاه میکنند که خیال میکنی سرگرم مهم ترین آزمایش علمی هستند. این همه برای چی؟ برای اینکه اگر توپ یکی از بازیکنها اوت شد، داد بزنند: «اوت!»

یک نفر دیگر کنار تور نشسته، دستش را گذاشته روی تور، که اگر نه شد گزارش کند. داور هم که رفته آن بالا نشسته، نور از جناب مثل آخوندهایی که سر منبر می نشینند.

از مطلب پرت می افتیم، اما چند کلمه هم درباره

سر و وضع خانها و آقایان - یعنی بازیکنان مشهور و فیانیست - بگویم. از پیراهن تتشان تا بی ادبی میشود - شووت پاشان و حوله ای که با آن عرقشان را خشک میکنند و آب یا نوشابه ای که مینوشند، همه و همه «آنگهی های تجارتنی» است، (ز هر طرف که شود کشته سود «سرمایه» ست!) برگردیم به بازی. تخصص خانها و آقایان فیانیست، زدن «سرو» توی تور است. منظوم توپ اول است. (گاهی هم توپ دوم). من که صد در صد مطمئنم این کار راستی دستی میکنند که اعصاب طرف را مگسی کنند. (مگسی مؤدبانه که مرعی است.)

بعضی ها هم تخصصشان در زدن «سرو» ی است که طرف نتواند بگیرد. این هم شد بازی؟ یک سرو بزنی و یک امتیاز بگیری؟ متخصص این کار هم همان بوریس بکر خودمان است. باسنش را می دهد عقب و زبانش را می گذارد لای دندانهایش، گوشه لبش، و یک «سرو» میزند که طرف هر قدر تقلا میکند و خود را این ور و آنور می اندازد، نمی تواند بگیرد. این که دیگر ورزش نیست، جوانمردی نیست، کلک زدن و حقه سوار کردن است.

باز هم از شما می پرسم، این تنیس چه ورزشی است؟ نو تا آدم به آن بزرگی خودشان را مقرر یک توپ به این کوچکی کرده اند. باز صد رحمت به فوتبال. گرچه یکی میگفت: این هم شد بازی؟ بیست و نو تا آدم عاقل و بالغ خودشان را منتر

## گرمولر در اعماق اعتیاد و تنهایی

خبرالکلی بودن گرد مولر فوتبالیست سابق تیم آلمان چنان بسرعت پخش شد که بعضی ها آنرا شایعه ای بیش نمی دانستند. هر روز مطبوعات گزارشی در این مورد می نوشتند تا اینکه خود او نریک مصحح کوتاه گفت: ای کاش می مردم، دیگر نمی خواهم زنده بمانم. بعد از مصاحبه او همسرش (اوشی) با چشمان گریان گفت: من میدانم که اوست بخونکشی خود زد.

در شرایط حاضر او جدا از همسر و دخترش زندگی میکند. دخترش (نیکول) در باره او گفته است: من دیگر نمی توانم او را تحمل کنم وقتی که او خانه می آید. حال را بهم میزند.



این زندگی مردی است که روزی در فوتبال جهان چهره ای شناخته شده و قدرتمند بود و حال از او چیزی جز یک الکی که در میخانه ها مرقصد باقی نمانده است. «اولی هونس» در اعتراض به دوستان او میگوید: آنها از او خرسی ساختند که مستش می کردند و بعد او را برقص در آورده و با او میخندیدند. همسرش رقمی حدود ۸۰۰/۰۰۰ مارک از او خواسته است و این تمام پولی است که برای او مانده است و بعد از آن نمیداند که چه باید بکند.

اخیرا خبری نرج شده بود که او را در یکی از بیمارستانهای مخصوص معتادان در سوئیس نگهداری میکنند و امیدوارند که او را درمان کنند.

مردی که روزی برای تیم ملی آلمان ۶۸ گل و در بازیهای باشگاهی ۳۶۵ گل بثبت رسانده بود، در حال حاضر نوشیدن روزانه هلیتر شراب سفید، خواب، و تلویزیون برنامه زندگی او را تشکیل میدهند. زندگی یک الکی!

در گوشه ای دیگر مارادونا فوتبالیست آرژانتینی را می بینیم که معتاد به مواد مخدر شده است.

و این در زمانی است که قهرمانان ورزشی بسیاری در جهان سمبل مبارزه بیدریغ برای آزادی، و علیه بیاد و ظلم و ستم بوده هستند و مردم از آنها نه بخاطر ورزش بلکه بدلیل شخصیت و انسانیتشان یاد میکنند.

قهرمانانی که خود را به هیچ بهایی نفروخته و پیوسته زندگی شان با زندگی مردم همراه بوده است.

و رابطه دوستانه را هم فهمیدیم. توی رینگ بکس، اول تو طرف یک دست دوستانه با هم میدهند و یک لبخند خیلی دوستانه به هم می زنند، بعد می افتند به جان هم و این یکی با مشت چنان می کوبد تو شکم طرف که بدبخت نفسش بند می آید و آن یکی چنان میزند توی صورت حریف که دهانش سرویس می شود و فکش پیاده میشود.

یا توی زمین فوتبال این یکی چنان لگدی به ساق پای حریف می زند که بیچاره رب و ریش را یاد می کند و آن یکی چنان پشت پای می اندازد که طرف شش بار روی زمین غلت می خورد. تازه داور که کارت زرد را نشان میدهد، بوقوت و نیمشان هم باقی است و یک چیزی هم طلبکارند.

تته زدن که دیگر مثل آب خوردن عادی است. اصلاً توپ را که می بینند همه چیز از یادشان میرود. در بازیکن به هوای تویی که دارد از هوا میآید، چنان می پزند بالا که آن بالا محکم می خورند به همدیگر و می افتند پایین. عین نوتا هوایما که در آسمان با همدیگر تصادف کنند.

این میان از همه بدبخت تر دروازه بان است. خدا هیچ کتابنده ای را دروازه بان نکند. هیچکس نمی گوید ده بیست تا توپ را گرفت. همه میگویند نوتا گل خورد. این گلر ها گر چه به هوای توپ روی زمین خدا چنان شیرجه ای میروند که هیچ آدم عاقلی توی استخر پر آب آن جور شیرجه نمیروند، باز دستشان نمک ندارد و هیچ کس قدرشان را نمی داند.

خلاصه از دور که نگاه می کنید، صحنه فوتبال انگار صحنه جنگ است. بعد بازی که تمام میشود، به نشانه دوستی پیراهن های خیس از عرقشان را با هم عوض میکنند.

بنظر من این بدترین قسمت قضیه است. من حاضریم از حریف پشت پا و تته و لگد بخورم، اما پیراهن خیس عرقش را تتم نکنم.

معروف است که ورزش یک سرگرمی سالم است. اما قضیه بوپینگ و این حرفها را که خودتان خبر دارید و زیاده در دسر نمی دم. آخریش ماجرای همین جناب مارادونا. (من همیشه مارادونا را با ماونا اشتباه میکنم. درست نمیدانم کدامشان مذکر است، کدامشان مؤنث، کدامشان آواز میخواند، کدامشان فوتبال بازی میکند!).

از بازیکنها که بگذریم، می رسمیم به تماشاگران. این ها بوپینگ میکنند، منتها با الکل، با آبجو و عرق. و بعد غیرت تیمی شان به جوش می آید و میافتند به جان هم و سر اینکه تیم من خویست و تیم تو بد، حساسی همدیگر را خونین و مالین و شل و پل میکنند. تو این کار گرچه انگلیسیها سر آمدند، دیگران هم دست کمی از آنها ندارند.

معنی «نوستی نوستی می کتم ازت پوستی» همین است دیگر. مگر مگر. مگر نه؟

کرده اند و مدام دنبال یک توپ میدوند و خسته هم نمی شوند. (تازه داور را حساب نکرده بود که با اندازه هر دو طرف میدود، آنها به عشق کی؟ به عشق چی؟)

یک آدم پراگماتیست که برای اولین بار به تماشای مسابقه فوتبال رفته بود، پیشنها می کرد به جای یک توپ، بیست و دو تا توپ بپزند وسط زمین که این همه آدم به خاطر یک توپ ناقابل این قدر سر و کله همدیگر نزنند.

یک بار هم همین پرویزخان خودمان مادر بزرگش را برده بود امجدیه تماشای مسابقه فوتبال. خانم بزرگ مدتی بازی را تماشا کرد و بعد، از پرویزخان پرسید: «پرویز جان، مقصود از این بازی چیست؟» پرویز جان هم توضیح داد که هدف از این بازی این است که توپ را بکنند توی آن دروازه. خانم بزرگ هم نگاه عاقل اندر سفیدی کرد و سری تکان داد و گفت: «خب، اینها اگر جلوی دست و پای همدیگر را بگیرند که زودتر می توانند این کار را بکنند!»

از همه ورزشها خنده دارتر «واترپلو» است. یک عده آدم کنده میروند توی آب توپ بازی می کنند. از قدیم گفته اند: هر چیز بجای خویش نیکوست. خب، آقا جان، برو توی استخر شنايت را بکن، بعد بیا بیرون توپ بازی ات را بکن. چرا همه چیز را قاتی پاتی میکنید؟

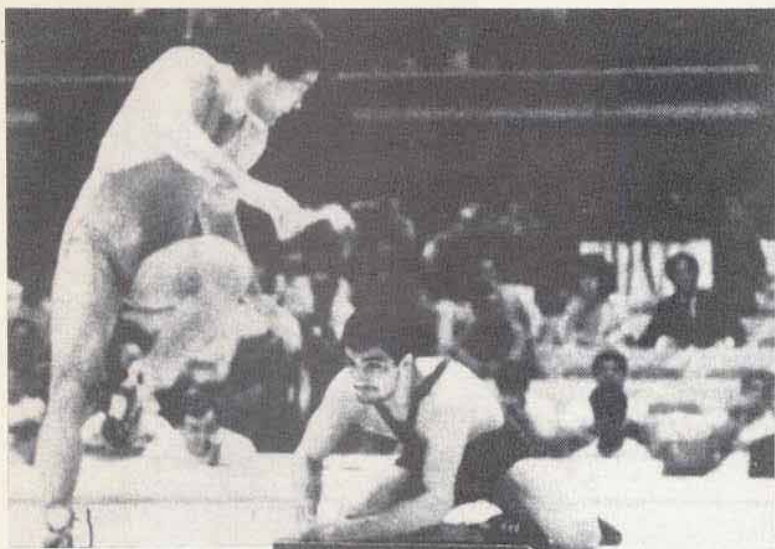
یا یکی دارد اسکی بازی میکند، وسط راه می ایستد و تفنگ را از شانه اش بر می دارد و چهار پنج تا تیر به هدف شلیک میکند و بعد دوباره تفنگ را می اندازد روی بوشش و به اسکیش ادامه می دهد. این هم شد کار؟



یاد ایام نو جوانی به خیر، می رفتیم مغازه احمد آقا بستنی فروش سر چهارراه مختاری. احمد آقا می پرسید: «بستنی یا پالوده؟» ما هم بادی به غیغ می انداختیم (وقتی که اوضاع جیب رویه راه بود) می گفتیم: «مخلوط!» یعنی بستنی و پالوده با هم.

این مثل فارسی را هم حتماً شنیده اید که از یکی پرسیدند: خریزه میخوای یا هندوانه؟ گفت: هربو وانه! ورزشکاران زمان ما هم گویا طرفدار «مخلوط» و «هربو وانه» اند. حالا از این ها بگذریم. مگر نمی گویند: «ورزش برای ایجاد دوستی و رابطه دوستانه میان ورزشکاران است؟». معنی نوستی





امیررضا خادم



اویس ملاح

## تیم کشتی ایران در بلغارستان شگفتی آفرید

\* تعدادی از ایران و نیز تعداد زیادی از ایرانیان مقیم در سایر نقاط اروپا، به « وارنا » آمده بودند تا با تشویق های گرم خود، بروحیه تیم ایران بیفزایند.

مقام پنجمی کشتی بگیرد. علت این اجحافات، صرفاً عدم حضور نماینده ایران در فیلا ( فدراسیون بین المللی کشتی ) بود. کشتی ایران، سالهاست که در « فیلا » نماینده ای ندارد و مسئولان مربوطه در جمهوری اسلامی ایران، هیچ تلاشی برای تثبیت مجدد نمایندگی کشتی ایران در « فیلا » انجام نداده اند.

در مسابقات جهانی کشتی در « وارنا »، شهر ساحلی بلغارستان، تیم ایران موفق شد با درخشش خیره کننده، بعد از ۱۲ سال برسکوی سوم جهانی قرار بگیرد. از سال ۱۹۷۸ در مسابقات جهانی مکزیک تاکنون، این نخستین بار است که کشتی گیران ایرانی توانسته اند به این مقام دست یابند. خیره کننده تیم ایران به ویژه از آن جهت بود که ۹ کشتی گیران ۱۰ عضو تیم؛ توانستند در رده بندیها جای بگیرند و برای تیم کسب امتیاز کنند.

\* زحمات مربیان تیم، بویژه منصور بزرگدر به پیروزی رساندن تیم ایران، شایسته قدر دانی است. همچنین باید از همبستگی و یکپارچگی اعضای تیم ایران یاد کرد که علیرغم اجحافات که علیه آنان انجام شد، با روحیه ای تحسین انگیز، به بیشترین تلاش جهت کسب حداکثر امتیاز برای تیم ایران ادامه می دادند.

مجموع امتیازات تیم ایران ۴۷ امتیاز بود که با اختلاف ۱۰ امتیاز، توانست تیم پر قدرت آلمان رابه رده چهارم پایین بکشد. قابل تکرار است که حق کشتی گیران ایرانی، بیش از امتیازات اعلام شده بود و تیم ایران می باید در مقام دوم قرار میگرفت؛ چرا که هیچکدام از اعتراضات به حق تیم ایران قبول نشد و برعکس، تنها اعتراض علیه تیم ایران که در وزن ۶۲ کیلوگرم صورت گرفت، باعث شد تقی اکبرنژاد از مقام سرگروهی گروه خود به رده سوم پایین بیاید و برای

- ۱- ناصرزینل نیا ۴۸ کیلوگرم ششم
- ۲- مجید ترکان ۵۲ کیلوگرم هفتم
- ۳- اویس ملاح ۵۷ کیلوگرم سوم
- ۴- تقی اکبرنژاد ۶۲ کیلوگرم پنجم
- ۵- اکبر قلاح ۶۸ کیلوگرم نهم
- ۶- امیر رضا خادم ۷۴ کیلوگرم اول
- ۷- رسول خادم ۸۲ کیلوگرم -
- ۸- عباس جدیدی ۹۰ کیلوگرم هفتم
- ۹- کاظم غلامی ۱۰۰ کیلوگرم هفتم
- ۱۰- علیرضا سلیمانی ۱۲۰ کیلوگرم چهارم

\* مدال نقره رضاسیم خواه در وزن ۴۸ کیلوگرم در کشتی فرنگی، باعث شگفتی نه تنها ایرانیان، بلکه ناظران سراسر جهان شد. رضا تا ۱۰ ثانیه پایانی کشتی اش با حریف کره ای، یک بر صفر جلو بود که داوران به ناحق، او را سه اخطاره کردند.

سر مربی: منصور بزرگ  
مربیان: محمدرضانوائی - ابراهیم جوادی - علی بیات

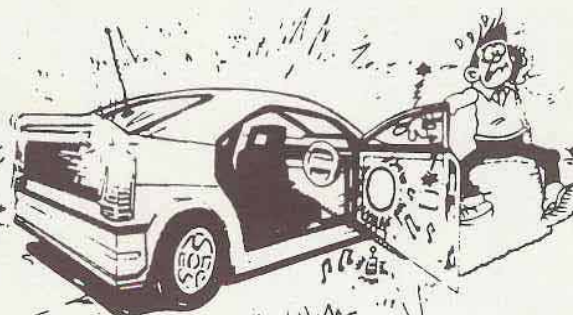
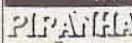
## ۵۲۰۰ مأمور برای تأمین امنیت المپیک آلبرت ویل

این خدمت خود، در اشتیاق ورزشکاران برای پیروزی سهیم خواهند شد. این افراد در سرتاسر یازده منطقه از طریق پیشرفته ترین وسایل ارتباطی و نیز نظارت هوایی در تماس خواهند بود و به همین منظور برای استقرار سریع یا خارج ساختن افراد مجروح ملی کوپترهایی در اختیار خواهند داشت.

خواهند کرد به ورزشکاران در تمرین یاری خواهند نمود و کمکهای پزشکی ارائه خواهند داد. در مورد انجام این خدمات موافقت نامه ای بین کمیته برگزارکننده بازیها و وزارت دفاع فرانسه به امضا رسیده است. ژاک ملیک بهنگام امضای قرارداد به ژان کلونکیلی رئیس کمیته برگزارکننده بازیها گفت: سربازان ما با

ژاک ملیک « وزیر مشاور در امور دفاعی فرانسه اعلام کرد: نزدیک به ۵۲۰۰ تن از افراد نیروهای زمینی و هوایی فرانسه، امور امنیتی و تشکیلاتی بازیهای المپیک زمستانی سال آتی را در آلبره ویل برعهده خواهند گرفت. ملیک گفت: این افراد از مراکز ورزشی حفاظت

Car Stereo Car Alarm and Car Telephone Services



نصب رادیو ضبط استریو، دزد گیر و تلفن اتومبیل

"IT ALL BECOMES CLEAR WHEN YOU SEE AND HEAR"

\* CAR PHONES - MOTOROLA - NEC - PANASONIC \* POWER WINDOWS \* CENTRAL LOCKING \* ALL SUPPLIED, FITTED & REPAIRED OPEN 6 DAYS A WEEK 9.30 AM - 6 O'CLOCK

LICENSED CREDIT BROKERS. INSTANT CREDIT SUBJECT TO STATUS WRITTEN DETAILS ON REQUEST.



H & M ELECTRONICS

مسعود و هوشمند

276 BARKING ROAD E6

081-472 0545

LONDON

اعتبار شش ماهه

با بهره رایگان

FAX: 081-471 7753

CAR HI-FI CENTRE

کامران

909 ROMFORD RD E12

081-514 8782

دکوراسیون داخلی

منزل - تالار پذیرایی - فروشگاه

و ...

دکوراسیون صحنه

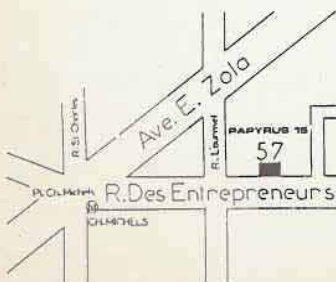
تلفن: ۴۰، ۲۱، ۱۹، ۷۳ (پاریس)



PAPYRUS 15  
PAPETERIE BUREAUTIQUE

57, rue des Entrepreneurs, 75015 PARIS, FRANCE  
Tel: (33) 45.77.39.07

کتابهای فارسی



**FOTO RIVOLI**  
FOTO RIVOLI  
FOTO COLLECTOR

GRANDISSEMENT EN 1h FUJICOLOR

فتوریولی  
تخفیک مخصوص برای ایرانیان  
- ۱۵٪

بزرگ کردن عکس از روی نگاتیف یا اسلاید  
۱۰/۱۵ تا ۳۰/۶۵  
فتوکپی عکس رنگی یا سیاه و سفید

84, rue de Rivoli  
75004 Paris  
Tel: 42.77.81.97

یکشنبه ها تعطیل

# صرافی عمومی پور

«شرکت مار و کس»

MGM MARWEX Geldwechsel GmbH

دوست نزدیک و مشاور امور بانکی ایرانیان عزیز

سما میسوند کلیه  
مشکلات و نیازهای  
امور بانکی خود را  
به زبان فارسی یا  
در میان گذاشته و  
برطرف سازید

صراف مجاز با سابقه متجاوز از ۳۰ سال

در امور بانکی و مالی

خدمات بانکی،

سرمایه گذاری، وام مسکن

- معاملات نقدی کلیه ارزها
- معاملات اسکناس نقدی و نقل و انتقال
- خرید و فروش سلفارزها
- حواله های ریالی ایران
- قبول سرمایه گذاری
- خرید و فروش چک های مسافرتی

«شرکت مار و کس»

MGM MARWEX Geldwechsel GmbH

دفتر مرکزی در «آلمان»

Taunus Str. 49, D. 6000 Frankfurt/M

Tel: 069-230334 - 230257 (فرانکفورت)

Tlx: 176990733 MARWEX D - Fax: 069/231 577

Königsallee 102, 4000 Düsseldorf 1 شعبه دوسلدورف

Tel: 0211-377046/7 (دوسلدورف)

Fax: 0211-377047

http://dial.adl.fr

**ADL**

حمل بار در  
پاریس  
و تمام نقاط  
فرانسه

سرعت . مطمئن . ارزان

**شرکت عدل ترانسپورت**

61, RUE MESLAY PARIS 3° TEL. 42 78 80 30 - 42 77 62 56

République - Strasbourg - Saint - Denis

festival du film iranien...  
opia — 9 rue champollion — paris 5 ... cinéma utopia —

جشن فیلم های ایرانی

(۱۷ تا ۲۹ اکتبر ۱۹۹۱)

در کچه بارش	خبر سینما
ناموز	دربیش مهرجو
ندان	مسکوبی
گروه جان	مسکوبی
یکس	عشقه سینما
بزرگ	جب محمدین
نقد	شهریار پور
پرده	درد
مشرب	عبارت
سوز	عبارت

انتشار از عبا سینما (۱۰ آیفی)

مرکز تهیه کتاب، حروفچینی، صفحه آرائی چاپ، صحافی

Sättning, Tryckning, Bokbinderi.

**B**

BARAN FÖRLAG

Glömmingevärd 12

163 62 Spånga

نشر باران

Tel: 08 - 760 44 01

Fax: 08 - 760 44 01

P.g. nr. 251759 - 7

# HOTEL CENTRAL

## هتل سنترال

فرانکفورت نبش میدان «بازل پلاتس»

تلفن: 16 - 49.69.23.30.14 تلکس: 41.85.154

هتل سنترال با اتاق های مناسب، يك نفره، دونفره و سه نفره با حمام و

بدون حمام آماده پذیرائی از هموطنان عزیز میباشد.

مسئولان هتل در جهت رفع مشکلات شما و در اختیار گذاردن مترجم و اطلاعات لازم

توریستی و پزشکی و غیره در خدمت شما می باشند.

لطفاً قبل از حرکت، اتاق مورد نظر خود را به وسیله تلفن و یا تلکس رزرو فرمائید.



## بهترین ها را از ماهان بخواهید

ماهان اولین شرکت فراآورده های غذائی ایرانی در انگلیس

ماهان نامی آشنا

تلفن: ۰۸۱ - ۹۶۳۰۰۱۲

فاکس: ۰۸۱ - ۹۶۳۰۰۹۰

ماهان نامی بیاد ماندنی

Unit 3A, 98 Victoria Road,  
London NW10 6NB

ماهان پیشرو صنایع غذائی



# شرکت ساختمانی

در خدمت کلیه هموطنانی است که مایل  
به سرمایه گذاری در کارهای ساختمانی و یا  
ساختن خانه شخصی هستند.

علاقتمندان میتوانند با دفتر شرکت تماس بگیرند.



📍 DÜRERSTRABE 95  
6392 NEW - ANSPACH  
☎ 06081 - 8978  
FAX : 06081 - 43149  
AUTO - TEL - 0161 - 2615463

## R.E.S

## HOTEL CENTRAL

### هتل سنترال

فرانکفورت نیش میدان • بازل پلاتس •

تلفن: 16 - 49.69.23.30.14 تلکس: 41.85.154

هتل سنترال با اتاق های مناسب، يك نفره، دونفره و سه نفره با حمام و

بدون حمام آماده پذیرائی از هموطنان عزیز میباشد.

مسئولان هتل در جهت رفع مشکلات شما و در اختیار گذاردن مترجم و اطلاعات لازم

توریستی و پزشکی و غیره در خدمت شما می باشند.

لطفاً قبل از حرکت • اتاق مورد نظر خود را به وسیله تلفن و یا تلکس رزرو فرمائید.

### مژده به هموطنان

قابل توجه چاپخانه ها، شرکت ها و دارندگان کامپیوتر

از این بيمد ميتوانيد با خريد برنامه « سيستم 8 » System 8  
کارهای چاپی، مکاتبات تجاری یا شخصی خود را همزمان به  
فارسی (اردو، کردی، بلوچی) و لاتین (انگلیسی، سوئدی،  
آلمانی، فرانسه و غیره) بکمک PC خود انجام دهید.  
برای کسب اطلاعات بیشتر با

A + M International Marketing

Box 299 + 382 23 + Nybro + Sweden

و یا شماره فکس: +46(480)174 53 تماس بگیرید.

## ARTICLES

Exile Is A Long Nightmare

N. RAHMÂNI NEJÂD

Exile Literature

N. KHÂKSAR

A Lance to A Boile

Q - SÂEDI

For the Centennial of M. TSVETAIEVA

A . RÂKI

Combination of Old and Modern Forms  
in NÂDER PUR 's Poetry

J . SARFARÂZ

OMAR KHAYÂM , A Disregarded Scientist

trans . AMIN

The Role of War in the American Economy

M . MOHIT

## INTERVIEWS

With A . MIRFETRUS

B . RAFI 'I

With M . NURI

M . FALAKI

With C . FUENTES

Trans . A . ÂHANIN

## BOOK

A NIETZSCHE - like Analysis of the Iranian Islamic Culture

B . SHÂD

Book Review

A . SHAMS

## POETRY

M . AKHAVÂN LANGRUDI , M . ASADI , R . FARMAND ,  
E . KHOI , P . NANDY , M . QAFÂRI

## SHORT STORIES

M . NOQREHKÂR , A . SARDUZÂMI

## REPORTS

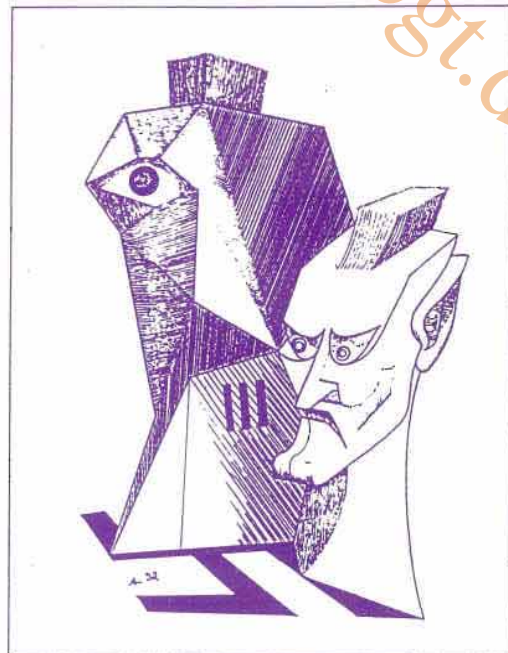
"Centre for Iranian Documentation and Research"

M . HOMÂYUN

The Play : "The Courage to Kill"

AMIN

## SPORTS



Director :  
Parviz GHELICHKHANI

Editor - in - chief :  
Mehdi FALAHATI  
(M. Peyvand)

Address :  
ARASH  
6. Sq. Sarah Bernhardt  
77185 LOGNES  
FRANCE

Tel : (1) 40. 09. 99. 08

A.G.P.I.

CREATION  
IMPRIMERIE - PUBLICITE